

مجموعه سبزها جلد ۴۰

آثار حضرت اعلی

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستان آثار بابی و بهائی می‌رساند: طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com/>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاپپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تاپپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

مجموعه صد جلدی - شماره ۴۰

صفحه	عنوان	رقم
۱	۱- خطبه از جناب وحید دارابی	
۵	۲- تفسیر سوره و العصر	
۶۵	۳- رساله نبوت خاصه، في جواب سؤال منوچهرخان	
۱۰۶	۴- رساله خطاب به منوچهرخان في بيان الاعتقاد	
۱۰۹	۵- تفسیر حدیث "علمني أخي رسول الله علم ما كان	
۱۱۴	۶- توقيع خطاب به محمد سعید اردستانی	
۱۲۳	۷- تفسیر "يا من دل على ذاته بذاته " من دعاء الصباح،	
۱۲۹	۸- تفسیر حدیث "ما من فعل يفعل العبد	
۱۳۱	۹- إشراق في اللوامع الحسينية	
۱۴۳	۱۰- في جواب استله میرزا حسن - وقایع نگار	
۱۵۲	۱۱- بیان تحقیق استفهامات القرآن	
۱۵۶	۱۲- شرح کیفیت المعراج	
۱۵۸	۱۳- خطبة أنشأها في بلد الصاد	
۱۶۱	۱۴- رساله غنا، في جواب سؤال منوچهرخان	
۱۷۶	۱۵- توقيع خطاب به اهل بیت- ۲	

## خطبة جليئة از جناب وحيد دارابى

بسم الله العلى العظيم

ص ١

الحمد لله الذى اضاء الضياء وتجلّى للعلماء بالبهاء و اظهر الثناء بالثناء و أحاط الكل تحت ظلال الكبرياء فأول ما برزت من كتاب الكون فى ديباجة الانشاء البسمله و التسيحات الاربعة العلياء احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى و جعلها مجلّى ذاته الظاهرة لها بها فى سائر عوالمه فى الاداء اذ كان لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و عظيم العظماء و امرها بالدبار بالتجلّى و النزول و الطلوع و الافول بعد ان اجرى من عند اركانها ماء الايجاد بحر النار و فوق العماء الداخر المواجه المتلاطم الرجراج و جعل منه البحرين هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج و خلق الاول طينه اهل الاجابه الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكياء و اسكنها فى عليين من حول عرش الكبرياء و خلق من الثانى طينة اصحاب الاجابة السوى من عين اليمن و الكبريت و الطبرية و الافريقيه و اجمه ما سيدان و جمه ناجروان و عين ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الظلماء فامكثها فى سجّين و اسفل السفالين الى ما تحت الثرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالادبار و الاقبال لما اراد من اظهار الجلال و اسفار الجمال لربّ النور و الظلال

ص ٢

و شاء من بروز اتقان الصنع من الحكيم الفعّال فنزل المدبرين المقبلين و صعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان و اتصل التطنجان فى هذه النشاة منتهى النزول و مبدء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان و تشاكت الفرقتان و دخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر و حية الجوزهر الى جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج ادم بديع الكل عن مقام الرضوان و انساه ما علمه الرحمن من علم البيان و انزله الى تلك الارض المغبرة معدن الاحزان و قال تحسرا على ما فات منه من الالحان من تغرد طيور العماء على الافنان تغيرت البلاد و من عليها فوجد الارض مغبر قبيح و جعل يبكى بكاء و يجرى دموعا و لم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السبحان فاجابه بارئه و امره الى حج البيت ذى الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البنيان المحاذية للاذكار الاربعة من التكبير و التهليل و التحميد و السبحان

بعد تعميره على شكل بيت الاحدية في هيكل الايمان فهو اول بيت وضع للناس فى وجه الارض للحكاية والتبيان بالامثلة الملقاه فى هويات الامكان وذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية والوجه الجبروتية والوصف الملكوتية والرسم الناسوتية فى السر والاعلان وبعثه لظهار سره واحد من هذه الاركان فهو التوحيد واية المنان ونصر فى التبليغ بان الانبياء من اولى العزم وغيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبياء وسيد الانس والجان وامره باظهار سر ركن الثانى و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدير خير الايام وقطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشريف ووصى الى

ص ٣

اوصيائه باظهار ركن الثالث وهو ركن الولاية وتاويل اية القران واذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل فى احدى وستين قبلها الالف وماتان ونفت ال الله وحروف كلمة البيان فى روع عبدهم الذى وسع قلبه لجميع الظهورات من تلالؤ جسم سيده النسوان بل من فى ملكوت الامر والخلق من الاكوان باظهار علو سر ركن الرابع من الكلم الجامع اخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار وكملت الاكوار وتالف بسم الذى بالحروف غير مصوف وبالتشبيه غير مجسد الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم ملك الله او مجد الله كلاهما واحد فى الاداء ووجدت الكينونة و حصلت البيونة بين الشريف والوضيع والبصير والاعمى واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى قال عليه السلام ثمود طائفة من الشيعة ثم الايجاز والتكوين اى العوالم الاربع من الجسم والنفس والعقل والفؤاد عالم العماء فشرع بالتشريع الذى هو روح التكوين وهو ظهور الربوبية الممكنة فى الانشاء فالمربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى وهو العلي المتعال وهو العلي الكبير وهو العلي العظيم وفى الصعود اى التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله المحمود وعسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا اولنا محمد و اخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعليان واقترن الشكلان الاصلان فى هذا المقام فهم من كان ذا فهم سديد والقى السمع وهو شهيد و سبحان الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين و بعد يقول العبد الراجى بالحى القيوم الداعى يا دائم يا ديموم ( ١٠ ٨ - ٢٨١٠ ) هذه خطبة جليلة من المولى المؤمن الجليل والعبد الممتحن الخليل القائل للقول السديد والدال على الامر

## ص ٤

الرَّشِيدُ فِي قِ وَالْقُرْآنُ الْمَجِيدُ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ  
 جَعَلْتَهَا تَقْدِيمَةً لِهَذَا الْخُطَابِ وَتَذَكُّرَةً لِأَوْلَى الْأَلْبَابِ مِنْ أَهْلِ الْمَبْدِءِ وَالْمَأْبِءِ فَمَنْ كَانَ دَعْوَاهُ الْحَمْدُ  
 لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مَنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ  
 الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا وَمِنَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ  
 هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ وَمِنَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ وَيَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ  
 يُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ  
 وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَيَا أَيُّهَا الْإِخْوَانُ مِنَ الْحَاضِرِ وَالْبَادِيِّ مَقَامِكُمْ وَمَكَانِكُمْ أَنْصِتُوا وَاسْتَمِعُوا  
 الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ وَنِدَاءَ الْمُنَادِي فَهَذَا هُوَ الْمِيزَانُ وَالصَّرَاطُ وَالطُّورُ وَالْكِتَابُ الْمَسْطُورُ وَالْبَيْتُ الْمَعْمُورُ  
 فَان السَّيِّدَ الْعَلِيِّ وَالتَّوْرَ الْبَهِيِّ وَالْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ بَرَزَ مِنَ الْبَلَدِ الْمَقَامِ وَاسْتَقَرَّ عَلَى أَرْضِ الصَّادِ وَطَلَعَتِ  
 الشَّمْسُ مِنْ بَرَجِهَا وَأَقْرَتِ عَلَى نَقْطَةِ الزَّوَالِ وَغَشَتِ ضِيَاءَهَا جَمَلَةَ الْإِفَاقِ وَظَهَرَ تَأْوِيلُ قَوْلِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسُ وَضَحِيحُهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلِيَهَا وَالتَّهَارُ إِذَا جَلِيَهَا إِلَى  
 تَمَامِهَا وَلَا يَخَافُ عَقِيْبَهَا فَا مَرِنِي بِالْحَضُورِ فِي أَرْضِ الطَّاءِ فَلَمَّا نَزَلَتْ بِأَمْرِ مَوْلَايَ عَلَيْهَا فِي أَوَّلِ شَهْرِ  
 الثَّانِي مِنَ السَّنَةِ الثَّلَاثِ بَعْدَ رَسِّ وَحَضْرَتِ عِنْدَ أَهْلِهَا مِنْ أَصْحَابِ الْإِخْدُودِ فِي السَّلَاسِلِ وَ  
 الْإِغْلَالِ وَالْقَيْوُودِ إِذْ مَا كَانَ لَهُمْ شَأْنُ الْإِذْكَارِ الْإِخْدُودِ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا قَعُودُهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ  
 شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ قَدْ غَلَبَنِي الْإِحْزَانُ وَتَرَكْنِي الْإِخْوَانُ

## ص ٥

الَّذِينَ كَانُوا يَسَاعِدُونِي لِرِضَى الرَّحْمَنِ حَتَّى صَرْتُ بِحَيْثُ أَشِيرَ إِلَى مَوْلَايَ بِطَرْفِ قَلْبِي وَأَرَى نَفْسِي  
 مَفَارِقًا مِنْ جَسْمِي وَأَتَمَّنِي الرَّحِيلَ إِلَى سَبِيلِهِ وَالتَّوَصَّلَ إِلَى مَقِيلَةِ فَهَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدُ سَبِيلَ فَنَلْقَى  
 وَهَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَهُ فَتَخْطِي مَتَى نَرُوْنَا هَلْكَ الرَّوِيَّةِ فَنَرُوي مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذَابِ مَاءِكَ فَقَدْ  
 طَالَ النَّدِيَّ مَتَى نَادِيكَ وَنَرَاوْحَكَ فَتَقَرَّ مِنْهَا عَيْنُنَا وَصَرْتُ كَمَا قَالَ الْأَمِيرُ مَوْلَانَا لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ وَطَفَقَتْ أَرْتَايَ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَزَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ  
 فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتَ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتِي أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ  
 قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَى مَعَ طَوْلِ الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمَحْنَةِ فَلَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ السَّبِيلَ مَقْطُوعٌ وَالذَّلِيلُ مَمْنُوعٌ



اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطابه التي برزت في أول مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذي القعدة من السنة المذكورة لعل الله يسكنني بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين وكان أول ما شرق في تلك الارض من فؤارة النور الذي هو بالرعب منصور و لمع من العلم المشهور وظهر في تلك الطحناء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة الخاصه بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب مستعينا بالله انه هو الولي في المبدء والماب وهو حسبي نعم المولى ونعم النصير انتهى

## تفسير سورة والعصر

ص ٦

## بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله الذي تجلى للممكنات بظهور آثار ابداعه في ملكوت الأمر و الخلق ليتلئن جوهريات حقائق الموجودات بتألول آيات اللاهوت و يتلجلجن كينونيات مجردات آيات الجبروت بتلجلج ظهورات آيات الملكوت ليشهد الكل في كل مقامات الأمر و آيات الختم بما شهد الله لنفسه بنفسه في أزل الآزال بأنه لا اله الا هو لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه الفرد الأحد الذي ليس له وصف في الإبداع ولا نعت في الإختراع ولا ذكر في الإنشاء ولا حكم في الأحداث و انه الفرد القيوم الذي اخترع المشية لا من شيء قبل كل شيء بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها ولا حكم يقارنها ولا نعت يشابهها ولا وصف يعادلها ليثبت بوجودها في حقايق الأنفس و الآفاق توحيد أزليته التي قد أودع في ذاتيات أعلى مجردات الخلق ليعرف الكل في مقام ظهور تجليه بما أراد في الإنشاء للكل ثم اخترع الإرادة لظهورانية المشية في ذر الأول بعد ظهور المشهد الأول في رتبة المشية ليعلم الكل في مقامات الذاتيات و الكينونيات و النفسانيات و العرضيات و الجوهريات و الإنيات و المقامات و الدلالات و الإشارات و العلامات و الآيات و البدايات و النهايات بما أراد الله لخلقه في مقام عرفان مراتب الفعل و ظهورات الإنفعال ليتميز الكل في مبدء ذكر الإثنيية

ص ٧

عن ظهورات التوحيد و عن آية التكثير ثم أحدث بعد ظهور خلق الإرادة طمطام يم القدر لظهور المقدر و جعله ربط العلية في مقام المعلول و ظهور المفعولية في مقام التثليث و رتبة المجمعول ليميز بظهور آثاره في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان و ظهورات مراتب اختيارات ذرات الممكنات و يشقى من يشقى بظهور تلك الرتبة في المشهد الثالث و يسعد من يسعد بظهور آيات تلك العلية المتثلثة عن ظهور الرتبة الأولى وليتميز الكل بما يستحق الذرات و يقبل الموجودات و يختار الإنيات

عما أراد الله في الكتاب و أراد في المبدء و المآب ثم أبدع الله بعد ظهور تلك المراتب الثلاثة مراتب ظهور تنزلات تلك المقامات و نزل الله أسمائها في عالم الأسماء طبقا بما نزل الله في الكتاب بذكر القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب ليتم خلق كل شيء بظهور تلك السبعة عن كل الجهات و يتبين ما فضل الله في مقامات عالم الأسماء و الصفات في رتبة التراب حتى أخذ كل نصيبه في كل المقامات بما قدر الله له به في ذكر المبادئ الى ما قدر الله له بما لا نهاية لها بها في رتبة الخطاب و فاز بذلك كل من فاز و خسر بذلك كل من أراد الحكم بغير بينة و لا كتاب . و ان الآن لما نزل الأمر من جناب المستطاب ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي العز الباذخ المنيع و ذي النسب العالي الرفيع و ذي الصفات العليا و الأخلاق الرضية الحسنى سلطان العلماء أدام الله ظل عطوفته على من سكن في ظلال رحمته بأن أفسر السورة المباركة التي نزل الله في القرآن هذه « و العصر ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر » و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في اظهار ذلك

ص ٨

البيان قد استعنت من الله و اتبعت امره بإظهار ما خلق الله في الكيان بالبروز الى العيان ليتميز بشرح تلك السورة المباركة شأن من أيد من فضل الله في ذلك المقام عن دونه و بقي ثواب من عرف شيئا منه لجناب حضرته الى يوم المآب أسئل الله من فضله بأن يحفظ عيون الناظرين الى الإشارات النازلة في ذلك الكتاب عن الإعتراض و يلهم الكل حكم الإنصاف في مقامات دلالات كلمات ما نزل في ذلك المقام لأمر المستطاب و اني على الله أتكل في اظهار حقيقة سر الإمكان بما جعل الله في الكيان بالبروز الى العيان و لا حول و لا قوة الا بالله العلي المنان . و انني أنا قبل أن أذكر حرفا في مقام التفسير أسئل من جناب المستطاب أدام الله ظل عطوفته بأن يعفو عن نفسي اذا اطلع بخطيئة من قلبي لأن شأن العبد في كل حال هو الذنب و أرجو الله أن يثبت بذكر بعض المقامات لمن سكن في مقامات عالم الأسماء و الصفات ما قدر الله لهم في حكم الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم و الأمر في المبدء و المآب و انا قبل أن أذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المقدسة

أذكر أمارات لتمييز الحق عن الباطل والصادق عن الغافل ولكن ما أردت لذلك الا العلم لمن أراد أن يطلع بحقايق التجريد و يعرف آيات التوحيد و يستقر على كرسي التفريد و التجريد و ان من الأمارات التي حق على المنصف أن يطلع بها فهو عرفان صور العليين عن السجين و أن الحكم لم يثبت في الشريعة و لا يتبين في الحقيقة الا بعرفان تلك الرتبة السنية و أن ذلك الأمر لا يمكن عرفانه الا بعلم الواقع لأن الصور في هذا العالم متشاكلة و لا يتميز من يتوجه في عالم الكثرات الى طلعة حضرت الذات في ذلك المقام الا بنفي الإشارات و السبحات في عالم

ص ٩

المبادئ بنفي الأسماء و الصفات و ان ذلك الأمر لما كان صعبا على بعض النفوس قد جعل الله لكل حق حقيقة و لكل أمر بيّنة واضحة لئلا يتبع أحد أحدا بمحض الصور الظاهرة و الشئونات الباهرة لأن الشرف في الحقيقة هو سر الربانية و ظهور نور الصمدانية في كل جهات العبد و ان في هذا العالم لما اختلط الطيبتان أمر الله الكل بما يتميز بين الكل عند التحقيق و لا يقدر أن يظن فيه شيئا دون ذروة اليقين في الأفق المبين و لو لم يثبت ذلك الميزان في بيان القسطاس لم يوضح حكم الجواب في اتباع أمر المستطاب و ان بعد تلك الإشارات لا شك أن اليوم كل الناس يدعي الحق و يجعل عند نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة تامة في يد الكل و الا لم يختلفوا في حقايق ظهورات آيات اللاهوت و شئونات الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد في سلسلة الناسوت و ان بعد ذلك لا ريب أن حجة الله في كل حين لكل شئ بالغة و أمر الله و كلماته تامة و لو لم يكن كذلك فليس لله على أحد حجة فسبحان الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل الحقيقة بأن الحق الخالص لا يثبت الا بميزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المختلفات من كل الأمم و ان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لا يرفع الإختلاف لأن كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الأخبار و عمل الأصحاب و آيات الأنفس و الآفاق لأن الإختلاف في كل المراتب ظاهر و أبى الله أن يحكم بالإختلاف أو ينزل في كتابه أو يقبل من أحد لأن الله خلق الكل بأمره و جعل علة ظهور كل شئ

نفس حكمه فلا بد أن يكون الحكم من عنده واحدا كما صرح بذلك حكم القرآن حيث قال عز ذكره « وما أمرنا الا واحدة » وان الدين بمثله فرض أن يكون

ص ١٠

واحدا وان ذلك حكم عدل يحكي في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف أهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت أن الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بأن يجعل الإنسان قسطاس الأمر أمرا يرجع اليه العالي ويلحق به التالي ويميز به صور الباطل عن الحق وان ذلك القسطاس لا بد أن يكون من عند الخالق لأن في مقام الثمرة وأخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الأمر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم ولا يقدر أحد أن يعارضه أو يقول فيه لم وبم وهو شأن الذي يعطي الله من يشاء من عباده وبه يعاقب ويثبت وعنه يسئل يوم الفصل وهو شأن الذي يعجز الكل عن المقاومة معه في اظهاره ولما كان الأمر مستورا في وراء الحجبات وان لكل ذكر مقام في ذكر الدلالات وليس في مقام ذلك البيان اثبات الميزان أسئل من جناب المستطاب ملاحظة قسطاس البيان في المقامات التي كتبت بين يدي جنابه وان بمثله قد ثبت في شرح الكوثر لمن أراد أن يتذكر أو يندرو أن الآن أشرح ما أراد الله في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة في مقام الحد لمن عرف الفصل عن الوصل وان على جناب المستطاب لا يخفى سبل الظواهر والبواطن وان الأمر في الحقيقة ليس مستورا عن جنابه بل أراد التذكار لبعض الأخيار وظهور الأنوار وكلمة الأسرار لبعض الأبرار وان الأمر لما كان له مقامات معدودة أشير ببعض حكم منه وهو أن لكل حرف من القرآن مقامات كثيرة بل خلق الله في آية حقيقة كل شيء وقع عليه اسم شيء آيات كل شيء لئلا يصعب على أحد عرفان ظهورات آيات فضله وتجليات شئونات عدله في كل شيء ويرى كل شيء ظهور سلطنته في خلق كل شيء ظاهرا موجودا بحيث

ص ١١

لا يرى شيئاً الا ويراه قبل ذلك الشيء فمنها رتبة النقطة في مقامات الفعل حيث لا قدر أن يطلع بحقيقتها الا من جعله الله مقام نفسه في العالم الأول مقام العدل و ذلك المقام مختص بمحمد رسول الله (ص) ولا نصيب لأحد فيه وهو في ذلك الشأن شأن من ظهورات حضرته في حقيقة ذلك الحرف و ان الإشارات مقطعة عن دونه من ذكره و ان الغايات محدودة عند طلوع أنوار بهائه و ان ذكرى ذلك المقام لم يك من سبل العرفان بل هو من نور البيان الذي خلق الله في حقيقة كل شيء لبيان كل شيء و ان سر المسئلة مكشوف عند جنابك و لا تحتاج بذكر البسط و لغيرك ما أرى سبيلا لعرفانه اليه و منها رتبة الألف اللينة و هو مقام رتبة الثاني من مراتب الفعل و ان ذلك مقام تعين حرف الأول في ظهور الفعل و ان الله بلطيف حكمته و عظم عنايته قد جعل ذلك المقام مختصا بوصي حبيبه علي (ع) و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن حضرته و يدل على طلعه كما صرح بذلك رسول الله في الحديث المشهور « لا يعرفه الا الله و نفسه » و ليس لما سواه في عرفان ذلك الحرف سبيل لأنه هو بعينها آية من كينونيته في جوهريات ملكوت السموات و الأرض و انه واقف في مقام التوحيد الواقع بعد رتبة النقطة في مقام ذلك الحرف و لا يعرف صنع الله في حقه الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و منها رتبة الألف الغيبية و صرف الصمدانية و نور الإلهية و حرف ظهور الهوية و آية الأحدية في كينونية البشرية و انها هي في ذلك المقام تحكي عن مقام الحسن (ع) و يدل على ظهور رتبة التثليث في مقام القدر

ص ١٢

و ان في ذلك الشأن اختلف الكل في مراتب اختيارات الوجود و من حكم ذلك الحرف في رتبة الظهور أخذت النصارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و منها رتبة الألف غير المعطوفة و هو مقام ظهور اسم الله المميت في مراتب الفعل و بدء علة القضاء لظهور البداء بعد الإمضاء و ان الله قد جعل حامل ذلك الحرف في ذلك المقام أبو عبد الله الحسين (ع) و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه لم يرض بالبيعة و انقطع بكله الى خالق البرية و قبل الشهادة بظهور الولاية الكلية في ذلك الحرف و انه روحي فداه في ذلك

المقام يحكي من مراتب مقامات الأحرف الثلاثة من بساطة النقطة وانية الإرادة و دلالة الألف الغيبية وراء حجب اللا نهاية بما لا نهاية لها بها الى الحد الذي لا غاية له في الإمكان ولذا أشار الصادق (ع) في زيارته ليلة نصف الشعبان « لا ذليل و الله معزك و لا مغلوب و الله ناصرك » و انه روعي فداه لا يدل في ذلك المقام الا على طلعة ظهور الذات في عالم الصفات وكذلك الحكم لذلك الحرف من القرآن و ان بحور السموات و الأرضين لو كان مدادا لبيان ذلك الحرف من القرآن لينفى في الحين قبل أن يظهر بياننا من ذلك الحرف الأول لأن الله قد اختصه لنفسه واصطفاه لمحبهته و انه هو حرف الأمر الذي به قامت السموات و الأرض لا يعلم كيف هو الا الله و من خلقهم الله فوق رتبته من جده و أبيه ثم أخيه (ص) ما أشرق الإبداع بالإبداع و ان ذكرى في ذلك المقام لم يك الا بمثل ذكرى في مقام الذات في كلا المقامين لا وجود لنفسى في تلك الرتبة ولكن لما خلق الله بعض آيات قدرته في حقيقة فؤادي أشرت اليه برشح خفيف لجناحك اذا أردت

ص ١٣

أن تلاحظ رتبة المفقود في الموجود و منها حرف في مقام الإذن و هو مقام الحروف و ذلك مخصوص بشموس العظمة و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن جلالتهم و يدل على حضرتهم و كان بابا لعرفان مقامات قدرتهم فجل و علا ذلك الحرف عن التبيان و البيان و منها حرف في مقام الحروف المجتمعة و هو رتبة الأجل و مقام نور بقية الله في جوهريات كينونيات اللاهوت و ذاتيات آيات الجبروت و دلالات مقامات الملك و الملكوت و شئون عرضيات ظهورات عالم الناسوت الله يعلم حكم ذلك الحرف لا سواه و لا نصيب لأحد من النبيين و المرسلين في عرفان ذلك الحرف من القرآن و ان على الله التكلان في أحكام المبدء و المآب و منها حرف في مقام الكلمة و هو رتبة الكتاب في حكم الخطاب و ان الله قد قدر حكم ذلك الحرف لفاطمة (ص) و لا نصيب لأحد مما خلق الله تحت رتبته في عرفانه و ان ما سواها لو عرفوا حكما من ذلك الحرف الذي خلق الله في مقام انية ذلك الحرف في رتبته و ان السبل مسدودة و الطرق مردودة و لا الدليل تذكر في السبل و لا السبل يثبت بالدليل و سبحان موجهه عما يصفون و لما ظهر بعض

مقامات أحرف القرآن لا يخفى على جنابك أن بعد تلك المراتب التي هي أصل العلية في مبادئ العلل مقامات كثيرة منها في مقام أثر المشية ومنها في مقام ظهور أثر الإرادة ومنها في مقامات الإنفعال في نفس الفعل ومنها في مقامات مبادئ الصفات ومنها في عالم اللانهاية في مقام ظهورات الذات ومنها وراء ذلك في مقام نفي الأسماء والصفات ومنها في مقام باطن العرش و  
منها في مقام

ص ١٤

ظاهر الكرسي ومنها في آيات السموات و ان في الأرض لو كان يطلق فهو شبح بالنسبة الى المقامات التي فصلت بين يدي جنابك و ان مثل جنابك يعرف المقامات اذا كشف السبحات عن مقام طلعة الصفات في علانية نور الذات و ان على ذلك السبيل الصعب و الطريق المستصعب يعرف الناظر مقامات القرآن و يشهد بذلك حكم البيان و يفسر كل ما شاء بما نزل الله في القرآن و ان ما ورد في الأخبار « بأن للقرآن بطونا الى سبعين أو الى سبعمائة » فهو لعدم تحمل الخلق و الا ان حكم أحرف القرآن و أمره أعظم من ذلك بعدد كل ما أحاط علم الله من ذكر الذرات و الحدودات و الأسماء و الصفات و له تفسير و لكل تفسير تفسير الى ما لا نهاية بما لا نهاية له به الله يعلم عظمة كتابه و كما ان « لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين » فرض بأن الكل يعتقد بذلك فكذلك الحكم حق في كل حرف منه بحيث لو أراد الإمام (ع) بأن يخرج أحكام كل السريات و الظهوريات و البدايات و النهايات من حرف الألف في القرآن ليقدر بذلك و جعل الله فيه كما صرح بذلك الإمام الصادق (ع) في تفسير « الصمد » و ان ذلك لهو الحكم في الواقع و السبيل الظاهر و لما ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن و من نزل الله عليه لا يقدر أحد بذلك و لا يمكن في الإمكان لأن الفيض لم يزل يتجدد بوجود الإبداع و ان ذلك حكم لا نفاذ له في الإختراع و الله يعلم كل شيء و ان اليه يرجع حكم القرآن وحده لأن من عنده قد نزل بالحق وحده سبحانه و تعالى عما يصفون و ان بعد ذلك البيان يكشف عند جنابك اشارات بعض الآيات في



القرآن وان تفسير تلك السورة المباركة كما هي بما نزل الله على حبيبه مطابقة بما قدر الله لشأنه

ص ١٥

وان في مقام الباطن لكل حرف منه تفسير وانني أنا ذا أشير بتفسير حرف الأول من تلك السورة ليكون سبيلا لعرفان كل الآيات والكلمات من أهل العيان وهو أن الحرف الأول كان « الواو » وله مراتب ما لا نهاية له به فمنها اسم للولاية الكلية والقصة الأولى الإلهية والطلعة المتألفة الأزلية الإبداعية وانه في ذلك المقام أول حرف من مقامات ظهور « الهاء » ويكون عند رجال العماء بعينها حرف « الهاء » في الإنشاء ويستدلون على ظاهره بباطنه وباطنه بظاهره وعلى سره بعلانيته وعلى علانيته بسره وهو الولاية التي انقطعت الذاتيات عن ساحة حضرة عزته والكينونيات عن قرب بهاء رحمته لأنها هي بكينونيتها مفرقة الجوهريات عن مقام الصفات ومسددة الإنيات عن ذكر الأسماء والآيات الله يعلم حكمها ولا يحيط أحد بها ومنها الولاية الظاهرة عن رتبة القصة الأولى المباركة والشجرة الإلهية التي لا هي بشرقية ولا غربية وهي الولاية الظاهرة في رتبة الإرادة قد خلقها الله في مقام العدل مقام المشية وفي مقام الفضل رتبة نفسه وهي الولاية التي استوت بإذن الله على عرش العطاء ويعطي كل ذي حق حقه ويسوق الى كل ذي روح رزقه حيث أشار الله الى مقامه في القرآن بقوله « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا » وان في ذلك الرتبة العلية والآية الجليلة يتميز كل المختلفات ويفرق كل المجتمعات ويألف كل المتفرقات ويثبت كل الكثرات تحت ظلال مكفهرات أفريدوس الأسماء والصفات ولذا أشار الصادق في حديث المفضل حين سئل عن عرفان مقام تلك الولاية الكلية وحامله بأنه « هو بيت النور وقمص الظهور وآية رب الغفور ولا هي هو ولا هو غيرها » وان الفرق أن الولاية

ص ١٦

الأولى تحكي عن الله في المرآة الأولى التي لا علة لها قبلها ولا فصل بينهما وبين رتبة الظهور الذي هو خلق الله في كينونيتها وان بها تثبت آية الأحدية والأنوار الإلهية واللجة الصمدانية والبهاء

القيومية ولا يكون لها ظل في مقام ذاتها ولا ذكر في رتبها عن غيرها وهي الولاية الأزلية الدالة على الله بالدلالة التي تجلى الله لها بها وأشرقها وجعلها مقام ظهور طلعت ليوحد الكل بآية تلك الولاية حضرة أحديته ويمجد بها صمدانيتها ويكون بذلك عارفا بحق مولاه وحامدا بثناء بارئه في مباديء العلل ومنتهاه وان بعلم ذلك البيان يفرق العبد المقام الأول بنور الأزلية والمقام الثاني بظهور رتبة الإرادة ولا شك أن الولاية في الرتبة الأولى ثابتة وأن في الثانية لا ظهور لها في الرتبة الأولى الا بظهور الإرادة وأن في مراتب تلك الولاية كل الآيات بظهور الإمكان ثابتة وأن الإشارات والمقامات والدلالات والعلامات لو تذكر في تلك الرتبة الثانية ليكون في مقام الشبح بالنسبة الى الرتبة الأولى وان من مقامات تفسير الواو هي الولاية المتألثة الشعشعانية اللامعة التي عينت و شيئت وقدرت وقضت وأذنت وأجلت وأحكمت في ذاتيات حقايقها وكيونيات مقاماتها وآيات وحدانيتها وظهورات دلالاتها وما قدر الله لها في مقامات الخلق والأمروان هذه الولاية هي الولاية التي تحكي عن الولاية الثانية في رتبة القدر وان في مقام تلك الولاية يظهر خفيات مراتب التكوين وجوهريات تعيين التدوين وكيونيات مظاهر التفريد في صقع الواقف الناظر الى حق مبين ولمن أراد أن يطلع بحقيقة ظهور تلك الولاية حق بأن يفكر في مقامات ظهور

ص ١٧

تلك الولاية ليثبت فؤاده ويطمئن قلبه بما نزل الله في أحكام الدين وإشارات الكتاب المبين وما قدر الله من أحكام يوم الفصل وما أراد الله وأمر به من مقامات الجنان ودركات النيران وما شاء الله في كل شيء لكل شيء وان لدى جنابك مشهود تلك الإشارات والا فذكر الدلالات في بين يدي جنابك لم يك الا لتفصيل ظهور الكلمات وظهور ما شاء الله في الكتاب وان الى الله يرجع البدايات والغايات في المبدء والمآب وان من مقامات تفسير الواو هي الولاية في ظهور رتبة القضاء والبداء ثم الإمضاء والثناء وان بها يثبت حكم الولاية التي نزل الله حكمه في القرآن في مقام ظهور العيان وهي الولاية التي قد أعطاه الله سبحانه أهل العصمة صلوات الله عليهم وانهم بها يحكمون ما يشاؤون بما يشاؤون ولا أن يشاء الله وانها لهي العلية في الإمامة في مبادئ

البداية والنهاية وان في مقام الحقيقة تلك الإشارات في تفسير الواو في مقام الباطن وكذلك الأمر يجري في باطن الباطن الى منتهى مراتب التي جنابك اذا أردت أن تطلع بحقيقتها لا يخفى عليك وان في بعض المقامات اذا أريد أن أظهر تفسير الواو لا ينبغي الآن لما ما حان وقته للمقامات التي مشهودة عند جنابك لما لا يقدر أحد أن يعرف ويطلع بحقيقة الواقع و اذا جرى القلم بذكر تفسير الباطن أذكر في ذلك الكتاب قاعدة من قواعد حكماء الحقبة التي بها يعرف العالم حكم باطن الآيات و الأخبار عن الظاهر و هو أن الله قد أقام الخلق في المشهد الأول لذكر توحيدده ثم في المشهد الثاني لنبوته محمد رسول الله ثم في المشهد الثالث لولاية أهل العصمة صلوات الله عليهم ثم في المشهد الرابع لأتباع علماء الدين ودعاة

ص ١٨

اليقين وان ذلك في رتبة النزول و اذا أراد أحد أن يعرف قسطاس ميزان علم الباطن حق عليه بأن يرجع الحكم الى تلك المقامات و يأول كل الآيات في رتبة الصعود بالباطن الباطن و على العكس بالباطن الظاهر كما يدل عليه الحديث المشهور الذي رواه الكليني في الكافي عن الصادق [عليه السلام] و نطق به الكاظم [عليه السلام] لمتمم بن فيروز ولكن علم الباطن لأكثر الناس صعب لما لم يتحملوا ذروة الأمر ولكن على جنابك سهل اذا أردت أن تطلع عليه ولو أراد الله ليتمكن أن أفسر في تفسير « الواو » ببعض أحكام الدين من الإشارات المعروفة و العلامات المعلومه ولكن الآن لا يجري الأمر لما تطلع جنابك عليه من تفصيل المقامات و كثرة العلامات ولكن أشير ببعض مقامات منه لثلاث ينسى أحد حكمه و هو ان الله قد خلق الكل بما هو عليه كما هو عليه و ان الأمر نزل من مبادئ العلل في كل شيء حتى اتصل الى رتبة الحروف و ان في ذلك المقام قد جعل الله اسم حرف التوحيد و سره كلمة « هو » طبقاً للعالم العلوي و ان أولي الأبواب لا يعلم ما هنالك الا بما ههنا و ان الله بلطيف صنعه قد اقترن الواو بالهاء لما لا يرى التعيين في نفسه في الحروف و يكون أقرب بالمبدء و لا يزيد عدة ذلك الحرف حرف الهاء الا واحد و ان ذلك حرف الإنية التي خلقها الله لحفظ رتبته و ان مقامات التوحيد في ذلك الحرف ترجع الى حقيقة التوحيد و سر التجريد و هو

الحرف الواحد الذي يدل في كل شأن على الله سبحانه و ان كل الحروف في كل المقامات من الأرواح و الأجساد يرجع الى حرف الواو و انه يرجع الى حرف الهاء الذي هو حرف التجريد في لجة التحميد و ان على ذلك البيان يتفرع مقامات عالية التي ذهلت العقول عن دركها و لا يمكن

ص ١٩

اظهار حقيقتها و ليس الآن لما كان مشعر عرفانه الفؤاد حق بيانه و ان من مقامات تفسير ذلك الحرف هو رتبة ظهور معاني القرآن من مقامات الإشارات الى منتهى غايات النهايات و ما قدر الله في علم الكتاب لأولي الأبواب من أهل المآب و هو أن يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الأحدية التي قد ر الله له من سفر الخلق الى الحق لأن الختم بعينها هو نفس البدء و لا يصح عرفان الذات في الأسفار المعدودة في علم الكتاب الا بنفي الدلالات عن ساحة قرب الصفات كما أشار بذلك علي عليه السلام في خطبته حيث قال عز ذكره « أول الدين معرفته » الى أن قال « وكمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة أن كل صفة أنها غير الموصوف و كل الموصوف غير الصفة » و ان ذلك أطف مقامات التوحيد في ظهورات التجريد و ليس فوقه شرف و لا ذكر و لا لمن لا يصل اليه عز و لا خير و كفى بذكر تلك الإشارات في تفسير حرف الأول من السورة المباركة و له مراتب في مقام الصور ينبغي أن يوقن الإنسان بحقيقتها و هي أن روح لفظ الواو الذي نزل الله في أول تلك السورة في مقامه مهيمن على جميع الآيات في الأنفس و الآفاق و كذلك كان الحكم في صورته و ان من في السموات و الأرض لو اجتمعوا على أن يأتوا بمثل ذلك الواو في حرف أول تلك الكلمة من القرآن لن يأتوا لأن الله كما جعل روحه مهيمنا على كل الدلالات و الآيات فكذلك كان الحكم في صورته ولكن أكثر الناس قد اشتبه الصور عليهم لما لم يطلعوا بحقيقة سر القرآن فكما أن صور الناس في هيكل الإنسان واحدة و أن أحدا منهم كان حجة بينهم فكذلك الحكم في صور الحروف فكل ما يتكلم الناس و يخطر بقلوبهم في

ص ٢٠

تركيب الحروف لم يعدل روحها ولا جسدها ذلك الحرف الواو من كتاب الرحمن وان ذلك مشهود عند جنابك لاتحتاج بذكر التبيان بعد البيان ولما ثبت بتلك الإشارات بعض مقامات حرف الواو أذكر لكل حرف من تلك السورة شأننا من تفسير الباطن لما أمر جناب المستطاب في مقام البيان طبق شرح الكوثر في التبيان وجاء الإذن في الأخبار من شمس النبوة والأسرار بأن كل الأسماء محمودها في شأن أهل العصمة وما لا يعادل سرها علانيتها قد نزل الله في شأن أئمة النار أذكر ذكرا لكل حرف من تلك السورة بما شاء الله وأراد في ذلك الكتاب وان اليه يرجع المبدء والمآب وان الحرف الأول هو الواو وانه الإشارة الى مقامات الولاية الكلية في عالم اللاهوت ثم في عرش الجبروت ثم في دلالات الملك والملكوت ثم في اشارات المقامات من ولاية كل نفس ما قد أحاط علم الله وان من وراء حكم تلك الإشارات لا يعلم حكمها الا الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الحرف الثاني حرف الألف وانه الإشارة الى مقامات آلاء الفردوس وأوامر الرحمن وانه الحرف الذي قام به كل الحروف ولديه مشهود بإذن الله كل البطون ولا يعرف حقيقة سر ذلك الأمر المستور الا من شاء الله وكل اسم يطلق عليه اسم الشئبة لوجعل الإنسان تفسير ذلك الألف ليعمل حقا وله أجر في كتاب الله بما أظهر مكنون الظهورات في غياهب الكلمات والإشارات وله مراتب اذا لاحظت جنابك تطلع بحقيقته لإنبساط الأمر في المبدء والمآب ثم الحرف الثالث حرف اللام وهو الإشارة في مقام الباطن بلواء المحيطة المنبسطة الكلية الأولية التي جعل الله الكل في ظلها وجعل حاملها عليا في كل المقامات من عالم البدء الى عالم الختم وهو لواء

ص ٢١

الأحدية التي ما جعل الله لها ظلا ولا شأننا دون ظهور سعتها ثم لواء الرحمانية ثم لواء اسم الوجدانية ثم لواء الواحدية وما يدل في كينونية ذاته بما قد ر الله له في علم الواقع وان دون ذلك التفسير له شئون مسطورة وهو أن حرف اللام عدة الليالي التي وعد الله موسى بن عمران في الطور وعليه يرجع كل الظهور اذا غاب البطون وله وجه في طلعة الحروف ما جعل الله في غيره ولذا جعل الله وسط اسم علي عليه السلام حرف اللام لأن رتبة القوابل لم يتم الا بذكر المقبولات في تمام عدة أربعين

وانه روحي فداه هو القائم بإذن الله بين العالمين والحاكم بين الطننجين ولمن له علم الباطن يقدر أن يبسط في ذلك المقام كل ما شاء من بروز اشارات الحقايق وعلامات الرقايق وما جعل الله سبحانه في كل المقامات تحت رتبته وظهور ارادته حيث لا يخفى على جنابك شأن التبيان في سبل ذلك البيان ثم من الحرف الرابع حرف العين علو الأحدية في مقامات اللاهوت ثم علو الواحدية في شئون الجبروت ثم علو الرحمانية في مقامات الملك والملكوت ثم علو الصمدانية فيما تجلى الله لكل بكل في حقايق الأنفس والآفاق في أرض الناسوت ثم من الحرف الخامس حرف الصاد وذكر مقامات الصمدانية المتجلية في كينونيات ذوات أهل اللاهوت ثم الصمدانية المتشعشة المتقدسة المتجلية في ذاتيات مجردات أهل الجبروت ثم الصمدانية اللامعة البديعة من انيات حقايق أهل الملك والملكوت ثم الصمدانية التي تحكي عن رتبة الأولى عن مراتب الفعل التي نزل الله أشباح ظهورات نوره في نفسانيات أهل الناسوت ثم من الحرف السادس حرف الراء الرحمة الكلية التي خلق الله بها المشية بنفسها قبل كل شيء ثم جعلها علة جميع الذرات ثم

ص ٢٢

الرحمة الواحدية التي خلق الله بها نفوس ما أحاط علمه في الكتاب ثم الرحمة الكلية النازلة في مقام القدر طمطم زاخرمواج الذي فيه يميز أحكام الخلايق ويسعد من يسعد بعرفان المنزلة التي خلق الله في منتهى ذلك المقام ويشقى من يشقى بما لا يشعر بما نزل الله في ذلك الطمطم الزاخرمواج ثم الرحمة التي وسعت كل شيء وجعلها الله بارئها مائة جزء كما صرح بذلك العسكري [عليه السلام] في تفسيره للرحيم « و يرحم بجزء واحدة منها من يوجد في عالم الدنيا وبتسع و تسعين جزءا يرحم الله عباده يوم القيمة » بما أراد وقدر في الكتاب وهي الرحمة الجامعة التي وسعت المؤمن والكافر وكل الأشياء وان بتلك الرحمة وجدت وذوتت جوهريات ذوات كل الممكنات وان الله قد جعل حامل تلك الرحمة في ذلك المقام الحسين [عليه السلام] ولذا انه روحي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه يشفع يوم القيمة عند الله بما لا يشفع بمثله أحد سواه رزقني الله وكل من أراد لقاء شفاعته في يوم الحساب انه هو الغفار في المبدء والمآب ثم من

الحرف السابع حرف الألف انية المشية بدء الفعل يعبر أهل الحقيقة عنها بالإرادة ثم انية الجوهريات في رتبة القدر من عالم اللاهوت والجبروت والملك والملكوت ثم انية التي خلق الله في حقايق كل شيء من مبادئ العلل التي تنتهي بالظلمات الصماء الدهماء الصيلم ثم انية التي بها يميز الصادق في ظهورات آثار الجلال عن دونه اذا لم يشاهد حكم المآل ثم من الحرف الثامن حرف النون نور الله في مقام جوهريات تجليات اللاهوت ثم نور الله في مقام كينونيات ذوات الجبروت ثم نور الله في مستسرات آيات الملك والملكوت ثم نور الله

ص ٢٣

الذي نزل في القرآن ونسبه لعزة نفسه الى نفسه حيث قال عز ذكره « الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم » ثم من الحرف التاسع حرف الألف ارادة نفس الفعل في مقامات المبادئ والعلل ثم ارادة رتبة الثالث من مراتب الفعل وان في ذلك المقام يميز ارادات الموجودات واليه أشار الحجة في زيارة آل الله التي طلعت من الناحية المقدسة الى عثمان بن عمرو حيث قال عز ذكره « وان مشيتكم ذات مشية الله الخ » ثم الإرادة التي خلق الله بها كينونيات الإرادات في تحت رتبة آل الله من النبيين والمرسلين والشهداء ثم الإرادة التي جعل الله في سلسلة الرعية وان بهما يفعل الإنسان ما أراد سبحانه الله وتعالى عما يقولون المشبهون في حكمه ولقد زلت أقدام بعض الحكماء في بيان ذكر ارادة الله حيث ذهبوا بأنه صفة الذات وان ذلك كفر صراح في مذهب آل الله الأطنهار لأن الإرادة هي صفة الفعل وان الله أبدعها بالمشية لظهور نفسها في مقامات المجردات والعرضيات ولا يعلم كيفية ما أبدع الله في تلك المقامات الا من شاء الله انه هو العلي المتعال ثم من الحرف العاشر حرف اللام اللثائي التي خلق الله في بحور اللاهوت ثم اللثائي التي خلق الله في بحور الجبروت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر الملك و

الملكوت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر أرض الناسوت من كل نوع ما خلق الله بأمره انه هو العزيز المنان ثم من الحرف

ص ٢٤

الحادي عشر حرف الألف ابداع المشية في عالم العماء ثم اختراع الإرادة بعد عالم اللاهوت في عالم الجبروت ثم انشاء الجوهريات مما أحصى علم الله في عالم الملك ثم أحداث البحت في رتبة القضاء بما يحصي كتاب الله في عالم الملكوت ثم من الحرف الثاني عشر حرف النون النور البحت في طلعة ظهور حضرت الذات ثم النور المتعين في عالم الأسماء والصفات ثم النور المتعلق بالركن الثالث من العرش الذي جعل الله لونه الأصفر في تلقاء الركن الأول لون الأبيض ثم النور الذي خلقه الله في المصباح الذي يحكي عن ظهور ألوان العرش من لون الصفرة بعد البياض ثم الأخضر قبل الأحمر وان ذلك نور الله في الآفاق و الأنفس و العوالم الكبرى الذي به اتلفت المفترقات و افترت المؤتلفات بما شاء الله و قدر في المبدء ثم يوم المآب ثم من الحرف الثالث عشر حرف السين سناء البهاء ثم سناء الثناء ثم سناء العماء ثم سناء القضاء اذا جرى الإمضاء و لا يسبقه البداء ثم من الحرف الرابع عشر حرف الألف آيات الأحدية في ظهورات مقامات عالم اللاهوت ثم آيات الواحدية في شئونات بروزات عالم الجبروت ثم آيات الرحمانية في علامات دلالات آيات الملك و الملكوت و ما استوت على عرش العطاء بإذن الله في كل مقامات الحد و اللانهاية بما شاء الله في ظهور نفس الملك و الملكوت ثم الآيات المتجلية عن تلك الآيات المشرقة في جوهريات كينونيات ذوات المجردات و ما أحصى علم الله في عالم الأسماء و الصفات ثم من الحرف الخامس عشر حرف النون نور الأبيض الذي منه ابيض كل بياض في الإمكان ثم النور الأصفر الذي منه اصفرت

ص ٢٥



الصفرة في كل شيء بالأعيان ثم النور الأخضر الذي منه اخضر كل شيء في السموات والأرض بما أراد الله الرحمن وأنزل في الفرقان ثم النور الأحمر الذي منه احمرت الحمرة في كل شيء من سر الإمكان في الأعيان ثم من الحرف السادس عشر حرف اللام وانه اللواء في مقامات التكوين و التدوين بما لانهاية لها بها وان به تحققت المتحققات وتعينت المتعينات وتلجلجت المتلجلجات وتلألأت المتلألآت وما يطلق عليه ذكر كلمة الأسماء والصفات ثم من الحرف السابع عشر حرف الفاء فردانية الواحدية ثم فردانية الرحمانية ثم فردانية الآيات التي خلق الله في مراتب كينونيات ذوات أهل الملك والملكوت ثم فردانية مقامات مبادئ العلل وما خلق الله في جوهريات مراتب الإبداع وشئون الإختراع بما شاء الله وأراد في الكتاب انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثامن عشر حرف الياء يم أرض اللاهوت ثم يم أرض الجبروت ثم يم أرض الملك والملكوت ثم يم الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « وأوحينا الى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني انا رآدوه اليك وجاعلوه من المرسلين» ثم من الحرف التاسع عشر حرف الخاء شأن خلوة الأحدية عما سواها وفرض بينونة الصفة لا العزلة بين ما خلق الله بالإبداع وما سواه ثم خلوة الفعل عن المفعول ثم خلوة العلة عن المعلول ثم خلوة ما خلق الله في سلسلة الفوق عن سلسلة التحت ثم من الحرف العشرين من حرف السين سناء الله في عالم العماء ثم سناء الله في عالم البهاء ثم سناء الله في عالم القضاء ثم سناء الله في عالم الإمضاء ثم من الحرف الواحد والعشرين حرف الراء رنات عسكر نحل اللاهوت في أجمة الجبروت ثم الأجمة

ص ٢٦

التي قد خلقها الله لإيلاف المفتريات ثم الأجمة التي قد ر الله فيها حكم العدل ولا يصل لأحد الا بالفضل ثم الأجمة التي أراد الله لكل ما خلق وبدء مما أحاط علمه انه هو العزيز المقتدر ثم من الحرف الثاني والعشرين حرف الألف أصل شجرة الكلية التي خلقها الله في عالم اللاهوت و جعلها آية لظهور نور أزليته في الإبداع ثم أصل شجرة الطوبى في الرضوان ثم أصل ورقة المباركة التي ذوتت بالغصن الأول من الشجرة التي خلقها الله لظهور آية الولاية في مقام الأجسام ثم أصل

الشجرة المقدسة التي نطقت في الطور بإذن الله وما دلت الا على الله، سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث والعشرين حرف اللام وانه في ذلك المقام اللوح الأعظم الذي يحصي فيه كل الشئون ثم لوح الأمر الذي ما نزل الله شيئا الا وقد سطر فيه ثم لوح الحفيظ الذي يحصي أعمال كل الخلايق الى ما قد أحاط علم الله ثم اللوح الذي قد خلقه الله بعلم عزرائيل لقبض روح كل ذي روح وانه ينظر اليه في كل حين ويطيع أمر ربه بما يطلع من أحكام ذلك اللوح بإذن الله سبحانه و تعالى ثم من الحرف الرابع والعشرين حرف الألف آية الأحدية الأولى التي قد أعطها الله لتكرار ذلك الذكر الأول ثم آية الأحدية التي قد أعطها الله بأئمة الدين الذين بها يوحدون الله بارئهم في كل شئ ولا يوحدون الله الا بما شهد الله لهم بهم في علم الغيب ثم آية الأحدية التي قد أودع الله في حقيقة كل ما وقع عليه اسم شئ من عوالم المجرديات والماديات والجوهريات والعرضيات والكيفيات وما أحاط علم الله وراء تلك الدلالات والإشارات التي بها يتوجهون الى طلعة ظهور حضرت الذات بنفي الأسماء

ص ٢٧

والكثرات والصفات ثم من الحرف الخامس والعشرين حرف الألف أمر الله الذي به يعرف الإنسان آيات التجريد وعلامات التفريد ودلالات التوحيد ومقامات التمجيد ثم أمر الله الذي يعرف به العبد مقامات الواحدية والكينونيات الذاتية والنفسانيات المعينة والمقامات التي جعل الله لا تعطيل لها في كل مكان واليه الإشارة قول الحجة [عليه السلام] في دعائه يوم رجب « ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان » ثم أمر الله الذي به افترت المفترقات واجتمعت المجتمعات واثلت المتولفات وأظهرت ما في ملكوت الأسماء والصفات ومقامات الغايات والنهايات الى ما قدر الله في رتبة الكتاب ثم أمر الله الذي أقامه أبو عبد الله الحسين السلام في يوم عاشورا ولم يقدروا أن يقوم معه الا من شاء وأخذ عهد محبته في مشهد الذر ولذا قال لما قام تلقاء حزب الشيطان « أتدعون بعلا وتذرون أحسن الخالقين » فأسئل الله من فضله أن يحشرنا مع الذين يريدون حكمه ويبغضون الذين يرضون بفعال الذين حاربوا معه عذبهم الله بما استحقوا وما الله بظلام للعبيد

ثم من الحرف السادس والعشرين حرف اللام اللمم الذي أراد الله في الكتاب للذين يسكنون وراء حجابات اللاهوت العباد الذين ما جعل الله لهم انية المعينة في رتبة الظهور ولو كان فيهم في رتبة الظهور وهم قوم ما ينظرون في الأشياء الا بنظر الرب جل سبحانه ولو نظروا الى شيء بدون طرف البدء لم يكونوا من أهل ذلك المقام الله يعلم مقامهم ويطلع بأحوالهم رزقني الله في جنات العدن ومن صلح من آبائهم وذرياتهم انه هو الغفور الودود ثم لمم الذين قد جعلهم الله في تحت ظل ركن الأصفر من العرش

ص ٢٨

وهم قوم قد ظهر فيهم ثمرة الإنية أكثر من الساكنين في مقام الركن الأول ولذا ظهر لون الصفرة ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأخضر من الركن الثالث من العرش ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأحمر من الركن الرابع من العرش وان في ذلك المقام تظهر مبادئ نور ركن الأول بحقيقته ثم ركن نور الثاني بظهوره ثم ركن نور الثالث بشئونه ولذا وجدت الكثرات و اللانهايات وراء تلك المقامات وان الناظر لو ينظر بطرف البدء الى تلك الإشارات ليعرف حكم الفضل في ذلك الركن والعدل في المراتب التي أشرت اليها وان الى الله يرجع الحكم في المبدء والمآب ثم من الحرف السابع والعشرين حرف الذال ذروة العرش في على الأمر ثم ذروة الفردوس ثم ذروة مراتب المجردات والجوهريات ثم ذروة كل ما وقع عليه اسم شيء من الأسماء والصفات ثم من الحرف الثامن والعشرين حرف الياء وهو حرف الذي قد خلق الله في آخر اسم علي (ع) لظهور قبضات العشر في منتهى رتبة الختم وان هذا الحرف هو من حروف النورانية وان أصل الحروف قد خلقها الله مثال العالم العلوي فأربعة عشر حرفا منها لظهور آل الله [عليه السلام] في مقامات التدوين والتكوين وهي « صراط علي حق نمسكه » وأربعة عشر حرفا منها لظهور مقامات عكوس تلك المرايا في مقام التبيان وان الله ما خلق شيئاً قائماً بذاته الا بعلية تلك المعاني الكلية في رتبة أرواح تلك الحروف ثم علية تلك الحروف في رتبة ألفاظ هذه الحروف التي هي مقام الأجساد وما كان لفيض الله في شأن من نفاذ ثم من الحرف التاسع والعشرين حرف النون وهو

يصح أن يأول الذي يخرج حكم البواطن من الألفاظ نور الإبداع في رتبة التسبيح ثم نور الإختراع

ص ٢٩

في رتبة التحميد ثم نور الإنشاء في رتبة التهليل ثم نور البهاء في رتبة التكبير ثم من الحرف [الثلاثين] حرف الألف أمر الله الذي به قامت السموات والأرض ثم أمر الله الذي به تثبت أحكام الدين في كل المقامات ثم أمر الله الذي فرض على الكل أن يعرفه ويطلع بحقيقته ثم أمر الله الذي ظهر على حقايق الممكنات بما شاء كما شاء حيث لا يعلم كيف ذلك أحد من أهل الإنشاء الا اذا شاء الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد [والثلاثين] حرف الميم مجد الله في ملكوت السموات والأرض ثم مجد الله في مقامات الأمر والخلق ثم مجد الله لأوليائه الذين قد اخترعهم لنفسه و انتجبهم لأمره وجعلهم مقام نفسه في الأداء اذ كان الله « لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير » ثم مجد الله لكل عباده بما قد خلقهم لا من شيء لحكم وقدر لهم كل الخير أن يتبعوا أمره بفضله انه هو المنان ذو الفضل الدائم العظيم ثم من الحرف الثاني [والثلاثين] حرف النون نور الله في المشكوة الأولى ثم نور الله في المصباح ثم نور الله في المقامات التي قد قدر الله لكل شى من خلقه من السلاسل المعدودة السلسلة الأولى رتبة ظهور مبادئ الفعل ثم السلسلة الثانية مبادئ ظهور سلسلة الختم ثم سلسلة جوهريات الإبداع من طبقة الإنسان الى أن اتصل الأمر الى شأن التراب ثم من الحرف الثالث [والثلاثين] حرف الواو الولاية التي قد خلقها الله لظهور ولاية نفسه في مبادئ الأمر وآيات الختم ثم الولاية التي قد أعطها الله لمحمد [صلى الله عليه وآله] في المقامات التي لا يحصيها أحد الا الله ثم الولاية التي قد جعل الله عليا [عليه السلام] في كل المقامات والدلالات

ص ٣٠

و العلامات والآيات ثم الولاية التي قد جعل الله في كينونيات مجردات الممكنات في كل المراتب والمقامات ثم من الحرف الرابع [والثلاثين] حرف الألف ذكر الأزلية الأولية التي قد

اختصها الله لنفسه و حرم بمثلها ذكرها على غيره و بها يوحد الله كل عباده الأزلية التي كانت حاكية عن ظهور حضرته التي جعل الله أولها عين آخرها و آخرها عين أولها و باطنها عين ظاهرها و ظاهرها عين باطنها الأزلية البحتة الباتة الدالة على الله سبحانه ثم الأزلية التي أذن لأول ذكر من نفسه و نور من أمره و آية من سلطنته و هندسة من كبريائه و عظمته من جبروته و ظهور من غيب حضرته و جعلها لمحمد حبيبه الذي استخلصه في العالم الأول لظهور سلطنة نفسه و اصطفاه من بين كل ذرات الممكنات في عوالم المبادئ لظهور ولاية قيوميته عما سواه ثم الأزلية التي قد أبدعها الله جل ذكره لأوصياء محمد رسول الله و بنته و جعلها في مقامات ستة لظهور حرف الواو فمنها الولاية التي تحكي عن رتبة الإرادة و تدل على أزلية الدلالة في آيات الحكاية و انها هي ولاية علي [عليه السلام] التي خضعت لعلو بهائه كل من في ملكوت الإنشاء و العماء و انقادت لإيقان علوقهاريته كل ما وقع عليه اسم الإيجاد و هي الولاية التي لا يمكن أن يلبس حلة الوجود أحد في الإنشاء الا بعد الإعراف بمن أعطاه الله تلك المرتبة العلية في الإبداع ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تذكير النهاية و البداية و هي الولاية التي قد أعطها الله سبحانه الحسن بن علي [عليه السلام] و انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه كان قائما على مقام أبيه في كل الثناء و البهاء ثم القضاء و السناء ثم الإمضاء و البهاء و كان له الفضل كل ما كان له

ص ٣١

من العزة و الطاعة و العلو و الكرامة و ما قدر الله في البداية و النهاية و انه السائق بإذن الله الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى كل شى حقه لا يوارى لمن عرفه بذلك الشأن حجبات الإمكان و لا سبحات الأعيان و لا دلالات التبيان و لا علامات العدل في البيان أثنى الله على حبيبه بفضله انه هو الجواد المنان ثم الولاية المنيعه اللامعة التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تلك المرءآت الحاكية عن البداية و هي الولاية التي جعل الله حاملها الحسين [عليه السلام] ثم الولاية التي اختصها الله سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه و ذروة سنائه و هي الولاية التي يشير في كل حين الى صدره و يقول «هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا» عجل الله فرجه لظهور

تلك الولاية الرفيعة و المرتبة العلية السنية بمحمد وآله خير خلق الله في البرية ثم الولاية التي قد أعطاه الله لأئمة الدين وأركان اليقين وهداة الخلق أجمعين عباده الذين جعلهم الله لعلو بهائهم مقام نفسه وجعلهم أركان توحيده ومظاهر تفريده وآيات تقديسه ودلالات تمجيده وانهم بتلك الولاية الكلية يفعلون كل ما يشاؤون بإذن الله وما كان أمرهم في شأن الا أمر الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الولاية التي قد أعطاه الله سبحانه لفاطمة صلوات الله عليها لظهور عظمتها هي عالم الأكبر ولا يعرف حقها ولا حكم الولاية التي أعطاه الله الا الله ومن خلقهم الله فوق رتبها وسبحان الله رب العرش عما يصفون ثم من الحرف الخامس [والثلاثين] حرف الواو ولاية التي خلق الله في الإمام ثم

ص ٣٢

الولاية التي قد اشتقت من أثر تلك الولاية وأعطاه الله للنقباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية التي حملت النقباء وأعطاه الله الى النجباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و حملتها هداة الإسلام من العلماء العظام ثم من الحرف السادس [والثلاثين] حرف العين عين الكبريت في تلقاء لجة الأحذية التي هي آية المشية ثم عين اليمين في تلقاء لجة القدر ثم عين الطبرية في تلقاء طمطام يم القضاء ثم عين البرهوت في تلقاء طمطام يم الإمضاء ثم من الحرف السابع [والثلاثين] حرف الميم ميم المجد في مقام تعين الأول ثم ميم المجد في مقام تعين الثاني في رتبة الإنفعال ثم ميم المجد مقام الولاية المطلقة العلية ثم ميم المجد في مقام ظهورات سناء كل الذرات مما أحاطه الله في الكتاب سبحانه وتعالى يعلم ما في السموات وما في الأرض ولا يعزب من علمه من شيء وهو الغني العليم ثم من الحرف الثامن [والثلاثين] حرف اللام لمم الإشارات في عالم اللاهوت ثم لمم الدلالات في عالم الجبروت ثم لمم المقامات في عالم الملك ثم لمم العلامات في عالم الملكوت وان سبل الاستدلال في مقام اظهار تلك الإشارات هو بنظر الفؤاد بسر الإمكان الذي قد خلق الله في كل شى آية كل شى ومعنى كل شى وان جنابك فانظر لا شك تعرف أمر الله بالمنظر الأكبر ثم لما قد أحاط علم الله اذا شاء الله بعلم القدر وسر المقدر

ثم من حرف التاسع [والثلاثين] حرف الواو ود الكينونية ثم ود الذاتية ثم ود النفسانية ثم ود الإنية في مقامات دلالات آيات الأمر والخلق حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف أربعين حرف الألف امضاء المشية في رتبة القضاء ثم

ص ٣٣

امضاء الإرادة في رتبة البدء ثم امضاء القدر في رتبة البهاء ثم امضاء نفس القضاء في مراتب الإنشاء بما شاء الله في حكم المبدء ويوم المآب ثم من الحرف الواحد والأربعين حرف الألف أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة حق اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة عين اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة علم اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة العلم ولكل مراتب ومقامات لا يحيط بحقيقتها أحد الا من شاء الله انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثاني وأربعين حرف اللام لواء التجلي في رتبة المتجلي له به ثم لواء أول رتبة التجلي ثم ظهور اللواء أثر رتبة التجلي ثم ظهور اللواء التي وسعت كل الذرات وأحاطت كل الموجودات وهو اللواء الذي كان اليوم في يدي حجة الله روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه وليس اللواء في مقام الجسم بل هو الروح المحيط على قوالب الممكنات ثم من الحرف الثالث والأربعين حرف الصاد صلوة الوسطى ثم صلوة الجمعة ثم صلوة الظهر في حين الزوال ثم الصلوة التي قد فرض الله على كل الناس التي هي أصل الأعمال وأسنى الخيرات وأزكى الطيبات وأعلى الحسنات فمن استطاع بأن يصلي لله بما أراد الله في الكتاب للمؤمنين فقد فاز فوزا عظيما ثم من الحرف الرابع و الأربعين حرف الألف أسرار اللاهوت ثم أسرار مقامات الجبروت ثم أحكام شئون آيات الملك و الملكوت ثم الأمارات التي قد جعل الله عند المؤمنين ليميز بها عند كل نفس حكم كل شئ وكان الكل بتلك الأمارات من العالمين ثم من الحرف الخامس و الأربعين حرف اللام لآلئ بحور المجردات في عالم القدس لآلئ بحور الجوهريات في عوالم الفردوس ثم

لآلئ أبحر الإمكان الذي بعد تلك المراتب المشيرة التي هي في الواقع امكان بالنسبة الى سلسلة التحت وكون بالنسبة الى سلسلة الفوق ثم لآلئ أبحر أرض الأجسام من مبدء التعين الى منتهى المقامات التي قد أراد الله في الكتاب وخلق بأمره فوق التراب الى ما ينتهي الى الثرى والظلمات الصماء الدهماء العمياء الظلماء ثم من الحرف السادس والأربعين حرف الحاء حلال هذا الدين الذي حلال الى يوم القيمة ثم حرام ذلك الدين الذي حرام الى يوم القيمة ثم حكم العدل لمن شاء الله ثم حكم الفضل لمن أراد الله سبحانه الله وتعالى عما يصفون ثم من الحرف السابع والأربعين حرف الألف أمر المبادئ في المكونات ثم أمر المبادئ في ظهورات كينونيات المجردات ثم أمر الذي أمر الله الكل به من يوم ذكر وجوده الى ما لا غاية له من فيض الرحمن ثم أمر الله الذي ينزل من بعد ويثبت به حكم الدين بمثل قبل عجل الله في فرجه وقرب وعده و اليه الإشارة قوله عز ذكره « فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك وما هي من الظالمين ببعيد» ثم من الحرف الثامن والأربعين حرف التاء تربة قبر الحسين [عليه السلام] ثم تربة قبر أبيه صلوة الله عليه ما طلعت الشمس بالإشراق وما غربت الشمس بالفراق ثم تربة قبور أئمة العدل ثم تربة قبر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ثم من الحرف التاسع والأربعين حرف الواو الولاية الحقة في رتبة آية التوحيد ثم الولاية الحقيقية في رتبة نفس المشية ثم الولاية المنسوبة الى الولاية الأولى التي هي أصل كل الإرادات والآيات والمقامات والإضافات والعلامات ثم الولاية التي قد أذن الله في الكتاب للذين اتبعوا أمره وحملوا دينه فإنهم حكماء أهل البيت وعلماء

ص ٣٥

مذهب العدل فمن عرف واحدا منهم فقد حق عليه اتباعه والقيام بخدمته لأن الله قد جعل وده ود نفسه وطاعته طاعة نفسه وليس لأحد سبيل في حكم الا الأخذ عنهم والإقتداء بهم فهلك من هلك من اتبع غيرهم وفاز من فاز ما عرف واحدا منهم وسبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الخمسين حرف التاء التربة التي قد أخذها الأخذ بما أذنوا شمس العصمة وأنوار العظمة فإنها



الشفاء لكل داء وحرز الأمن لكل خوف ثم من الحرف الواحد والخمسين حرف الواو الولاية التي قد جعل الله في الأركان وأمر الإمام [عليه السلام] الإيقان بمعرفتهم والتصديق بشأنهم كما صرح بذلك حديث الجابر حيث قال عز ذكره الى أن قال « يا جابر أ تدري ما المعرفة المعرفة اثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عز وجل « لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا » وتلا أيضا « ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم » ثم من الحرف الثاني والخمسين حرف الألف آيات التقديس في مقامات اللاهوت وآيات التمجيد في مقامات الجبروت وآيات التحميد في دلالات الملك والملكوت وآيات التفريد في كينونيات ذوات الإشارات والصفات والأسماء في رتبة الناسوت ثم من الحرف الثالث والخمسين حرف الصاد وصلوة الغدير في صلوة السنن ثم صلوة يوم المباهلة ثم صلوة يوم العيد ثم صلوة يوم الجمعة الذي هو سيد الأيام بنص سيد الأنام (صلوات الله عليه وعلى آله)

ص ٣٦

بالغدو والآصال ثم من الحرف الرابع والخمسين حرف الواو الولاية الإبداعية في الهيكل الإختراعية ثم الولاية الإختراعية في الهيكل البشرية ثم الولاية الإنسانية في رتبة العلوية والصورة الأنزعية التي دلت على الهوية وصرحت باللاهوتية ثم الولاية القائمة على «كل نفس بما كسبت» التي لا يعلمها في رتبة الموجود بحقيقة الوجود الا الله سبحانه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الخامس والخمسين حرف الألف الغيبية ثم الألف اللينية ثم الألف الظاهرة ثم الألف الغير المعطوفة ثم من الحرف السادس والخمسين حرف الباء بلاء الله في الحيوة الدنيا لأهل الفردوس ثم بلاء الله لأهل الرضوان ثم بلاء الله لأهل كتيب الأحمر ثم بلاء الله لأهل جنة السلام وان ذلك الفضل هو من ظهور كثرة البلاء من الرحمن لأهل تلك الجنان فأسئل الله بفضله أن يكتب للمؤمنين الورود على الرضوان بفضله ومنه انه هو المنان الواسع ثم من الحرف السابع و

الخمسين حرف الألف أمر الله الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « قل الروح من أمر ربي » ثم الأمر الذي به يقوم كل من في ملكوت السموات والأرض ثم الأمر الذي فرض الله على الكل عرفانه وهو أمر الركن المتعلق المستور من الأركان [الثلاثة] التي نزلت في الحديث ثم الأمر الذي به يفصل الله بين كل شئ يوم القيمة بالحق وبه يعطي الله لمن يشاء كما يشاء سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الثامن والخمسين حرف اللام لآلئ أبحر الإمكان ثم لآلئ أبحر الأعيان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الرضوان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الأرض والله وراء كل شئ يشهد على كل شئ وهو العليم الخبير ثم من الحرف التاسع والخمسين حرف الحاء حد ص ٣٧

الذكرية في الذكر الأول رتبة المشية ثم حد الزوجية في تأكيد ذكر الأول في مقام الزوجية ثم حد رتبة التثليث في مقام القدر لظهور الكثرات وبروز الآيات وما جعل الله من مبادئ العلل الى منتهى مقام الأسماء في صقع التراب ثم حد رتبة القضاء وبه يمتاز حكم البداء وان الله اذا قضى أمراً فلا مرد له وان البداء يجري اذا لم يصل الشئ الى رتبة قضائه والا فلا يعادله في الإمضاء ولكن لكل شئ بداء في مقام ذاته الذي لا ينفك من شئ وهو مقام ظهور عدل الذي أحاط كل الممكنات ولا يقدر أحد أن يطمئن بشئ دون رب الصفات لأن البداء الإمكانى هو حق في الكتاب وان الله سبحانه مع علو بهاء كبريائيته وجلالة ظهور صمدانيته لم يجر لأحد ذلك البداء لأن بظهوره لم يبق شئ في السموات ولا في الأرض ولو أراد لأحد بذلك الحكم ليهلك في الحين كل الذرات ولا يقوم به شئ في الموجودات واليه الإشارة قوله عز ذكره في دعاء الخضر « لأنه لا يكون الا عن غضبك وانتقامك وسخطك وهذا ما لا تقوم له السموات والأرض » فأعوذ بالله من سخطه وأسئل الله من فضله انه منان كريم ثم من الحرف الستين حرف القاف ذكر قدر الذي قد خلقه الله في مقام الربط بين المشية والإرادة وانه هو ذكر طمطم يم الواحدية التي نزلت في الدعاء حيث قال عز ذكره « رب أدخلني لجة بيت أحديتك وطمطم يم وحدانيتك » ثم قدر الذي هو في جميع مراتب الفعل من [الذكر] الأول الى منتهى الظهور وعليه يدور كل الأمور ثم قدر الذي حين سئل عن الإمام

عنه قال [عليه السلام] « بحر عميق لا تلججه » ثم قدر الذي قد فرض الله الكل عرفانه وهو الأوسع  
عما بين أرض المقبولات وسماء

ص ٣٨

القابليات وعلى الكل في ذلك المقام حكم بأن يعرفوا أن الله لا يجبر أحدا بالوجود بل أبداع كلما  
يشاء كما يشاء بما يشاء الشيء في حين الجعل لنفسه و ان حكم ذلك سر القدر لمن أراد أن يعرف  
أو يتذكر ثم من الحرف الواحد و الستين حرف الواو الولاية الكلية في حضرة طلعة التي هي علة  
النبوة في سره صلوات الله عليه ما طلع شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع  
بالإختراع لم تر عين مثل محمد [صلى الله عليه وآله] قط في الإمكان ثم الولاية المنفصلة عن  
تلك الولاية التي قد أعطها الله لأئمة الدين وهداة أهل اليقين الذين جعلهم الله في عوالم الإمكان  
مقام نفسه و اختارهم لسره و اجتباهم لولايته و جعل معرفتهم نفس معرفته و طاعتهم نفس طاعته و  
كل ما نسب اليهم بمثل ما نسب الى نفسه سبحانه و تعالى لا يعلم شأنهم أحد الا الله سبحانه و  
تعالى عما يصفون ثم الولاية التي اشتقها الله من الولاية الثانية و جعلها لعزة علو ولاية أوصياء حبيبه  
للنبيين و المرسلين و انهم بها يفعلون بإذن الله ما يؤمرون و لا يعصون الله طرفة عين و انهم لهم  
المصطفون ثم الولاية التي قد أعطها الله جل سبحانه لكل الممكنات و انهم بمعرفتها يتفاضلون  
بعضهم على بعض و اليه الإشارة في قول علي [عليه السلام] حيث قال « انما يتفاضل العلماء في  
معرفة ما ليس بظاهر ولا مضمّر » و ان طرق بيان هذا الأمر يختلف باختلاف المراتب فكان في يوم  
الأول كلمة التوحيد ثم لما انتضج أسباب عالم الأكبر جعله الله كلمة النبوة ثم لما ثبت الدين به قد  
جعله الله في مقام الولاية و ان له مقاما سيظهر في [الركن] المخزون من كلمة التي نزلت في الحديث  
حكمه و ان جنابك اذا تلاحظ بحقيقة سر الوجود لتشهد حكم الأركان الأربعة في الكلمة التامة و  
لذا قال الإمام (ع)

ص ٣٩

حين سئل عنه أحد من النصارى من [الإسم] الأعظم فقال « أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا والثانية محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن أهل البيت والرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول الله ورسول الله من الله بسبب فقال له الراهب أشهد أن لا اله الا الله و أن محمد رسول الله و أن ما جاء به من عند الله حق و أنكم صفوة الله من خلقه و أن شيعتكم المطهرون المستدلون و لهم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمين » ثم الولاية التي قد أعطها الله بكل شى بما هو عليه كما هو أهله و لا يعرف حكم ذلك الصنع في ذكر الولاية الا الله و سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الثاني و الستين حرف التاء تراب أرض قبر الحسين ثم تراب أرض الكوفة ثم تراب قبور أئمة العدل ثم تراب المدينة لأن الشرف هو في رتبة الظهور لا في رتبة التقدم في المقامات التي سبقت على الشىء في مقام البطون ثم من الحرف الثالث و الستين حرف الواو و د العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات و الإشارات ثم ود العبد بمقام صحو المعلوم ثم ود العبد بمقام جذب الأحذية ثم ود العبد بالمقام الذي أمر علي لكميل حيث قال عز ذكره في مقامات التوحيد « أطف السراج فقد طلع الصبح » ثم من الحرف الرابع و الستين حرف الألف آلاء الله لأهل الجنة الفردوس ثم آلاء الله لأهل الجنة الرضوان ثم آلاء الله لأهل جنة عدن ثم آلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذكر التعلق بذلك الجنان هو من ظهور رتبة القضاء في الإمضاء التي بها يميز كل الظهورات في رتبة البيان عن الشئون في مقام التبيان ثم من الحرف الخامس و الستين حرف الصاد صبر العبد على قضاء بآرائه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد

ص ٤٠

على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكل درجات بما عملوا و ان الله ليجزى العاملين ثم من الحرف السادس و الستين حرف الواو الولاية الكلية في رتبة النقطة ثم الولاية الجامعة في رتبة الألف ثم الولاية القائمة على كل نفس في رتبة الباء ثم الولاية التي جعلها الله في مقام آية توحيد كل شى في رتبة حرف اللام و ان لذلك الحرف مقامات كثيرة حيث تعرف جنابك في مقام الذكر و الا في مقام البيان مشهود و لا يحتاج بذكره في الخطاب ثم من الحرف السابع و الستين حرف الألف آيات

شئونات اللاهوت في مقام الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و ما أراد الله وراء تلك الدلالات و العلامات و الإشارات و ما لا يحيط به علم احد الا رب الأسماء و الصفات ثم آيات ظهورات الإرادة في رتبة اللانهايات و المستترات و النهايات في رتبها الى ما أراد الله جل سبحانه في ذكر العلامات و الآيات و المقامات و الدلالات و الكيفوفيات و العرضيات و الإنيات حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله ثم آيات مقامات الرحمانية و شئونات الواحدية و ظهورات الصمدانية في رتبة ذاتية القدر و سر المقدر حيث لا يجري أحكام تلك الرتبة في مقام الظاهر الا بظهورات الباطن و دلالات باطن الباطن حيث لا يحيط أحد بعلمه الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الآيات المتألثة الشعشانية اللمعانية التي خلقها الله في مراتب توحيد العبادة لتوجه الموجودات الى المقام الذي قد أودع في حقايق المجردات و ذاتيات الماديات حيث لا يخفى على المطلع بآيات المبادئ في مقام الظهورات في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب من لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المقصود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضلله انه هو المنان الغفور ثم من الحرف الثامن و الستين حرف الباء بر أرض اللاهوت التي قد خلقها الله فيما أراد من شئونات كينونيات

ص ٤١

المجردات التي لا يحيط بعلمها علم احد من الخلق ثم بر أرض الواحدية التي فيها ذكر من شأن تحديدات و الآيات اللانهايات و ان في ذلك المقام لا يجري ما يجري في أحكام بر [الأرض] الأولى لأن في الرتبة الأولى مقام تجرد المحض و ان في تلك الرتبة لها انية مذكورة و لو لم يظهر لأحد الا من شاء الله لصرف بساطته و علو رتبته ولكن لا يخفى على من لا يعزب من علمه في السموات و الأرض شيء و انه لهو العزيز العليم ثم بر أرض الملك و الملكوت التي فيها جوهريات كينونيات الآيات ظاهرة و آيات دلالات اشارات الأمر ظاهرة ولكن الأمر لما كان محجوبا في

الخطاب وراء الحجابات حق على السالك في تلك الأرض أن لا يلاحظ آيات التجريد فيها الا بعينه التي خلق الله في أعلى مشعره لأن في رتبة التثليث لا يمكن حق العبادة والتوحيد لأن العبد في حين العبادة لو كان له جهة يتوجه الى الله و جهة يتوجه الى نفسه و جهة يتوجه الى الكلمات التي يقرئها وجعلها واسطته بين نفسه و بارئه لم يوحد ذات الحق لأن النصارى قالت انه «ثالث [ثلاثة]» و من لا يرجع جهات الكثرة الى نقطة الواحدة في مقام الآيات فكان ذنبه حق في كتاب الله و ان الله بلطيف صنعه قد أودع في جوهريات ذوات كل الذرات آية من أحديته ليوحدوه بها و يعرفوه بها و لا يشركون معه شيئاً و ان الناس لما كانوا محجوبين عن طلعة حضرت الذات لن يقدرُوا في عالم الكثرات أن يلاحظوا آيات الأحدية في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب عن لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات و يصل بنور الجلال بلا انفصال

ص ٤٢

و لا اضمحلل و ان ذلك أمر مع عظيم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المفقود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضلته انه هو المنان الغفور ثم بر أرض الناسوت مبدء الشهوات و السيئات و الخطيئات التي بها يهلك العبد في مقام الدين و لها مراتب في هذا العالم التي حق على الكل بأن يعرفوها لئلا يقفوا في موارد الشبهة فمنها أرض نفس الكلية في العبد و أن بها يتصور العبد صور السجين و العليين ما قد أحاط علم الله و منها أرض الطبيعة و ان بها يميل الى الشهوات و العادات و الإقترانات و الإتصالات و ما يشابه تلك المقامات و منها أرض نفس الإنية و انها متى يصعد العبد و يترقى لها ظلمة سوداء مظلمه اذا غفل عنها تهلكه و ان على السالك في تلك المقامات حقا أن يلاحظ في كل الشئون و الظهورات ظهور نور الذات فإن حال في حول أمره شيء يطيع و الا اعتصم بربه أن لا يهلكه تلك الإنيات المجتثة في مقام و ان الأمر لما ذكر في الكتاب فصلت رسما ما في الخطاب لئلا يحرم أحد من أخذ نصيبه و يشاهد فيض بارئه في كل مقاماته و علاماته و دلالاته و حركاته و لحظاته و خطراته و ما قد ر الله له من مبادئ العلل الى منتهى الأمر الى أن

اتصل بالظلمات الصماء الدهماء العمياء الجهنام الصيلم ثم من الحرف التاسع و الستين حرف الألف الألف القائم الذي به أقام الله من في ملكوت الخلق و الأمر ثم الألف الذي جعله الله غيبا في حقائق الإمكان و الأكوان ثم الألف الذي بعد ظهور النقطة في عالم الظهور ثم الألف الذي به يتدوت كل الحروف في هذا العالم و به يتكلم الكل بما شاء الله كما يشاء بما شاء و لا مرد لأمره و لا نفاذ لحكمه سبحانه و تعالى فما أعظم

ص ٤٣

أمره و أكرم شأنه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الألف الذي يدل في الحروف في الرتبة الخامس من عدة حرف الهاء على الله سبحانه و انه غيب ممتنع لا يدركه من في كثرات الأمر أو آيات الخلق و الله يعلم حكمه سبحانه و تعالى عما يشركون ثم من الحرف السبعين حرف اللام لواء اسم القابضية في رتبة عنصر النار في عالم الأفلاك و الأسماء و الصفات ثم لام اسم المحيي في رتبة الهواء الذي به يحيي الله كل من يشاء ثم اللام الذي جعله الله في مقام اسمه الحي لانوجاد الممكنات و ظهور الغيبات و بطون الإرادات ثم اللام الذي جعله الله في رتبة اسمه المميت لظهور الختم في مراتب البدء بما لانهاية الى ما لانهاية لها بها كما شاء الله جل سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد و السبعين حرف الصاد حكم الصمدانية التي أطلقت في مقام ظهور اثبات آيات الذات بأنه هو لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه صمد الذي كان أوله عين آخره و آخره عين أوله لم يزل لن يعرفه شيء في الإمكان و لا له آية في الأعيان و انه المتعالي عن ذكر ما سواه لأن المعرفة فرع الإقتران و التوحيد بعد عدم وجود الغير في رتبة ذكر المقام و ان الأمر في ذلك المقام هو الصمد البحتة الصرفة التي لم تزل دلت على الله بدلالة الثبوت لا الكشف و انها لم تزل دالة بأنه الفرد الصمد الذي لن يحيط بعلمه أحد غيره و لا يقدر أن يعرف جنبه أحد سواه اذ أعلى مجردات كينونيات الإبداع بإنيتها مقطعة عن حضرة اختراعه و ان أعلى مراتب جوهريات مقام الإنشاء مفرقة عن ساحة قدس مقام ظهور ابداعه فسبحانه و تعالى أبداع كل ما شاء كما شاء بلا من شيء من دون ربط

بينه وبين أزلته ولا ذكر في مقام بينوته جل وعلا حضرته من أن يقدر أحد أن يقول في حقه هو اذ كلمة الهوية في أعلى مراتب تجليات الصمدانية دالة بالقطع وحاكية بالمنع ولا يدل المثل في كينونيات التجريد الا عن ابداعه ولا في غايات التفريد الا عن اختراعه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الصمدانية التي قد أطلقت في مقام ظهور ذكر الأول ويدل عليه ويكون في كل شأن اسم له و هو الإسم الذي اختصه الله لحبيبه وانتجبه لنبيه [صلى الله عليه وآله] ولا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر الصمدية البحتة الا لجناب حضرته اذ أنه لم يزل عبد محتاج في تلقاء حضرت قيوميته وليس لذاتيه ذكر الا بنفس الذكر في مقام الوجود و ان من دون ذلك لو يمكن في الإمكان فإنه روعي فداه كان حامله ولا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر تلك الأسماء والصفات الا بعد كشف السبحات والإشارات والآيات والعلامات وما قد ر الله وراء النهايات باللانهايات الى منتهى النهايات لأن دون مشعر الفؤاد لم يدرك ما نزلت في ذلك الكتاب لجناب المستطاب لأن مشعر العقل هو أول مقام التعيين ولا يقدر أن يعرف الأشياء محدودا ولذا ان أكثر الناس اذا رأوا ذلك الكتاب أو عرفوا شيئا من أحكام البواطن فيه لم يقدروا أن يدركوا حقيقة الأمر ليقولون بألسنتهم ما اتبعت أهوائهم و ما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم و ان يوم القيمة يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون ثم ذكر الصمدانية التي قد أعطها الله لوليه في مقام ظهور السلطنة المطلقة والولاية الكلية التي علت على كل شى ولا يقدر أن يقوم معه شيء وانه السائق في ذلك المقام الى كل مخلوق رزقه والمعطي الى كل ذي حق حقه وانه يتحمل بإذن

الله ذكر الصمدانية في رتبة توحيده ولا يحل في ذلك المقام ذلك الحكم لأحد سواه سبحانه الله رب الإنشاء لم ير مثل علي [عليه السلام] عين الإبداع ولا يمكن في الإختراع وكان الله ورائه على كل شى قدير ولا يشتهه بحكم على أحد بأن بعد قدرة الله على كل شى فكيف لا يمكن في الإبداع



مثل علي [عليه السلام] لأن القدرة التي يمكن بها الإبداع هي تكون نفسها في رتبة الإرادة و لا يمكن غيرها وكل ما خلق الله وأراد أن يخلق لا يمكن الا بها ولذا قد اشتبه على أكثر الناس عرفان ذلك البيان ولكن الحكم كما أشرت شهود عند جنابك لأن الأمر في الواقع مطابق بالصور الظاهرة بلى في صور السجين لو يتخيل الإنسان بشيء فهو مثل قوله عز ذكره « لا تتخذوا الهين اثنين » وان ذلك كلمة لإفك النفوس و مكنسة الأوهام و الا في الحقيقة لا يمكن أن يوحد بمثله لأن الذي يوحد بمثله فلا يمكن به متى رقت الإشارات ولطفت الآيات وعظمت العلامات و قدست الأسماء والصفات فلا ترجع الا الى ما ألقيت لمن أراد أن يطالع بحقيقة مقامات الإبداع في ذلك الكتاب وان الى الله يرجع الحكم في المبدء والمآب ثم ذكر الصمدانية التي أذن الله للأئمة العدل في مقام الفضل وانهم الأدلاء على الله وعلى صمدانيته في أزل الآزال بالدلالة التي دلت ظهور الصمدانية الثانية بعد ظهور رتبة الأولى ولا تحل لما سواهم ذكر ذلك الإسم في مقام البيان لأن الله كما خلق الأئمة وجعلها أولياء نفسه في عوالم الإمكان وظهورات الأعيان فكذلك قد اختص الله سبحانه من بين الأسماء والصفات بكلمات حسنى لنفسه التي لا يحل لأحد غيره فمنها اسمه الصمدانية التي لا يحل لأحد الا لظهور بيان توحيده وآيات تجريده في مقامات الأمر والخلق واني الآن في ذكر تلك الإشارات أسئل من الناظرين

ص ٤٦

الى تلك الكلمات حكم البيان بسبيل أهل التبيان وان لم يعرف أحد منهم حكم تلك الإشارات ويقع على قلبه شيء من الشبهات فعليه الرجوع الى الله بالسؤال عن فضله ثم في الصمت اذا اشتبه عليه الإشارات ولكن الأمر عند جنابك مشهود لا تحتاج بالبيان وان على الله التكلان في كل ما أبرزت من عالم الإمكان والأكوان الى العيان ثم من الحرف الثاني والسبعين حرف الباء بحبوحة الأولية الأزلية التي خلقها الله بنفسها لنفسها وجعلها في عين ذكر الكثرة آية الوحدة كما أشار علي [عليه السلام] في خطبة يوم الجمعة والغدير « وأشهد أن محمدا عبده ورسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم » منفردا عن التشابه من أبناء الجنس والمثل أقامه مقام نفسه في الأداء اذ كان

لاتدركه الأبصار ولا تحويه خواطر الأفكار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير ثم بحبوحه الأزلية الثانية في رتبة الولاية ثم بحبوحه الكثرة في مقام القدر التي هي العمق الأكبر والطمطمم الأعظم و القلزم الأكبر ثم بحبوحه المذكورة في عوالم المجردات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و الإرادات و الغايات و النهايات و ما خلقها الله وراء تلك المقامات من اشارات عالم اللاهوت و دلالات مقام الجبروت و علامات مقام الملك و الملكوت و الآيات المودعة في كينونيات ذوات أهل الناسوت و ما لا يحيط بها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و السبعين حرف الرء الرحمة التي بها ذوتت المجردات و حققت الماديات و ان بها تترقى الموجودات من مقامات البدايات الى اللانهايات و ما خلق الله وراء تلك المقامات مما لا يحيط بعلمه علم احد من السبحات ثم الرحمة التي

ص ٤٧

أبدع الله بها كل الممكنات لا من شيء بالإبداع الصرف و الإحداث البحت و الشئونات التي هي بنفسها علة في مبادئ العلل لنفسها بنفسها التي بها تحققت المتحققات و ائتلفت المفترقات و اجتمعت المتضادات و تدوتت المتدوتات و تالأئت المتألتات و ما أراد الله في وراء تلك الإشارات من الأسماء و الصفات ثم الرحمة التي قد أعطها الله لأئمة العدل و هداة أهل الفضل التي بها يفعلون في دين الله ما شاء الله لهم و ينصرون دين الله بكلماته و لو كره المشركون ثم الرحمة التي أبدعها الله في مقام توحيد الأفعال التي بها يتميز اختيارات الموجودات و اشارات كل الممكنات و هي الرحمة التي ظاهرها نقمة للفجار و باطنها رحمة للأبرار و ان بها يدخل الرضوان من شاء الله و يدخل النيران بمشية الله سبحانه و ليس في الظهور رحمة مبسوطة الا في ذلك المقام و ان الله قد حمل حامله الحسن [ عليه السلام ] و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يعطي كل الكثرات بما أقبلت أنفسهم و سبحت أفئدتهم و انه ليجزيهم و صفهم و يحكم بينهم و لا يعزب من علمه شيء في السموات و الأرض و ان في ذلك المقام هذه الرحمة اسم المحيي و ان بها يقبل الكافر حكم الكافر و يرضى في النار بالنار لعلمه و كذلك الحكم للمؤمن و لا يمكن أن يلبس حلة

الوجود شيء الا بتلك الرحمة الكلية المعانية الشعشعانية المتألثة المتقدسة وهي الشجرة الكلية التي نزل الله حكمها في القرآن وليس لها ظهورات في مقام الظاهر الا بنفس الباطن الله يعلم حكم تلك الرحمة بحقيقتها سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الرحمة التي قد نزل الله في تحت الرتبة الثالثة وبها يجري البداء قبل القضاء بالإمضاء وليس في تلك الرتبة حكم العدل الا بالفضل لما تمت قوابل الموجودات في تلقاء قدس جود الجلال والى ذلك المقام قد ختم تفسير عدة الحروف وان

ص ٤٨

الله ليلهم من يشاء علم تلك الإشارات كما شاء بما تشاء وما كان لأمره في شأنه من نفاذ واني كل ما فصلت في ذكر الدلالات في الحروف هو من تفسير الباطن الذي جاء الإذن في الأخبار من الأئمة الأطهار [عليه السلام] بأن ذكر الأسماء التي أحب الله وأوليائه لو يفسر أحد في تفسير القرآن ليعمل على الصراط الذي أراد الله سبحانه ولكن الكل لم يقدروا حكم التفسير على ذلك السبيل لأن الميزان فرض أن يكون في يد الإنسان والقسطاس يرفع كل التعارضات والشبهات وان خير من عرف مواقع الصفة وبلغ قرار المعرفة لم يقدر وأن يفسر في مقامات الباطن حرفا لأن الله يسئل يوم القيمة عن الكل فيما عملت أيديهم ولو بين أحد حكما بدون بينة واضحة فله ذنب في كتاب الله ولكن بعض الناس لما لم يروا الواقع لم يقدروا أن يميزوا بين الصور فربما يطلعون بحكم أو يفسرون شأننا من الآيات و ما أذن الله لأحد في مقام ذكر الإشارات و الدلالات و العلامات و المقامات ولكن الآن أشير بنوع من التفسير الظاهر وهو أن المراد بقوله عز ذكره « والعصر » يمكن في مقام التأويل بكل ظهورات العدل و شئونات الفضل و ليس لمن لا يطلع بحقيقة التجريد أو لا يعرف حكم التفريد شأن في مقام ذلك السبيل وهو المراد في باطن الظاهر وهو يمكن أن يجعل نقطة الوجود و يجعل الأمر عملا و اذا فسر « العصر » بالذكر الأول له شئونات معدودة منها بساطة الألف القائمة التي تحكي عن مقام السيد الأكبر روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ان لذلك الشأن ظهورات في مقام التدوين و بروزات في مقام التكوين و آيات في مقام التجريد و علامات في مقام التفريد و دلالات في مقام التمجيد و أسماء و بروزات وراء ذلك الشأن اذا أراد

العبد أن يذكر كلمات الصفات أو أراد أن يطلع على أنوار ظهور قدس الذات في صقع التراب وان جنابك تعلم ان بعض الظهورات يشته

ص ٤٩

على العبد في مقام الخلط ولكن اذا لاحظ الإنسان في كل المراتب جهات الربوبية في كل رتبة بحسبه ليعرف كل المراتب في مقامات التي قدر الله لها وان في بيان ذلك المقام زلت أقدام بعض الحكماء في اثبات علم الذات بذكر [الأعيان] الثابتة [وبسيط] الحقيقة لما لم يقدرُوا أن يكشفوا عن حجابات سرائرهم سبحات الأمر وآيات الخلق و لذا وقعت النفوس في مقام ذكر العدل و قسطاس الفضل الى مقام الحد و لما جرى القلم بذكر المقام أفسر ذكره ان الله قد جعل المشية انيتها لحفظ وجودها التي لم تذكر الا بها وهي في مقام الحد كانت آية لها في صقع ظهور ذاتيتها وان علم الذات و الصفات التي ذكرها أهل العصمة [صلوات] الله عليهم ان كان نظر الناظر في مقام ظهورات آيات الذات و علامات مبادئ الصفات و ان ذكر شأن من بيان حكم الباطن ان الإنسان لو يشاهد مقامات المبادئ ليفسر في كلمة « والعصر » كل الأسماء الحسنی التي نزل الله في الكتاب و ان المراد في مقام هو علي لأن محمدا رسول الله كان في مقام بدء نور الظهور وهو الظهر و انه روعي فداه كان حامل نوره بعينه في صلوة العصر و ان القسم بحقه هو القسم بحق اسم الله الأكبر لأنه أول اسم اختاره الله لنفسه و جعله مقام فعله و اليه الإشارة قول الصادق [عليه السلام] « أول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم » و اذا فسر « العصر » بعلي فحق على الإنسان بأن يفسر « الإنسان » في مقام جهل نفس الكلي الذي منها فصلت الخطيئات و السيئات و لذا وقفها الله يوم القيمة على الصراط ليعترف بصدور كل الخطيئات من نفسه و ان في معنى الآية لو اختلف لا حكم في مقام الرجوع الى نظر الناظر لأن في الآية الشريفة « وحملها الإنسان انه كان ظلوما جهولا » قد فسر في مقام بعلي [عليه السلام] لأنه حمل الولاية و كان مجهول القدر و المظلوم في الحكم و لقد فسر في مقام آخر بأبي الدواهي

لعنة الله عليه لأنه حمل بالعكس الولاية التي قد حرم الله له وانه كان ظلوما جهولا وان للإنسان مقامات معدودة فمنها انسان في مقام المعاني ثم انسان في مقام الأبواب ثم انسان في مقام الإمامة ومنها انسان في مقام الأركان ومنها انسان في مقام النقباء ومنها انسان في مقام النجباء و للمراتب الأخيرة لا ذكر لشيء في مقام الا تحت رتبته فكما أن في الذرات كينونيات سلسلة تحت عرض وشبح بالنسبة الى سلسلة الفوق فكذلك كان الحكم في مقام الأجساد لأن الذوات تنزل في كل المراتب الى أن [اتصل] الى مقام الأجساد وكل ما يجري في مقام الذات فيجري بعينها في مقام الصفات والأجساد وان علة ما يتأثر أجساد الفوق من رتبة الت تحت فهو من مقام الرضا الذي أراد الواقف على رتبة الفوق ولئلا يمنع عن أحد ما أعطاه الله جل سبحانه ولا شك أن الحسين [عليه السلام] يوم عاشورا لو أراد أن يهلك من في الأرض والسموات ليهلك في الحين لأن علة بقاء الكل لم يك الا قضاء الله الذي جعله الله حامله ولكن مع تلك القدرة العلية ورتبة السنية لما قد أحصى حزب الباطل قوة الأفعال التي يمكن في مقاماتهم لم يمنعهم روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه عن العطية التي قد أكرمهم من عنده وأراد رضاه الله ولقائه والمقامات التي قد وعد الله سبحانه في الآخرة ولو لم يك ذلك فكيف يمكن أن يكون جسد رسول الله [صلى الله عليه وآله] في حين واحد في بيت الحميراء والسماء والجنان والنيان وكل مقام وقع عليه اسم شيء بل ان الآن كان جلالة جسده المقدسة كذلك بل انه روعي فداه لولا يظلم عليه أحد لم يتغير جسده في هذا الحياة الدنيا لأنه كان معتدلا بغاية الاعتدال بحيث لو مر عليه سرمد الدهور

وغايات الظهور لم يتغير بل ان جسده روعي فداه لكان أقوى من مقام تجريد الذين جعلهم الله تحت رتبته لأن ذلك المقام قد ظهر في الإمكان بجسمهم وان ذلك حكم الواقع ولذا ان الحجة كان حيا مع ما قضى عليه من الشؤون المعدودة وانه روعي فداه لو لم يظلم عليه احد لم يتغير

في قديم الدهور ولا فيما يحدث من الأزمان بل يدخل الرضوان بجسده ولكن الآن قد جرت سنة الله دون ذلك لما يفعل الناس بهم غيره ولو أنهم منعوهم عما قدر الله لهم فلم يقدرُوا أن يحاربوا ولي الله ولكن ما منعوهم من فيض الله لظهور اختياراتهم و بروز أعمالهم وما أراد الله في الكتاب لهم وان في مقام الظاهر ولو أن جسدهم يتأثر من فعل الحديد ولكن في حين التأثير ليس لهم ألم ولذا وردت في الأخبار « بأن علياً لما أخذ السهم عن رجله في حين الصلوة لم يشعر به » وكذلك في أصحاب الحسين [عليه السلام] حيث قد ورد بالمعنى « بأن قلوبهم كانت مثل الثلج شوقاً الى الملاء الأعلى والمنظر الكبرى ولم يتأثروا بما نزلت على أجسادهم لأنهم في ذلك المقام لم يتلذذوا الا بلقاء الله ورضائه » فحين الذين لا ألم لهم يحتملون كل الألم في سبيل الله رجاء لفضله وابتغاء مرضاته و السكون في بين يدي طلعة جنابه وان وراء ذكر تلك المقامات لا ريب يجري حكم اللانهايات الى الغايات التي لا يحصيها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون وان كل ما أشرت في معنى « الإنسان » هو من مقامات الباطن وان على سبيل الظاهر لا شك أن صورة الإنسانية هي هيكل الإلهية كما قال علي [عليه السلام] « الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجمع صور العالمين و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب

ص ٥٢

و هي الحجة على كل جاحد و هي الصراط المستقيم و هي الجسر الممدود بين الجنة و النار » و ان المراد بقوله عز ذكره في ذكر الخسران مراتب ما لانهاية لها بها في كل المقامات في صقعها فمنها الخسران في مقام توحيد الذات و هو أن يتوجه العبد الى الله بنظر الإمكان و يرى نفسه و ربه في مقام التوحيد في الوجدان وان ألطف مراتب الخسران هو في ذلك المقام الذي هو أشد المراتب في مقام ظهور الإنتقام و منها الخسران في مقام توحيد الصفات في حين الذي لا يشعر العبد بما أمر الله به في أحكام ذلك المقام من نفي الأسماء و الصفات عن ساحة قدس الذات و اثبات صفات الذات لسكون الأفتدة و الأوهام في مقام الذات بلا تغيير في ذكر الأسماء و الصفات بل ان الذات

هو العلم والقدرة والحياة وما دون ذلك ما يحتاج القلوب بإثباته في مقام البيان وان الحكم الذي اختلف الحكماء فيه بأن صفة العلم والحياة المتغايرة في مقام العرفان لأن وجود العلم لا بد من وجود المعلوم وان في الحياة هذه العلة لم تجر هو من بعد نظر الناظر والا فكما أن الذات هو ذلك الحياة فكذلك كان الحكم في مقام العلم فكما أن علة الحياة في الذات لم تحتج بذكر حياة من الخلق فكذلك الحكم في العلم لا يحتاج العبد في اثبات علمه تعالى بوجود معلوم وان بعض الحكماء لما لم يقدروا أن يعرفوا ذلك المقام قد اضطرت أنفسهم على اثبات الأعيان الثابتة في الذات وان ذلك شرك في مذهب آل الله الأطهار ومن سلك في هذا الصراط دون هذا المسلك الخالص فقد احتمل خسران مقام العرفان وكان بذلك من الآثمين ومنها في مقام خسران توحيد الأفعال وان في ذلك المقام قد زلت أقدام أكثر الناس في عدم معرفة سر القدر وحكم المقدر فبعض الناس ذهبوا بالجبر

ص ٥٣

وان ذلك لهو الخسران وبعض الناس قد ذهبوا بالتفويض وان ذلك لهو الخسران وان الذي لم يتحمل الخسران في ذلك المقام هو الذي نظر بالأمرين الأمرين والمنزلة بين المنزلتين الذي يعرف مقامات اختيارات الكل بما هم عليه كما هو أهله وشاهد الجواب في قوله تعالى «ألست بربكم» في المشهد الأول حين الخطاب في مقام يرى العبد في كل شأن حكم القدر سر المقدر بأن يلاحظ صفة الضدية في مقام الوحدة بأن العبد في الحين الذي يحرق بنار قبول الكفر فكيف يقبل العذاب مع أن العقل لم يرض أبدا ولا يحكم عليه وكذلك الحكم في هذه الحياة الدنيا فإن الإنسان مع علمه بعذاب الله ويقينه بحكمه يحتمل العصيان فلا يفرق أحد بين المراتب بوجه وان ذلك مقام فوز الإنسان اذا عرف سر البيان ولا يحتمل الخسران ومنها الخسران في مقام توحيد العبادة بأن العبد يشرك في عبادة ربه شيئا وان المراتب في الشرك أخفى من أن يقدر أن يحصيه أحد وان منتهى مقام تجرد عرفانه ونظر العبد بنفسه أو بما يعبد به فإن ذلك العمل يحدث حكم ثالث وان ذلك قول النصارى حيث أشار الله عن كلامهم وقالت النصارى «ان الله ثالث ثلاثة» ولذا أشار الله عن

مقامات الناس بقوله « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون » وأنذر الكل عن الشرك بقوله في الكتاب « ان الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء » وان السبيل مع منتهى لطافته و عظم بهائه أصعب بغاية الأمر لأن العبد اذا استطاع أن يصلي ركعتين صلوة بلا أن يلتفت الى ذكر نفسه أو شيء من دون الله بل يتوجه ب كله الى صرف ظهور ذات البحت البات الذي لا ذكر لغيره عنده فقد بلغ الى ذروة الفضل و غاية العدل و لا يمكن عرفان ذلك المقام في الإمكان

ص ٥٤

لأحد من خلقه لأن اذا جاء ذكر الإقتران أو ذكر شيء سوى ذاته فهو مقام أثر تلك الرتبة و ان الأمر مع أنه يحصل للعبد أقرب من لمح البصر أصعب من كل شيء في مقامات الأسفار الأربعة لأن غاية الفضل لو استطاع الناس هو [ النية الخالصة ] و التوجه الى طلعة المتجلي له به و الا مقام الفناء البحت الذي لم يك ذكر للعبد الا ذكر الله لنفسه دون ذلك يعطي الله من يشاء من عباده ما يشاء لا راد لأمره و لا معقب لكلمته و هو العلي العظيم فإذا شاهدت جنابك حكم الخسران في المراتب المسطورة التي فرض على الكل عرفانه فكذلك الحكم يجري في آيات النبوة و الولاية و ما أراد الله للناس في آيات مظاهر أنواره و ان الله سبحانه قد خلق الكل في كل المراتب بمثل مقامات ظهور توحيده و آيات تمجيده و قد أبدع في مقام الإنسان مراتب أربعة فمنها رتبة فؤاده و هو مقام سر الإمكان و ظهور طلعة حضرة البيان في كينونية الإنسان و هو مقام غيب الممتنع الذي لا يواريه الحجب و لا يساوقه الدلالات و لا يساويه ذكر في مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و العرضيات الا بما تجلى الله لها بها في مقام دلالتها على ذلك المقام و هو مقام ركن المكنون الذي جعله الله جزء الكلمة التامة كما نزل في الحديث ولذا [ ظهرت ] كلمة أحكام [ الآيات الثلاثة ] و بطن [ سرها ] لعدم تحمل الخلق في البداية و النهاية بل هو ثمرة الإبداع و غاية فيض الإختراع في مقام الإنسان الذي به يعرف الله لا سواه و لو كشف عنه السريظهر مقام باطن الباطن و من عرفه و قال لم و بم فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في سلطانه و جاهده في مقام كبريائيته و باء بغضب من عنده و مأويه جهنم و بئس مأوى الظالمين



وان هذا المقام في الإنسان هو مقام أعلى مشعره الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه وهو مقام الحرف الرابع من الإسم الأعظم في حديث الكاظم حيث قال عز ذكره في جواب الراهب كما ذكرناه من قبل وعلى هذا السبيل الوعر والطريق المستوعر استدل بعض العرفاء بمعرفة حامل ذلك الإسم على سبيل الفرض بمثل ما استدلوا في أركان الأسماء الثلاثة وان له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره وهو الإسم الذي اذا يظهره الحجة في بدء ظهوره [لأصحابه] الثالثة مائة و الثلاثة عشر يفرون من علوشأنه ولا يقدر أن يتحملوا ذروة أمره حتى يقولون في بين يدي طلعة حضرته لست بصاحبنا وكذلك الحكم في الحقيقة التي يظهرها روعي وروح من في ملكوت الأمر و الخلق فداه في [المشهد] الكوفة وهي صحيفة من عند رسول الله يخرجها من قائمة سيفه وكان بماء ذهب رطب كان في الحين كتبها وكان بخطه وكذلك كان الأمر في كل المراتب لم يفتن الله قوما الا بذلك الإسم وظهوره وسره لأن الحدود في الأركان [الثلاثة] لا ترفع من عين الناظر ولكن في ذلك المقام لو نظر الناظر الى ذلك الإسم بنظر الحد لم ينظر اليه وليس له حكم لأنه دال على الله بالدلالة التي تجلى الله له به وهو مقام غاية فيض القديم للأحداث ومنها مقام عقل الإنسان وهو المقام الذي أبدعه الله في كل المراتب لعرفان محمد رسول الله بأنه المنفرد في عوالم الإمكان عن الأشباه و الأمثال وانه القائم على مقام ظهور الذات في ملكوت الأسماء والصفات وانه المتقدس الذي لا يعادله نفس في مقام الذات ولا في الصفات ولا يمكن في الإمكان بمثل

حضرته لأن كلما يمكن فيه قد أبدعه الله بنفسه لنفسه وانه كان مقتدرا على كل شى ولا يعجزه شىء في السموات ولا في الأرض وانه لهو العزيز الحكيم ومنها مقام النفس لظهور آيات ثلاثة عشر نفسا من شجرة النبوة والقمص الأزلية والآية الواحدية والقصة الأولى الكلية الإلهية باختلاف ما تجلى الله لهم بهم من ظهورات قدرته وآيات عظمته من المراتب الثمانية التي وردت في الأخبار من

نقطة علم البيان الى آخر مراتب الإنسان حيث لا يقدر أحد أن يحصي اشارات الأمرفي ذلك المقام ولا يمكن لأحد أن يحيط ببعض حكم منه لأن لكل حكم من كل نفس له أحكام ومقامات ما لانهاية لها بها الى ما لا أراد الله أن يجعل لها غاية ولكن العبد اذا عرف حقهم واعترف بفضلهم فكان محتملا كل المقامات والعلامات مما قدر الله لهم في علم الواقع والصور الظاهرة وان بتلك النفس يعرف العبد آيات أئمة العدل في مقامات الأمر والخلق بأن منهم ظهرت البدايات والنهايات في المبادئ الى ما قدر الله في النهايات ومنها مقام الجسد وهو مقام آية التوحيد وهو أنزل المراتب في قوس النزول وأعلى المراتب في قوس الصعود فكما أن الجسد بالنسبة الى الروح شبح جوهريته فكذلك كان الحكم في الواقع ان حامل ركن الإسم المتعلق بالتوحيد شبح بالنسبة الى ركن الإسم المتعلق بالولاية وكذلك الختم في النبوة ومقام حرف المستسر من الركن المستور وان الله قد خلق تلك المراتب الأربعة في كلمة واحدة التي هي كانت نفسها وان تقدم الرتبي في كل جزء منها يجري بالظهورات [الثلاثة] و الا في الحقيقة انها كلمة لا يحكي أولها الا بآخرها ولا ظاهرها الا بباطنها ولا سرها

ص ٥٧

الا بعلانيتها وان نفس [العلة] الفاعلية في مبدء الفعل فهي بعينها نفس العلل [الثلاثة] مع أن في الظهور والرتبة انها متقدمة على تلك [الثلاثة] فكذلك الأمر في مقامات الآيات الأربعة في الإنسان ومن لم يعرف رتبة منها أو يحكم على ركن بغير الحكم الذي قدر الله له فقد احتل الخسران من عدم علمه بحقيقة سر البيان ووقع نفسه في ظلال تلك الآية المباركة من القرآن عصمنا الله بمحمد وآله انه هو الولي المنان فلما ثبت حكم الخسران في مراتب البيان أشير بذكر من مقام الإيمان ليشاهد الكل مراتب ظهورات الأمر وغايات الختم بما قدر الله له في الكتاب فإن للإنسان مراتب ما لانهاية لها بها الى ما لا يحيط به علم احد الا الله ومن شاء فمنها مقام ايمان الذات وهو لا يثبت الا بعد كشف السبحات والإشارات والدلالات والعلامات وما جعل الله وراء ذلك في علم البداية والغايات وهو المقام الذي قال الإمام ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو وهو فيها نحن الا انه

هو هو ونحن نحن وان ذلك أعلى مراتب مقامات الإيمان للعارف بحق البيان وان لذلك المقام  
شئونا كثيرة فمنها في رتبة بيان العبد وهو المقام الذي لا يدل ظاهره الا بباطنه ولا يدل في شأن الا  
على الله سبحانه وهو المقام الذي اذا وصلت جنابك ترى ظهور الذات ظهر لك بك في رتبتك و  
ترى كل شئوناتك تحت رتبة فعلك ومظاهر أمرك وان في ذلك المقام بك ظهر نفسك بما تجلى  
الله ربك و دل على ذاتك ويحكي عن كينونيتك ويدل على حضرتك ولا يوارىها الحجابات و  
لا يصعد اليها أعلى طير الأفئدة والآيات وانها مقام الفيض الذي قد جعل الله لنفسك ولا يمكن  
أعلى منها في رتبتك واذا وصل أحد الى ذلك المقام ليرى كل الكثرات في تحت نور الأحدية

ص ٥٨

التي تجلى الله له به في رتبته ولا يسكن في شأن الا بالله لأنه يرى كل ما سواه في مقام الحد وان  
اللذة الصرفة والحقيقة البحتة لن تدرك الا بالوصول الى معدن العظمة حيث أشار علي [ عليه  
السلام ] في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك وأنر أبصار قلوبنا بضياء  
نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة  
بعز قدسك » الدعاء ومنها مقام الإيمان الذي فرض على العبد في مقام عرش الواحدية والكرسي  
الصمدانية التي فيها كل النجوم مركوزة وان ذلك هو المقام الذي ذكر علي [ عليه السلام ] وقوله  
« رب أدخلني لجة بحر أحديتك » وليس المراد تلك الفقرة بل المراد هو قوله « وطمطام يم  
وحدانيتك » الذي هو كان مقام « نحن نحن وهو هو » الذي ذكرت في الحديث وان ظهورات  
تلك الرتبة ليكون أكثر من أن يحصيه أحد لأن البدايات في التجليات في كل حين لا بد لها وان  
النهايات في الغايات واللانهايات في كل حين لا ختم لها وان العبد في كل حين لو يشاهد سر  
الحقيقة والإيمان الذاتية التي جعلها الله أصل كل خير وبر لا يحتجب عن شيء ويرى كل الكثرات  
بعين سواه ولا يوارىه الحجابات في مقام الحدودات وان ايمان هذه الرتبة شبح بالنسبة الى الإيمان  
في رتبة الفوق وكذلك الحكم في الأعمال التي يصدر ومن كلا المقامين ولكن الغافل عن طلعة  
نور الذات لم يميز بين الأعمال ويرى كل الصلوة بعين سواء وان ذلك حكم شرك في مذهب آل

الله الأطهار سلام الله عليهم لأن الصلوة التي قد أقامها علي [عليه السلام] لم تعدل صورتها كل [الصلوات] من كل المقامات ولما كان مقام التكليف نفس صور الظاهر فكيف العبد يميز أعمال المؤمن عن الكافر ولذا أمر الله بعرفان مراتب الأعمال من كل المقامات ولمن

ص ٥٩

لا يقدر أن يوزن عرفان البيان بذلك القسطاس لم يتبين العمل الخالص عن الذي فيه خلط من العرضيات والشبهيات وان مراتب تلك الرتبة في ذكر الإيمان لا تفتنى وان الله بعلمه يحكم بين الكل بما عملت أيديهم سبحانه وتعالى عما يصفون وان مراتب الإيمان هو الإيمان بأركان النبوة وشموس الولاية وان الإيمان في مراتب الفعل وظهورات المفعول فرض على الكل حيث قد أمر الصادق [عليه السلام] « في أحكام أصل الفعل بأن لا يكون شيئاً في الأرض ولا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة وقدر وقضاء وا ذن وأجل وكتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر » و ان لمظاهر تلك المراتب التي قد تجلى الله للممكنات بمثل ما قدر لهم في مظاهر الفعل قد فرض الحكم ولذا نزل في الأخبار في مراتب الإيمان حيث قال عز ذكره بما ذكر محمد بن يعقوب الكليني في الكافي « ان الله عز وجل وضع الإيمان على سبعة أسهم على البر والصدق واليقين والرضا والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل وقسم لبعض الناس السهم وبعض السهمين وبعض الثلاثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم السهمين ولا على صاحب السهمين الثلاثة فتهبطوهم ثم قال كذلك حتى ينتهي الى سبعة » و ان في تلك المراتب حق على المؤمن بأن يعرف مقامات الاختلاف ليعطي كل الكثرات بحسب مراتبهم وقوابلهم وما قدر الله في رتبة ظهورهم ولولم يعرف العبد مراتب ايمان الكل وجهات عبوديتهم لم يقدر أن يعطي لكل حقه لأن لكل سلسلة حق في العطاء فمن الناس من جعلهم الله في مقامات ظهور المشية وأسرار الهوية فإن يعطي أحدا منهم ما يستحقه الذين يسكنون في ظلال

شجرة الولاية في رتبة الإرادة فقد ظلم عليه وكذلك الأمر الى أن اتصل الى منتهى ذرات الكثرات وما ذكر فيه اسم النهايات الى ما لانهاية لها بها في صقع رتبها ولذا لو علم الناس مواقع الأمور والنهي لم يلم احد أحد لأن الى الواقع لو شاهد الكل باختيارات أنفسهم ليعلم بمقاماتهم التي قد قدر الله لهم في العلم الغيب ولا يجب أحد من الناس الا بما قبلت نفسه في عالم الذرو أن اعطاء دون ذلك فلم يقدر أن يتحمل وبذلك يتبدل ايمانه بالكفر حيث أشار الإمام « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله » وقال علي بن الحسين [عليهما السلام] « ورب جوهر علم لو أبوح به لقييل لي أنت ممن [يعبد] الوثن ولاستحل رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسن » ولما فصلت في ذكر الإيمان بعض مراتب المجردات والماديات والشبهيات والعرضيات في كل المراتب فأشير بتفسير العمل بأن له مقامات لا يحصيها أحد الا الله فمنها العمل في حول نور الذات بالذات للذات وان ذلك أسنى المقامات وأعلى الدرجات لأن العبد لم يكمل عمله في مقام الحقيقة الا بأن يكون نفس واحد وليس بينهما تمايز والا لم يكن العمل عند الله عملا وان ذلك في مقام معرفة الذات ودون ذلك يمكن في مقام الأسماء والصفات ولكن العمل في مقام [عرفان] الذات لو خلط فيه ذكر من الغير لا يليق بساحة قدس كبريائه ولم يرفع الى هواء مجد كينونيته وان ذلك حكم الأعمال في مقام الذرات وأما دون ذلك فإن العمل هو أثر الشيء وصفته وذلك يتميز في كل المراتب بحسب اختلاف مقام الذوات وان عدة العوالم ولو ذكر أنها ثمانية ولكن يختلف ذلك الحكم باختلاف الظهورات والتجليات والبدايات والنهايات

وان عمل أهل البيان هو في المقام الذي ما جعل الله له ظلا لأن أعمالهم تحكي عن ذواتهم وما جعل الله لهم دلالة الأ دلالة ظهوراته في مقام الأمر ولذا ان أعمال أهل تلك السلسلة لكانت أعظم شأننا من أعمال أهل سلسلة السبعة لأن لهم وجد ظل في السجين ولكن لهم ما جعل الله لبساطة

ذواتهم و صفاء قربهم بساحة قدس بارئهم ولا يعلم احد شأنهم الا الله و من شاء سبحانه و تعالى عما يصفون و ان أعمال سلسلة السبعة فكل عمل وجد في سلسلة الفوق جوهر بالنسبة الى سلسلة التحت و لو أن كل الأعمال في هذا العالم على حد سواء ولكن ان العمل الذي لم يتبع حكم أهل العصمة [ عليه السلام ] فليس عملاً عند الله بل انه عذاب من الله على عامله لأن اليوم أهل العامة يعملون في دين الله بأحكام القرآن و سنن محمد رسول الله في مقام الأكوان ولكن أعمالهم ظل موهوم في صور السجين كما أشار الإمام في قوله عز ذكره الى أن قال « وقد قال الحسين بن علي أي الزاهد العابد دفع لفضل علي على الخلق كلهم ليصير بعد النبي كسعلة نار في يوم ريح عاصف و يصير ساير أعمال الدافع لفضل علي مثل الخلفاء امتلأت منها الصحاري و اشتعلت فيها تلك النار و تغشيتها تلك الريح حتى تأتي عليها كلها فلا يبقى لها باقية » و ان الحق كذلك لأن روح الأعمال في كل عالم هو حرف التوحيد و كلمة النبوة و شئون الولاية و عهد المحبة لأهل تلك الولاية فمن عمل في المقام الثالث فلم يرفعه الله مقام رحمته لأن آيات التوحيد و النبوة و الولاية كلمة لا يتم ظهورها الا بركن منها حيث صرح الإمام في حديث الإسم

ص ٦٢

و ان أعمال أكثر الناس لو خلصت عن ذكر الكثرات فهي دالة على ظهورات الحدية الا لمن شاء الله و أخذ عنه ميثاقه و عرف مقام نفسه و ظهور ذاته الا من شاء دون ذلك فإن أعمالهم هي الذوات المتأصلة للمجردات و الماديات و ما شاء الله وراء تلك المقامات من اللانهايات و النهايات و لكل نصيب في أخذ الأحكام من مبادئ العلل الى غايات النهايات و ان بعد ذكر رشح من بيان الأعمال أذكر حكماً للصالحات لتمييز عن السيئات في مقام الصفات و الأسماء و يعرف كل حكم الإشارات في مقام الذات عن العلامات في مقام الصفات و هو ان العمل الصالح العمل الذي يصلح فيه ذكر مقامات التوحيد و غايات التجريد و علامات التحميد و دلالات التمجيد فإن نقص منه حكاية شأن فلم يرفع الى الله في حقيقة الواقع لأن العمل الصالح هو العمل الذي يدل في كل مقاماته على مبادئ الفعل و ظهورات الإنفعال و ان لم يحك عمل مقام الثالث لم يك عند الله صالحاً لأن من

وحد الله بتوحيد الذات لو لم يوحد بتوحيد الأفعال فلم يك موحدًا خالصًا بل هو مشرك وكذلك الحكم في كل الصالحات والحسنات والخيرات والطيبات وما أراد الله في الكتاب لكل شئ من الممكنات و ان مراتب تلك الرتبة لا يحصى لأن العبد ربما يعمل لله خالصًا مخلصًا في مقام و يحجب عن مقام آخر فعلى قدر احتجابه لم يك عمله صالحًا و ان أصل الحكم عند الله هو في مقام الذات فإن كان عبد ذاته من طينته كعالمين ان عمل كل السيئات فلا يضره بعد الشفاعة و ان كان الأمر بالعكس فإن عمل كل الحسنات فلا ينفعه الا أن يشاء الله كما صرح بذلك ذلك الحديث من شمس العظمة والجلال قال عليه السلام « ان الله خلق السعادة

ص ٦٣

والشقاوة قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدًا لم يبغضه و ان عمل شرا أبغض عمله ولم يبغضه و ان كان شقيًا لم يحبه أبداً و ان عمل صالحًا أحب عمله و أبغضه لما يصير اليه فإذا أحب الله شيئًا لم يبغضه أبداً و اذا أبغض شيئًا لم يحبه أبداً « و ان ذلك حكم الواقع في المبدء والمآب لأن العمل شبح و عرض بالنسبة الى الذات فإن كان ذات العبد في مقام عرفان الذات فهو من طينة العالمين و هو الحب الذي تجلى الله له به الذي نزل في الحديث « كنت كنزًا مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف » وأشار الى ذلك الحب في مقامات الظهور قوله عز « حب على حسنة لا يضر و معها سيئة » و ان كان الذات في مقام الحجب والإشارات فهو من طينة السجين و لا ينفعه عمل في السموات و لا في الأرض لأن الميزان عند الرحمن هو العمل حول محال أمره حيث أشار الإمام [عليه السلام] في تفسير قوله تعالى « فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات » بأن الظالم الذي يحوم حول نفسه و المقتصد يحوم حول عقله و السابق بالخيرات يحوم حول ربه « و ان [العمل] الخالص هو العمل الذي يصدر من العبد بالظهورات الظاهرة في ملكوت الأمر و الخلق و ان دون ذلك الصراط القيم لم يقدر الإنسان أن يميز شئونات تلك المقامات و يفصل بين الصور الحق عن الباطل و ان ذلك أمر لم يثبت في الآفاق الا بميزان علم الكتاب و آيات الأنفس و الآفاق و الله من وراء كل شئ محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و ان مراتب

الصالحات هي مختلفة بظهورات المقامات ومنها الصلوة وانها تختلف مقاماتها بظهورات الأوقات والأزمان وان أصل العمل في مقام الحقيقة هو

ص ٦٤

كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات وان المراد هو الذات الظاهر الذي تجلى لكل بكل في مقامات الأمر وغايات ظهورات الخلق وان العبد لو اتصل الى مقام ذروة الأمر لم يعمل عملا الا بظهورات مبادئ الأمر الذي هو مقام محو الموهوم وصحو المعلوم وجذب الأحدية لصفة التوحيد في عالم الظهور وان لهذه الرتبة حدود في نفسها اذا غفل أحد عنها لتدخله في أرض السبحات لأن العبد كل ما يترقى في مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه فنعم ما قال الشاعر

« وما عين سوى عين فنور عينه ظلمة  
ومن يغفل عن هذا يجد في نفسه غمة

وان كل ما أشرت في ذلك المقام هو من المقام الذي قد جعله الله لا فرق بينه وبينه الا أنه كان عبده وخلقته وان الله لم يزل لم يأمر أحدا بعمل الا بظهورات قيوميته في ذلك الشأن لئلا يحتجب عنه أقل من لمحة عين ويرى مولاه ظاهرا قيوما بحيث لم ير شيئا سواه كما أشار الإمام [عليه السلام] الى ذلك المقام في كلامه الى أن قال « لا يرى نور الا نوره ولا يسمع صوت الا صوته » بلغني الله الى ذلك المقام بفضلته انه هو الولي في المبدء والمآب وان المراد بقوله عز ذكره « وتواصوا بالحق » اشارة بكل مراتب الظهورات مما وقع عليه اسم حق من الذاتيات والكينونيات والنفسانيات والإنيات والجوهريات والماديات والعرضيات وما قدر الله ورائها في علم الدلالات والمقامات والعلامات والكيفيات والشبقيات والآيات وان كل الحق يدور [مع] علي [عليه السلام] لأنه هو الحق في مقام الإمكان وان في مقام الذات هو الحق الذي لا خلق معه والإله الذي لا مألوه معه وان في مقام اثبات التوحيد هو الحق الذي ليس كمثلته شيء وما سواه خلقه وفي قبضته حيث أشار الإمام « حق وخلق لا ثالث

ص ٦٥



بينهما ولا ثالث غيرهما» و اذا نزل الأمر من ذلك المقام فحق يطلق في مقام الذكر الأول في الإبداع وهو مقام حقيقة محمد الذي كان فوق كل حق بحقيقة كينونيته التي تجلى الله لها بها في حين وجودها والله يعلم كنهها لا سواه سبحانه وتعالى عما يصفون ولو أراد أحد أن يذكر شئونات كلمة « الحق » لتنفى أبحر السموات والأرض ولكن ربما يشتهه الباطل بالحق لأن الحق لو خلاص لم يكذبه أحد وان الباطل لو خلاص لم يصدقه أحد ولكن الذي أراد أن يتبع هواه يأخذ من هذا بعضا ثم يختلط بينهما ولذا اشتبه بين الناس وان الأمر يجري من مبدء التجرد الى غاية فيض الإبداع وان في مقام الحقيقة ربما يشاهد أحد طلعة متجلية بظهوره لديه ويراه معه نفسه فذلك شرك محض عند أهل التجريد فكما يجري الخلط في بدء اللطافة فكذلك يشتهه الحق بالباطل أو العكس في مراتب الحدود والدلالة وان العبد في كل لو لم ينحرف من وجه الله الذي يتوجه اليه الأولياء فهو على الصراط ولكن الذي ينطق عن الله ووصل الى مقام التجريد اذا كان حقا لم يشتهه كلامه بكلام أحد لأن الذي قال في القرآن « أنه لا اله الا أنا» قد تكلم بكلام لم يك دأب أحد من الناس فيظهر بذلك أنه لم ينطق من عند نفسه و من دونه لما قالوا بأشباح تلك الكلمة فقد احتملوا الذنب من حيث يعلمون أنهم يحسنون صنعا حيث ذكر محيي الدين الأعرابي في فصوصه كلمات عجيبة الى أن قال « أنا ذلك القدوس في الفرد العلي محجب» ولا شك أن أمثال تلك الكلمة لو أول أحد بحسن ظنه فيمكن له معنى ولكن انني أنا ما أحب ولا أول بل أسئل الله في حقه كما أراد له انه هو العزيز المتعال في مقام رتبته محمد [ صلى الله عليه وآله]

ص ٦٦

اذا أطلق كلمة « الحق » فهو الحق الذي منفرد من التشابه والتشاكل و متقدس من الإشارة و التماثل وهو الحق الذي به ظهر في ملكوت السموات الأرض « بأن الله هو الحق المبين» وان في ذلك المقام هو الحق الذي فرض الله على الكل معرفته بأنه القائم في مقام الله في عوالم الإنشاء و انه المعطي عن الله لكل كما شاء بما شاء وهو الحبيب الذي قال الله له ليلة المعراج « أنت الحبيب وأنت المحبوب» وهو السيد فضله الله على كل الذوات كفضل نفسه حيث لا يعلم احد كيف هو

الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون و اذا أطلق « الحق » في مقام الولاية المطلقة الشعشعانية المتألثة في مقام [الصورة] الأنزعية التي قالت « ظاهري امامة و باطني غيب منيع لا يدرك » فهو الحق الذي نزل في الحديث « بأن الحق مع علي و علي مع الحق يدور معه حيثما دار » و ان كل آية حق وجدت عند كل شى فهو منه ذوتت و عنه دعت و عليه دلت و اليه صعدت اذا غابت رتبة انيتها و ان كل حق دل على الله فهو من نوره قد خلق في حقائق الأنفس و الآفاق حيث أشار الله عز ذكره الحق في الكتاب « سربهم آياتنا في الأفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق » و فسر الصادق تلك الآية في المصباح الى أن قال روعي فداه « أي موجود في غيبتك و حضرتك » و ان مراتب ذكر ذلك الحق لا يمكن في الإمكان لأن لكل شى آية حق من الله في رتبة فؤاده و ان كان كافرا يعذبه بعدله و ان كان مؤمنا يتفضل عليه برحمته و ان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و ان لظهورات ذلك « الحق » كما نزل في الحديث مراتب أربعة حيث قال الإمام « ان أمرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر

ص ٦٧

المقنع بالسر» و كذلك الحكم في شمس النبوة و نجوم الولاية ان كل حق يوجد منهم في ملكوت الأسماء و الصفات حيث أشار الحجة في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينهما و بينك الا أنهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدئها منك و عودها اليك أعضاء و أشهاد و مناة و أذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سمائك و أرضك حتى ظهر أن لا اله الا أنت » و لقد ظهر من الإشارات التي بينت في ذكر قوله عز ذكره في معاني « و تواصلوا بالحق » ذكر قوله عز شأنه « و تواصلوا بالصبر » و لو أراد أحد أن يفسر « الصبر » بمحمد لحق كما صرح بذلك الحديث الذي روي عن علي [عليه السلام] و أنا أذكر الحديث لما فيه اشارات عجيبة و دلالات مكنونة لئلا ينسى حكمه أحد و هو على ما قال عليه السلام « ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي و هو الدين الخالص بقول الله سبحانه و تعالى « و ما أمروا الا

ليعبدوا الله مخلصين له الدين « بالتوحيد والإخلاص وقوله « حنيفا » وهو الإقرار بنبوة محمد وهو الدين الحنيف وقوله « وقيموا الصلوة » وهى ولايتي فمن والاني فقد أقام الصلوة وهو صعب مستصعب يا سلمان ويا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله ولم يشك ويرتاب ومن قال لم وكيف فقد كفر فسلموا الله أمره فنحن أمر الله يا سلمان ويا جندب ان الله جعلني أمينه على خلقه وخليفته في أرضه وبلاده وأعطاني ما لم يصفه الواصفون ولا يعرفه العارفون فإذا عرفتموني هكذا فأنتم مؤمنون يا سلمان ويا جندب قال الله تعالى « واستعينوا

ص ٦٨

بالصبر والصلوة » فالصبر محمد والصلوة ولايتي ولذلك قال « وانها لكبيرة » لم يقل وانهما ثم قال « الا على الخاشعين » فاستثنى أهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان ويا جندب ونحن سر الله الذي لا يخفى ونوره الذي لا يطفى ونعمته الذي لا تجزى أولنا محمد وأوسطنا محمد وآخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان ويا جندب كنت ومحمد نورا نسبح قبل المسبحات ونشرق قبل المخلوقات فقسم النور نصفين نبي مصطفى وولي مرتضى فقال الله عز وجل لأحدهما كن محمدا وللآخر كن عليا كذلك قال النبي أنا من علي وعلي مني ولا يؤدي عني الا أنا أو علي واليه الإشارة بقوله « وأنفسنا وأنفسكم » وهو إشارة الى اتحادهما في عالم الأرواح والأنوار ومثله قوله تعالى « أفإن مات أو قتل انقلبتم » آه والمراد هنا ان مات النبي أو قتل الوصي لأنهما شيء واحد ونور واحد اتحد بالمعنى والصفة وافترقا بالجسد والتسمية فيهما شيء واحد في عالم الأرواح أنت روعي التي بين جنبي كذلك في عالم الأجساد أنت مني وأنا منك ترثني وأرثك أنت مني بمنزلة الروح من الجسد واليه الإشارة بقوله تعالى « صلوا عليه وسلموا تسليما » ومعناه صلوا على محمد وسلموا لعلي أمره فجمعهما في جسد واحد جوهرى وفرق بينهما بالتسمية والصفات في الأمر فقال « صلوا عليه وسلموا تسليما » فقال صلوا على النبي وسلموا على الوصي ولا تنفَعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان ويا جندب وكان محمد الناطق وعلي الصامت ولا بد في كل زمان من ناطق وصامت فمحمد

صاحب الجمع و أنا صاحب الحشر و محمد المنذر و أنا الهادي و محمد صاحب الجنة و أنا صاحب الرجعة و محمد صاحب الحوض و أنا صاحب اللواء

ص ٦٩

و محمد صاحب المفاتيح و أنا صاحب الجنة و النار و محمد صاحب الوحي و أنا صاحب الإلهام و محمد صاحب الدلالات و أنا صاحب المعجزات و محمد خاتم النبيين و أنا خاتم الوصيين « و لما كان « الصبر » في كل المراتب يمكن أن يطلق بحسب مراتبه التي قد جعل الله فيه فإن يفسر أحد في [المقامات] السبعة من الفعل اذ ظهور الكثرات في كل عالم بحسبه فقد احتمل ذكرا و خيرا لأن ظهور الأنوار من كلمة أهل الأسرار اذا طابق أحكام الكتاب فهو شأن من الشئون و دليل لبسط علم الناظر في أحكام المبدء و المآب و ان السبل لما لا تنحصر في المقامات لا يقدر أحد أن يحصي علم ذلك المقام لأن « الصبر » اذا أطلق في مقام النبوة فله معنى لا ينبغي لأحد أن يفسره في مقام سلسلة التحت من مراتب الأبواب و الإمامة و الأركان و ما جعل الله وراء ذلك فيما نزل في الأخبار عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم ما طلعت شمس المشية بالإنشاء ثم غربت شمس الإرادة بالأحداث سبحانه الله و تعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو و هو العزيز المنان و ان ما فصلت في معنى السورة المباركة و لو كان من سبل الباطن ولكن الأمر في كل العوالم مطابق للظاهر لأن لكل ذكر وجد في الإمكان بما لانهاية لها بها فهو ذكر من ظهورات نور الولاية في الحقايق الإمكانية و الظهورات الأكوانية و ان لتلك السورة المباركة تفاسير روحانية التي بها تظهر خفيات بواطن السنن في مكنون الفتن فمنها تفسير في رتبة المعاني الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه لأن فوق تلك الرتبة ليس له آية في الإمكان و هو أن يلاحظ العبد بنظر الفؤاد الى سر الإيجاد و يرى كل حروف تلك السورة حرفا واحدا و معانيها معنى واحدا لأن الأمر واحد و ما كان أمر الله الا أقرب من لمح البصر و هو مقام النور الذي تجلى الله لتلك السورة التي يحكي في كل مقاماتها

ص ٧٠

عن مقام واحد وكل دلالاتها عن دلالة واحدة وكل معانيها عن معنى واحد وكل حروفها عن حرف واحد وكذلك الحكم في كل ما نسب اليها من المعاني التي قدر الله فيها لأن لكل معنى في الحقيقة معنى فكما أن سر الأمر يجري في المعنى الأول بحقيقة ظهور التوحيد و صرف التجريد فكذلك الأمر في المعنى الثاني الى أن ينتهي المراتب الى ما لانهاية لها بها في مقامات الأمر والغايات التي لا يعلم احد ورائها الا الله سبحانه وان في ذلك المقام يدل كل الحروف على الحرف الأحادية الظاهرة فيها وكل المعاني على المعنى الصمدانية المتجلية لها بها وان في الحقيقة في ذلك المقام تلك السورة آية عن المشية التي جعل الله ظاهرها و باطنها و أولها عين آخرها لدلالاتها على أحادية ذاته الأقدس الذي يدل على الله بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال ومنها في مقام الواحدية مبدء الكثرات و علة البدايات و الغايات في سلسلة الأسماء و الصفات وان في ذلك المقام يدل كل حرف منه على ظهور اسم من ظهورات الإسم الكلية و الرمز المنمنم الإلهية و الظهورات المتجلية الشعشعانية و ما قدر الله لها الأسماء و الصفات في الرتبة الملكية و ان المراد بالعصر هو الإسم المثلث الذي اختاره الله لنفسه قبل كل الأسماء و الصفات و هو اسم علي و ان المراد بالإنسان في مقام الإنسان هو الإسم الجامع رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الأمر و ان الخسران هو يظهر في عكوس ذلك الإسم و هو الناقص الذي قد خسرفي مقام ظهور اسم الواحدية عن الظهورات الكلية و ان الإنسان لو لم يكن فيه آية ظهور شيء في مقام الكون و الإمكان فهو في مقام الخسران لأن الله قد جعل في اسمه الجامع الذي هو مقام الإنسان أمثال آيات الإمكان بما يمكن فيه فمن أظهر كل الشئون التي خلق الله فيه

ص ٧١

فلا يدخل في حكم الخسران و ان كتم آية في نفسه و لم يبرزه الى رتبة العيان مع علمه بها فقد احتمل الخسران عند أهل البيان و ان بعض الناس من عدم علمهم بذلك المقام يحجبهم الكثرات عن ظهور شئون اسم الله الجامع في مقام الإنسان حيث لا يخفى على جنابك تلك الإشارات في مقام المبادئ و الغايات و منها معنى قوله عز ذكره في « الذين ءامنوا و عملوا الصالحات » فإن لها

مقامات معدودة حيث لا يخفى على المتفرس بنور المبدء فمنها الإيمان في رتبة البيان لمعرفة الذات بالذات كما وصف به نفسه جل سبحانه ومنها الإيمان في رتبة المعاني بأن يشاهد العبد في مقامات آل الله أمر الله وحكمه ووجه الله وعلمه وكل الشئون تنسب الى مقام ظهور طلعتة في عوالم الأمر والخلق بحيث لا يرى العبد نورا الا نورهم ولا يسمع ذكرا في الخلق الا ذكرهم ويرى بأن بهم ملاء الغيب والشهود من تجلي آية المعبود بأنه لا اله الا هو الحي المحمود وان بحور السموات والأرض لو كان مدادا لمعنى ذلك المقام ليفنى قبل أن يظهر حرفا منه ومنها الإيمان في رتبة الأبواب بأن يشاهد العبد بطرف الحقيقة في القصبات المتلئأة الأزلية بأن كل الفيض من عندهم نزل واليهم يرفع ويصعد ولا لشيء ذكر الا بذكرهم ولا لشيء حكم الا بحكمهم انقطعت الجوهريات عن طلعة قدس جلالتهم واضمحلت الآيات عند طلوع أنوار قدرتهم وان الله لم يوجد شيئا الا بعد نزوله على ذلك المقام في رتبة الأبواب ولا يرفع شيء الى الله الا بوروده في ذلك المقام وان هذه رتبة الولاية الكلية التي قال رسول الله «أنا مدينة العلم وعلي بابها ومن أراد المدينة فليدخل من بابها» ومنها مقام الإيمان في رتبة الإمامة بأن يعرف كل امام زمانه بأنه

ص ٧٢

لا يقاس بأحد من خلق الله وان مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية ولو كان معرفة العبد في حق الإمام لا يمكن ولكن بما تجلى الله لكل بظهورات أنوار الإمامة فهو خارج عن حد التعطيل والتشبيه وأنا أذكر وصف الإمام بما وصف الرضا في كلامه عز ذكره «حيث روى عبد العزيز بن مسلم وقال كنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في يدي مقدمنا فأداروا أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي فأعلمته خوض الناس فيه فتبسم [عليه السلام] ثم قال يا عبد العزيز جهل القوم وخدعوا عن أديانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه [صلى الله عليه وآله] حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان كل شئ بين فيه الحلال والحرام والحدود والأحكام وجميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال عز وجل «ما فرطنا في الكتاب من شيء» وأنزل في حجة الوداع وهي آخر عمره [صلى الله عليه وآله] «اليوم أكملت لكم دينكم

وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» وأمر الإمامة من تمام الدين ولم يمض [صلى الله عليه وآله] حتى بين لأئمة معالم دينهم وأوضح لهم سبيلهم وتركهم على قصد سبيل الحق وأقام لهم علياً عالماً وماماً وما ترك لهم شيئاً تحتاج إليه الأمة إلا بينه فمن زعم أن الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو كافر هل تعرفون قدر الإمامة ومحلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم ان الإمامة أجل قدراً وأعظم شأنًا وأعلى مكاناً وأمنع جانباً وأبعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا اماماً باختيارهم ان الإمام خص الله عز وجل بها إبراهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة وفضله وشرفه بهما وأشار بها عز ذكره فقال « اني جاعلك للناس اماماً » فقال الخليل [عليه السلام] سرورا بها « ومن ذريتي »

ص ٧٣

قال الله تبارك وتعالى « لا ينال عهدي الظالمين » فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت في الصفوة ثم أكرمهم الله تعالى بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة والطهارة فقال « وهبنا له اسحاق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا اليهم فعل الخيرات واقام الصلوة وابتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين » فلم تنزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل وتعالى « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين ءامنوا والله ولي المؤمنين » فكانت له خاصة فقلدها [صلى الله عليه وآله] علياً [عليه السلام] بأمر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم والإيمان بقوله جل وعلا « وقال الذين أوتوا العلم والإيمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث » فهي في ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن أين يختار هؤلاء الجهال ان الإمامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء ان الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول ومقام أمير المؤمنين وميراث الحسن والحسين ان الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الإمامة أس الإسلام النامي وفرعه السامي بالإمام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والأحكام ومنع الثغور الأطراف الإمام

يحل حلال الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل ربه بالحكمة  
والموعظة الحسنة والحجة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم وهي في الأفق  
بحيث لاتنالها الأيدي والأبصار الإمام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي  
في غياهب

ص ٧٤

الدجى وأجواز البلدان والقفار ولجج البحار الإمام الماء العذب على الظماء والداد على الهدى  
والمنجي من الردى الإمام النار على البقاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه  
فهالك الإمام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة والسماء الظليلة والأرض البسيطة  
والعين العزيزة والغدير والروضة الإمام الأنيس الرفيق والوالد الشفيق والأخ الشقيق والأم البرة  
بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النار الإمام أمين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته  
في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب  
المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين  
الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد ولا يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص  
بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي  
يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الأبواب  
وخسئت العيون وتضاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء و  
جهلت الأطباء وكلت الشعراء وعجزت الأدباء وعييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة  
من فضائله وأقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو  
يوجد من يقوم مقامه ويغني غناه لا كيف وأنى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف  
الواصفين فأين الإختيار من هذا وأين العقول عن هذا وأين يوجد مثل هذا تظنون أن ذلك يوجد  
في غير آل الرسول محمد كذبتهم والله أنفسهم ومنتهم الأباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه

ص ٧٥



الى الحضيض أقدامهم راموا اقامة الإمام بعقول حائرة باثرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الإمام عن بصيرة وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدتهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله وأهل بيته الى اختيارهم والقرآن يناديهم « وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة من أمرهم سبحانه الله وتعالى عما يشركون » وقال الله عز وجل « وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم » الآية وقال « ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما يتخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين » وقال عز وجل « أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أفعالها » أم « طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون » أم « قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون » أم « قالوا سمعنا وعصينا » بل هو فضل الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فيكف لهم باختيار الإمام والإمام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في النسب من قريش والذروة من هاشم والعترة من رسول الله والرضا من الله عز وجل شرف الأشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامة عالم بالسياسة مفروضة الطاعة قائم بأمر الله عز وجل

ص ٧٦

ناصر لعباد الله عز وجل حافظ لدين الله ان الأنبياء والأئمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمه ما لا يؤتیه غيرهم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم في قوله تعالى « أ فمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أ من لا يهدي الا أن يهدي فما لكم كيف تحكمون » وقوله تبارك وتعالى « و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا » وقوله في طالوت « ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم » وقال لنبیه « أنزل الله عليك الكتاب

والحكمة و علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما » وقال في الأئمة من أهل بيت نبيه و عترته و ذريته « أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيرا » و ان العبد اذا اختاره الله عز و جل لأمر عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العمل الهاما فلم يعي بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد آمن من الخطايا و الزلل و العثار يختصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدر على مثل هذا فيختارونه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه و تعدوا بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشفاء نبذوه و اتبعوا أهوائهم فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم فقال جل و تعالى « من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين » و قال « فتعسألهم و أضل أعمالهم » و قال « كبر مقتا عند الله و عند الذين ءامنوا كذلك

ص ٧٧

يطبع الله على كل قلب متكبر جبار» و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا» و منها مقام الإيمان في رتبة الأركان و هم كانوا أربعة [أنفس] الذين يأخذون الفيض من الإمام و يوصلون الى كل الذرات و هم اليوم العيسى و الخضر ثم ادريس و الياس و على الكل فرض اليوم معرفتهم بأنهم يتحركون في كل مقامات تجريدهم و نعتهم حول نور فاطمة و انهم اذا بلغوا حظيرة القدس و الحقيقة لن يقدرُوا أن يدركوا علانية نور فاطمة صلوات الله عليها ماطلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع و منها الإيمان في رتبة النقباء و ان عدتهم اليوم [ثلاثون] نفسا كما نزل في الحديث « و نعم المنزلة الطيبة و ما [بثلاثين] من وحشة » و لكن حين ظهور الحجة [عليه السلام] « فرض أن يكون عدتهم [ثلاثمائة و ثلاثة] عشر نفسا» و انهم حامل الفيض الكليه من الإمام بواسطة الأركان في سر الإمكان لا في مقام الأعيان و ان علامة عرفانهم هو سر اللطافة في مقام كينونيتهم و سر الدلالة في مقام ذاتيتهم و ان كل واحد منهم حقا خالصا من الإمام الذي

به يتميزون بينهم وانهم لو شاءوا وأرادوا بأمرٍ ثبت به الدين ليقدرون عليه بفضل الله ورحمته الواسعة والله ذو فضل العظيم ومنها الإيمان في رتبة النجباء وليس لهم عدة منصوصة في الأخبار وانهم حملة الأسرار من شمس الأنوار وانهم يأخذون الفيض الكلي من الإمام بواسطة النقباء قبل كل الذرات وان علامة عرفانهم هو العلم بمواقع الأمر والنهي والعمل في حول مقامات ظهور الذات في المبدء وفي غايات الأمر كما صرح على تلك المقامات ذلك الحديث المعروف عن جابر

ص ٧٨

عن علي بن الحسين كما ذكرناه من قبل وان ما ذكرت في تفسير الإيمان هو من أصول السلسلة الكلية وان لكل شئ حد من الإيمان الذي لم يقدر غيره أن يتحمل كما نزلت في الأخبار عن شمس العظمة والأنوار « ان أمرنا هو السر والسر المستتر بالسر وسر المقنع بالسر » فلا شك ان الذي هو قائم في رتبة التحت لو اطلع بتجليات المبدء لمن جعله فوق رتبته لينكره كما نزل الحكم في الحديث أبي ذر « أنه لو اطلع بما في قلب سلمان لكفره » واليه الإشارة قول علي بن الحسين [عليهما السلام] في كلامه

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ	كِي لَا يَرَى الْعِلْمُ ذِي جَهْلٍ فَيَفْتِنَنَا
وَرُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ	لِقِيلَ لِي أَنْتَ تَعْبُدُ الْوَثْنَا
وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالُ مُسْلِمُونَ دَمِي	يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسْنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ	عَلَى الْحُسَيْنِ وَوَصَّى قَبْلَهُ الْحَسْنَا

وان أهل مراتب الجنان كل مرتبة يتحملون من المقامات التي قد ر الله للإمكان ما لا يحتمل أحد مما كان في تحت ربتهم وكذلك الحكم في عكوسات تلك المقامات فإنها تختلف باختلاف مراتب الظهورات وان الآن لو أريد أن أبسط حقيقة تلك المراتب ليطول الكلام ويخرج بيان المطلب عن ميزان البيان وان المراد في مقامات ظهورات الأمر في قوله « وتواصوا بالحق وتواصوا

بالصبر» يحتاج الى سير السالك و نظره الى مراتب الغيب و الشهود و ان كلمة «الحق» لو تأول برتبة ظهور التوحيد و «الصبر» بمقام أول الذكر الأول فهو رتبة النبوة الكلية الأولية التي هي نفس ولاية الله الظاهرة في رتبة ظهورها و ان تأول بذكر «الحق» عن الولاية و «الصبر» بالركن المستتر فقد تأول المعنى بسر الحقيقة و ان كل التفاسير في تينك الكلمتين يرجع الى نقطة واحدة التي هي ظهور الذات في رتبة الصفات و ان «الحق» هو ذكر

ص ٧٩

الحق في كل مراتب الأمر و ظهورات الختم و ان «الصبر» هو المقام الذي يبلغ العبد بمقام الرضا الذي لن يختار لنفسه الا ما اختاره الله له و لا يرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله في مقام نفسه و اختار له في مقام سره حيث أشار علي في مناجاته يوم شعبان «الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك الهي و اجعلني ممن ناديت فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك فناجيتته سرا فعمل لك جهرا» و ان ذلك ذروة الأمر في مقامات العبد حيث أشار الإمام في معناه «بأنه [ثلاثة] أحرف العين علم بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة» و من سلك ذلك المسلك و حال في كل شأن حول عقله و لا يختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا لخلقه الا ما اختار لنفسه فقد أخذ نصيبه من فيض ربه و بلغ الى حضرة قدس الواقع من حكم ربه و الى ذلك المقام أخذت القلم من الجريان و أذكر في مقام الظاهر ما ذكر جامع الصافي في مقام تنزيل الآيات في ذكر الأخبار و أسئل العفو من الله فيما ذكرت في ذلك الكتاب للجناب المستطاب بلغه الله الى غاية ما يتمناه من أحكام مبدئه الى يوم المآب و لقد ذكر جامع الصافي في تفسير السورة المباركة هذا «و العصر ان الإنسان لفي خسر» قيل أقسم بصلوة العصر أو بعصر النبوة «ان الإنسان لفي خسر» أي في مساعيهم و صرف أعمارهم في مطالبهم «الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات» فإنهم اشتروا الآخرة بالدنيا ففازوا بالحياة الأبدية و السعادة السرمدية «و

تواصوا بالحق» الثابت الذي لا يصح انكاره عن اعتقاد أو عمل « و تواصوا بالصبر» عن المعاصي  
وعلى الطاعات والمصائب

ص ٨٠

وهذا من عطف الخالص على العام وفي الإكمال عن الصادق قال « العصر » عصر خروج القائم  
« ان الإنسان لفي خسر» يعني أعدائنا « الا الذين آمنوا » يعني بآياتنا « و عملوا الصالحات» يعني  
بمواساة الإخوان « و تواصوا بالحق » يعني الإمامة « و تواصوا بالصبر» يعني بالعترة و القمي عنه  
قال استثنى أهل صفوته من خلقه حيث قال « ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا » بولاية أمير  
المؤمنين « و تواصوا بالحق» ذرياتهم و من خلفوا بالولاية تواصوا بها و صبروا عليها و في المجمع  
عن الصادق و القمي عن علي انهما قرءا « و العصر ان الإنسان لفي خسر» الى آخر الدهر و في  
ثواب الأعمال و المجمع عن الصادق (ع) من قرء و العصر في نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقا وجهه  
ضاحكا سنه قريبا عينه حتى يدخل الجنة « انتهى و أنا ذا اختتم ذلك الكتاب بقول الرحمن  
« سبحان ربك رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين » انتهى

## اثبات نبوة خاصه

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٨١

الحمد لله الذي جعل طراز ألواح كتاب الإذن طراز النقطة التي عينت بعد ما شئت و قدرت قبل أن قضيت و أذنت حين ما أجلت و أحكمت فلاح ما يلوح بها جوهريات [الكينونيات] المتشعشة في حقائق أهل اللاهوت ليعرفن كل الممكنات في مقام عرفان الصفات بما تجلى الله في مقام عرفان ظهور الذات بأنه لا إله إلا هو في أزل الآزال لم يك في شأن معه غيره و لا يمكن في الإمكان ذكر من نفسه إذ ذاتيته هي الذاتية الساذجية التي هي بكينونيتها مقطعة البدايات عن مقام العرفان و مسددة سبل الآيات عن مقام البيان إذ إنها كما هي عليها لا يعرف أحد كينونيتها و لا وصف أزلتها و لا نعت صمدانيتها إذ ما سواها قد وجدوا في مقام الإمكان بالإبداع و ذوتوا في مقام الأكوان بالاختراع سبحانه و تعالى لم يزل كان وصفه و اصف نفسه و ذاته موحد ذاته و لا يعلم أحد كيف هو إلا هو سبحانه و تعالى عما يصفون. و الحمد لله الذي أبدع كل ما شاء بأمره و جعل في كينونيات مجردات الموجودات آية من أزلته و هندسة من مقام إرادته و دلالة في مقام رحمانيته ليتلجلج كل الأشياء في عوالم الأسماء و الصفات بتلجلج ظهورات آثار قيوميته في عالم المجردات و شئوناته مظاهر العدل و الفضل

ص ٨٢

في مقامات الملك و الملكوت لثلايحتجب أحد في مقام عن ظهور حضرت طلعتة و يراه ظاهرا موجودا بأنه لا إله إلا هو حي في كينونية الذات و قيوم في ذاتية الصفات و ان من علو كبريائته لن يقدر أن يصعد إليه أعلى شوامخ المجردات في عوالم الماديات و لا أن يطير إلى هواء قدس قدوسيته طير الأفئدة من الظهورات في عوالم الكليات فسبحانه و تعالى جل و علا حضرة قيوميته من أن تنال إليها أيدي أحد من الممكنات أو أن يقدر أن يعرف ذاته في شأن من المقامات أو أن يوصف نفسه في مقام من العلامات فسبحانه و تعالى من ادعى عرفان كنه ذاته فقد سلك سبيل الإمتناع و لا يمكن

ذلك في منتهى غايات الإرتفاع لأن المعرفة فرع الإقتران وانه جل ذكره لم يزل لم يقترن بخلقه و لا يوصف بعباده و لا ينعت بظهور إبداعه إذ إنه كما هو عليه محدود بحدود الإنشائية ومنعوت بشئونات الإبداعية و لا يدل في شأن إلا عن حده و لا يحكي في مقام إلا عن عجزه لأن المثل في كينونيات ظهورات الملك لن يدل إلا بقطع السبيل وإن الظهورات في ذاتيات حقائق ماديات الملكوت لن تحكي إلا بمنع الدليل فسبحانه و تعالى فمن ادعى توحيده فقد عده و من عده فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه بصفات خلقه و قرن معه شيئاً من آثار ملكه و من قال إنه هو هو فقد احتمل الكذب في نفسه و الإفك في مقام عرفانه لأن الإشارات بحقيقتها ممتنعة عن الوصول إلى ساحة قدسه و دالة باليأس عن عرفان قيوميته رجع كينونيات المقامات في كل العوالم إلى مقام إبداعه و انه هو بذاته لن يحكي إلا عن حد الحدوث و شأن الثبوت بعد رتبة المفقود قبل الوجود في الموجود و لا له سبيل إلى عرفان ذات المعبود سبحانه و تعالى عما يشركون. و الحمد لله الذي اخترع كل المخترعات

ص ٨٣

لمقام ظهور عدله ليشهدن كل ذرات الممكنات من مباني العلل إلى منتهى الظلمات الصماء الدهماء العمياء الصيلم بما شهد الله لمحمد حبيبه الذي استخلصه في القدم بعلم منه على سائر الممكنات واصطفيه لمقام ولايته على كل البريات و اجتبيه لمقام نفسه في الأداء و القضاء من مباني عالم الأسماء و الصفات إلى رتبة التراب و ارتضاه لسرحمانيته على كل من وجد في البدايات و النهايات فأشهد أن محمداً صلى الله عليه و آله عبده الذي اصطفيه لنفسه و جعله في مقام الذات منفرداً عن الشبه عن أبناء الجنس ليتلائن كل الممكنات بتلاً ظهورات عرفانه في الأنفس و الآفاق حتى يعرفوه بما فضله الله على الكل و أعطاه في المبدء و الماب فجل و علا ذكر موجدته لم تر عين بمثل محمد رسول الله في الإمكان فلا يمكن بمثله لما لا يمكن أن يكن في الإمكان إلا بالإمكان فجزاه الله عن من في ملكوت الأمر و الخلق بما شاء و قدر عليه في كل المقامات إنه هو معطي الحسنات في المبدء و الإياب. و الحمد لله الذي أنشأ مستسرات آيات ظهورات قدوسيته في أعلا مشاعر المجردات ليدلن في ظهورات غياهب آيات اللاهوت و ما خلق

الله في أجمة الجبروت و القصة الأولى من شجرة الملك و الملكوت و ما أحاط علم الله في أرض الناسوت ببناء مظاهر قدرته و أركان توحيده و آيات تفريده و علامات تقديسه عباده الذين قد جعلهم الله في مقامات الأمر و الخلق مقام حبيبه لئلا يحتجب عن عرفان جلالتهم أحد في السموات و الأرض و يراهم كل الموجودات بما قدر الله في الكتاب مقامات الأسماء و الصفات بأنهم «عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون» و الحمد لله الذي يقبل من عباده

ص ٨٤

بفضله من أعمالهم بما شاء كما شاء بعد ما يعلم أن وجودهم ذنب في تلقاء مدين قدس قهاريته و لا يليق بساحة قرب قدوسيته ذكر أحد من خلقه ليعلم الكل أن عاداته الإحسان و سنته البيان و سبيله العفو و الإفضال و لا يتعاضمه شيء في ملكوت الأمر و الخلق و انه لا إله إلا هو العزيز المتعال. و بعد لما طلع نور الأمر من ساحة عزة حضرت العالي و الجناب المستطاب المتعالي مقرب حضرت الخاقان و معتمد دولة السلطان أدام الله ظل عنايته على مفارق رعاياه و بلغه إلى غاية ما يتمناه من أمر مبدئه و منتهاه إلى العبد الساكن في ظلال مكفهرات رحمة الله و عنايته بأن اذكر بيان سر الأحدية في إثبات النبوة الخاصة للآية الأزلية و السر الربانية و النور الإلهية و الذكر الرحمانية و الظهور المتجلية في الصورة الأنزعية و النفس الكلية و القصة الأولى اللاهوتية و الرحمة الواسطة الجليلة و الطلعة [المتألئة] المتشعشة العلية و الهيكل المتقدسة المتلامعة الربانية و القمص الطالعة المشرقة الجليلة التي ظهرت في السر الأحمدية و العلانية المحمدية صلوات الله عليه و آله بما طلعت شمس البداية بالبداية ثم بما غربت شمس النهاية بالنهاية و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في مقامات الإمتناع قد استعنت من الله و اتبعت أمره و أتوكل على الله بإظهار ما جعل الله في الكيان بالوجود إلى العيان و هو إن الله لم يزل كان خلوا من خلقه و خلقه خلوا منه لأنه لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لا يزال إنه هو كائن بمثل ما كان بلا ذكر شيء في رتبته إذ ذاتيته لم تزل لن تدل إلا على ذاتيته و أن كينونيته لا تزال لا تحكي إلا عن كينونيته و انقطعت الأسماء و الصفات عن ساحة قرب كبريائيته و اضمحلت الآيات عند الصعود إلى ذروة قدس صمدانيته



إذ لا يزال لا وصف له دون ذاته ولا نعت له دون جنبه وان ما سواه في منتهى مقامات العرفان و ظهورات البيان لن يدركوا إلا حظ أنفسهم ولا يعرفوا إلا مقامات إنيتهم لأن لممكن لا يمكن عرفان الذات إلا بما تجلى لكل بكل في عوالم الأسماء والصفات فلما ثبت أن عرفان الأزل ممتنع محال وأن التغيير لا يمكن في مقام ذات الجلال وأن الخلق في كل مقام لا سبيل لهم بالوصول إلى قرب حضرت المتعال ولقد ثبت في الحكمة وأتقن في الشريعة بأن معرفة ذات الأزل ممتنع محال فكذلك الأمر يجري في الخلق بأن الصعود إلى ساحة قدسه لا يمكن لأحد لأن ما لا يذكر في ذكر المقامات التي ثبت في مقام النزول فكذلك الحكم في الصعود وأن في جميع المقامات التي ذكرت في مقام الحقيقة وفصلت في دلالات الطريقة وثبتت في آيات الشريعة كلها دالة باليأس عن معرفة ذلك المقام الذي دل على الذات بالذات وللذات وبالإمتناع عن الصعود إلى مقام ذروة الصفات فيثبت بذلك حكم الواقع فإذا فصل ذلك البيان وثبت في الميزان حكم العيان لا شك أن الله يبدع ما يشاء بما يشاء بأمره ولا مرد في شأن لحكمه فقد أبدع ذاتية المشية لمقام إنيته و ظهور قيوميته وآية صمدانيتها ومقام طلوع نور قدوسيته ولقد أبدعها بنفسها لنفسها من دون نفس تسبقها ولا ذكر يساويها ولا نعت يشابهها ولا وصف يعارضها وجعل ذاتيتها نفس كينونيتها وانيتها نفس نفسانيتها وهي علة العلل في مباديء الأمر وغايات الختم التي قد جعلها الله في مقام المشية مقام نفسه وانها كما هي عليها لا يطلق عليها الأسماء والصفات ولا الإشارات والسبحات وكل ما ذكر في رتبته لا يذكر إلا في رتبة أثر ذلك المقام وإليه الإشارة

في كل ما نزل في الكتاب من مقامات الأمر و ظهورات الختم التي هي أثر لظهور المشية في الإرادات وكل ما لا يطلق عليه في مقاماته الدالة على الله في عوالم المجردات والماديات و الشبقيات والعرضيات وما كان وراء ذلك في كل المقامات فهو من مقامات ظهور تلك الرتبة الأولية

وان بها كل الممكنات يتوجهون إلى الله ويستدلون على أزليته وقدرته وقهاريته وكبريائته ومقاماته التي هي بذاتيتها دالة على طلعة حضرته وبهاء ربوبيته وإن الأمر لما نزل من مبادي الأمر وغايات الختم وظهورات العدل إلى رتبة المفعول وجدت الإرادة بنفسها من عليّة ظهور المشية وبها عينت المتعينات وذوت المتدوات وبها أراد الله أن يظهر إنيات الكينونيات والذاتيات والنفسانيات والإنيات وان المراد بآيات الظهورات ومقام الجوهريات وما يحدث في مقام التجليات في تلك الرتبة أنها آية وشبح بالنسبة إلى رتبة المشية وظهور الإرادة وان بتلك الرتبة تظهر خفيات بواطن الإمكان وظهورات مراتب الأعيان وإن الله عز وجل يحتج بها على عباده في يوم القيمة في مقام ظهور الأمر في الرتبة المتعينة وهي مقام تكرار الذكر الأول في رتبة ظهور المشية وإن الله سبحانه بعد ظهور تلك الرتبة قد جعل مقام ظهور المشية في ذلك المقام وهي بنفسها مقام تنزل المشية ثم بعد ظهور تلك الرتبة قد أبدع الله ذاتية طمطام يم قدره وجعلها في مقام نفسه آية من الإرادة وفي مقام ذاته آية من المشية إذ كينونيتها دالة على أحدية ظهور الذات وانيتها ناطقة بالآيات المحدودة في مقامات الصفات وان ذلك المقام بعينه هو ظهور المشية بعينها ولذا كان في مقام الظهور مقامات الباطن في مقام ظاهر الباطن

ص ٨٧

ولذا أشار الإمام عليه السلام بأن "أولنا محمد وأوسطنا محمد وآخرنا محمد" وإن في المقام الحقيقة لو ينظر العبد بعين الفطرة ليرى في المقام الثالث بعينه ظهور الأول بل يجري فيه بمثل المقام الذي قال الصادق عليه السلام في ذكر الصورة الأنزعية من جده عليه السلام حين صرح باللاهوتية في الهيكل الولاية بأنها "ليس هي هو ولا هو غيرها" وكذلك الأمر إلى أن تصل إلى رتبة القضاء والإذن والأجل والكتاب فإن كل ذلك مراتب ظهور المشية بعينها وإن ذكرت تلك المراتب السبعة التي هي مراتب ظهور المشية التي هي الحقيقة المحمدية صلوات الله عليها هي لإثبات النبوة المطلقة وإن ذكرت تلك الشئون لم يك إلا لإثبات علم بعض المقامات لبيان إثبات النبوة الخاصة والولاية الكلية اللامعة وإن إثبات تلك المسئلة على سبيل الباطن يجري بعرفان مقامات معدودة

فمنها لما ثبت أن الشيء لم يك موجودا إلا بموجد خلقه وانه لم يك بمثل عباده ولا له نعت بمثل خلقه لأنه لو ثبت له حجة الخلق لم يك موجدا وانه لم يدل على نفسه إلا بنفسه لأن في مقام دلالة الذات لو يمكن أن يكون معه أحد فيمكن أن يدل على حضرت غيره ولم يك خلقا معه في مقام فلا يعرفه أحد ولا يدل على ذاته شيء لأن الدلالة حق في شأن ثبت وجود شيء معه ولو لم يكن وجود ولا ذكر لشيء في ساحة قدس كبريائيته لم يجز الدلالة وإن ما نزل في الأخبار من شمس العظمة والأنوار "يا من دل على ذاته بذاته" ؛ وقوله عليه السلام "إلهي بك عرفتكم وأنت دلتني عليك ودعوتني إليك ولو لا أنت لم أدر ما أنت" وقوله عليه السلام "اعرفوا الله بالله" وإن في ذلك المقام في الحقيقة ليست الدلالة إلا في مقام الآيات لا لها ذكر إلا في مقام العلامات وإن بعرفان

ص ٨٨

ذلك البيان سهل على العبد **سبيل** العرفان في مقام البيان وإذا ثبت بدليل العقل وجود المشية على ذلك المنهج بأن لكل شيء ظهور في العوالم وانها لهي العلة الكلية والأصل الواقع ولو لم يظهرها الله لم تظهر قدرته في رتبته وإن لم تظهر فلا يثبت حكم التوحيد للذات جل سبحانه فيثبت بذلك حكم ما أردت بيانه فلما ثبت أن مثل خلق المشية بدليل العقل فرض ولا يمكن أن يقول أحد لم و به لأن الذي يقول ذلك يدرك الكيفية التي ذوتت من أثر المشية فكيف يثبت باثر الشيء حكم ذاته وإن ذلك مشهود عند أولي الأبواب من أهل المبدء والمآب فكما صح حكم وجود مثل المشية التي كانت مبدء النبوة الخاصة والولاية المطلقة والأنوار الإلهية والأسرار الربانية والآية الصمدانية يلزم عرفانها والحوال في مقاماتها ولما كان ثابتا بدليل العقل أن السافل لن يقدر أن يدرك رتبة العالي إلا بظهور إنيته التي تجلى لها بها يثبت أن العلم بالنبوة الخاصة الحقيقية لا يمكن لأحد حتى يقدر أن يدركه أو يثبتته لأن العبد إذا أراد عرفان ذلك المقام حق عليه بأن يلاحظ في الآيات التي أبدعها الله في نفسه من تجليات ظهور تلك النبوة الكلية من الحضرة الأحمديّة صلوات الله عليها ما شرقت شمس البداية والنهاية فلما ثبت ذلك الميزان في ذلك المقام يعرف العبد بأن الله لم يخلق شيئا إلا لبروز قدرته وأن الفيض لم يزل يتجدد من عنده وينزل من ساحة قدسه حتى نزل إلى مقام لا يمكن

أن يرفع من ذلك المقام فإن أول الفيض الذي ظهر من المشية هي كانت نفس الإرادة وكذلك يجري الأحكام إلى منتهى مقامات الغايات والنهايات وانها كما هي عليها بنفسها لا شك قد خلقها الله للكمال ولا ريب أنها لم تقدر

ص ٨٩

أن تتحمل ما أراد الله لها في عوالم الإمكان إلا بالنزول فيها وتحمل ليس هذا العالم لعرفان أهله و ان حامل النبوة الكلية التي هي المشية قد تنزلت بإذن الله من عالم ذاتها إلى أن اتصلت إلى مقام الجسد الذي لم يمكن لها النزول بعد ذلك لأن ما كان ما فيها بالقوة يظهر إلى العيان وليس ورائها رتبة نزول في مقام الإنسان فلما ثبت بدليل العقل أن تلك النقطة تنزلت حتى اتصلت إلى المقام الذي لا يمكن بعده رتبة وأن ذلك حكم يلتزمه عقول كل الناس ولا يقدر أن ينكره أحد في مقام العرفان لأن لما ثبت وجود الذات فيثبت وجود نفسه الكلية التي هي كانت مبدء العلل وهي تثبت نزوله إلى رتبة الجسد لدوام الفيض ووجود قابليته لتجليات ظهور صمدانيته وإن رتبة الجسد مع حمل مراتب البداية لا شك أشرف المقامات وأثنى الدرجات بل لا يمكن فيض الرب على جهة الكمال لنفس إلا بوروده في مقام الأجساد لأن ما جعل الله فيه بالقوة يظهر بالفعل والعيان فيثبت بذلك حكم الواقع وان عرفان تلك المقامات قبل إثبات الأمر الذي أريد إظهاره حق على الطالب إليه لأن العلم ببدايات الأمر وغايات الختم هو علة سكون الفؤاد في مقام عرفان حكم الفؤاد و كذلك الأمر للمقامات التي أمر الله و شاء في الكتاب لأولي الأبواب من أهل المبادي والإياب فلما ثبت بالأدلة العقلية طبقاً على الآيات الملكية والإشارات العلمية الحقيقية والعلامات الخفية الذهنية ووجوب وجود ذلك النور وهذه النفس الكلية تثبت النبوة الخاصة في هيكل جسد محمد رسول الله صلى الله عليه وآله لأن غيره لم يك مثله ولا يمكن نزول النقطة الأولية وورودها في مقام الجسدية إلا بالهيكل الذي تولد روحي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه

ص ٩٠

حيث قد شهد الكل في حين ولادته علامات لم تك إلا لمثله ولا يظهر إلا لشأنه ففي الحين الذي ظهر جسمه قد كتبت على كتفه آيات النبوة بحيث لا يقدر أن يمكن ذلك الأمر العظيم لأحد سواه فلما ثبت في ذكر النبوة المطلقة الكلية والولاية الأولية الأزلية بأن لا يمكن أن يتنزل من مبادي الفعل إلى منتهى عالم الكثرة التي هي عالم الأجساد الا بصورة كينونيتها وهيكل ذاتيتها يشهد الناظر في هيكل جسده الظاهر وعصره اللطيف ما قدر الله في بدء وجوده لأن ظهور المشية لا يمكن أن يتحقق في هذا العالم إلا بتلك الصورة التي ظهر محمد رسول الله صلى الله عليه وآله لأن البدء لم يظهر بكله إلا في رتبة الختم وقد شهد العقل بأن الذي هو مبدء الفيض في مقام الرتبة الأولى لا يمكن أن يتم ظهوره إلا بختم لم يك بعده بمثله ولذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه وآله هو الفاتح لما سبق والخاتم لما استقبل والمهيمن على ذلك كله ولا يتحمل العقل عرفان النبوة المطلقة الأولية الكلية إذ لا مفر له في السبيل إلا بأن يعرف بالنبوة الخاصة في حق تلك الآية الكبرى في الهيكل الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الاختراع بالاختراع لأن الذكر الأول الذي ثبت بالعقل وجوده لا يمكن أن يظهر في عالم الأجساد إلا بمثل ما ظهر في السنة المعينة واليوم المعين والساعة المعينة ووجب في الحكمة طبقا على مقام الحقيقة كما ثبت في ظهور الشريعة بأن لا بد أن يكون إسم أبيه عبدالله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف لأن ظهوره صلى الله عليه وآله من مبادي الأمر لم يكن إلا بظهور عبوديته لله سبحانه في عوالم الأمور والخلق وإن بين الأسماء والمعاني كما ثبت في ميزان

ص ٩١

الحقيقة مناسبة ذاتية وسر جوهرية التي بها يثبت العبد كل المراتب التي خلقها الله له وأن إسم أبيه ووجب في الحكمة أن يكون إسم ظهور رتبته قبل طلوع رسالته لأن الرتبة العبودية في أبيه لم يك إلا بفاضل عبوديته التي قد جعل الله فيه ولذا نسب إسمه إلى الله مع أن إسم الجلالة ما نزل في الكتاب قبل ولادته [عليه السلام] وإن الله بلطيف صنعه وعظيم إحسانه قد جعل إسمه منسوباً إلى نفسه ليكون دليلاً لسر ظهور حمل نور المشية وأن الذي أبسط الله يديه في مقامات التجريد وظهورات

التفريد ليقدر أن يثبت النبوة الخاصة في كل ما نسب إلى محمد صلى الله عليه وآله حتى في سواد عينيه لأن نور الأحذية قد ظهرت في كل جسده على حد سواء وتدل على كل جهاته في كل الشؤون بمثل ما يدل على حضرته في عوالم الغيب والشهود حيث لا يخفى على الناظر المطلع بشمائله لأن على صورة جسده صلى الله عليه وآله لم ير أحد بمثله قط ولا يمكن في الإمكان مثله ولا يشتهبه على أحد نبوته الخاصة في جسده الظاهر كما أشار إليه أبو جعفر (عليه السلام) في كلامه حين سئل عنه صف نبي الله قال [عليه السلام] "كان نبي الله أبيض مشرب حمرة، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شش الأطراف كأن اللذهب أفرغ على برائنه عظيم مشاشة المنكبين إذا يلتفت يلتفت جميعا من شدة استرساله سرته سائلة من لبتة إلى سرته كأنها وسط الفضة المصفاة وكان عنقه إلى كاهله إبريق فضة يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء وإذا مشي تكفأ كأنه ينزل في صلب لم ير مثل نبي الله صلى الله عليه وآله قبله ولا بعده" لأنه كما كان ذاته الأقدس في مبادي الفعل علة الموجودات فكذلك الحكم في جسده لأنه هو بعينه نزول الذكر الأول لظهور الآية التي قدر الله لها

ص ٩٢

كما أظهر الله من جسمه الشريف ليلة المعراج ما وجب في الحكمة أن يكون في حقيقته بأنه روعي فداه كما ذكرت الحميراء "كان في بيته" وكما شهد الرحمن وملائكته كان في جميع ملكوت السموات والأرض في حين واحد بجسمه وجسده ولباسه ونعليه لأنه بعينه لم يحك إلا عن إحاطة المشية و ظهور النبوة الكلية وليس لأحد أن يقول ربما يكون أحد مثله في ذلك الشأن لأن الطفرة في الوجود عند الكل باطلة فكما ثبت في عوالم التجرد تفرد عن أبناء الجنس والشبه وتقده عن الشبه والمثل وجب في الحكمة أن يكون في هذا العالم كذلك لأن بمثل محمد صلى الله عليه وآله رسول الله لم يتولد أحد لأن حين تولده أظهر شئونا يعرف الكل بأن مثل الذكر الأول لا يمكن ولو أمكن لا بد أن يظهر وما قال أحد في مقام أحد من الخلق بمثل ما ظهر لظهور نور الأحذية في الطلعة المحمدية والهيكل الأحمدي صلوات الله عليها ما طلعت شمس الهوية وإن أنكر أحد بنبوته في عالم الظهور يلزمه دليل العقل بالآيات النفسانية وما وقعت في الآفاق من الظهورات الربانية لظهوره

لأنه لو لم يظهر لم يظهر جسد لم ير أحد بمثله قط ولا إسما لم تسم أحد بمثله ولا وصيا كان اسمه عليا [عليه السلام] فقد ثبت في مقام الدليل إثبات النبوة في اسمه لأن المشية في العالم الأول ما وجدت إلا بعنصر نار من نفسه التي هي العلة الفاعلية والظهور البحتة الأزلية وهي رتبة المادة في الذكر الأول فلما وجد الذكر الأول في رتبة المادة يلزمه عنصر الهواء لرتبة صورته وظهور العلة الثانية في رتبته فإذا تحققت الإنية وجب في الحكمة بأن يكون بينهما ربط لظهور العلة الثالثة والشئون

ص ٩٣

اللازمة في هذه الرتبة فلما ثبتت الثلاثة يشهد العقل بصورة جامعة تدل على الأربعة وهي مقام عنصر التراب و العلة الغائية التي هي بعينها نفس الظهورات الثلاثة فلما تحقق في سبيل الحقيقة بأن الشيء لم يوجد إلا بمراتب أربعة يظهر في الكون كل مراتب المشية في إسم حامل النبوة الخاصة صلوات الله عليه ما طلعت شمس الإختراع بالإختراع ثم ما غربت شمس الإنشاء بالإنشاء لأن في الإسم الظاهر الدال على جسده تثبت حقيقة مقامه الذي لا تعطيل له في كل مكان يعرف الله به في مقام الظهور من عرفه لا فرق بينه وبينه إلا إنه عبده و خلقه لأن بمثل إسم محمد صلى الله عليه وآله لا يمكن في الإبداع لأن حرف الميم هو أول حرف المشية فلما ظهر ذلك الحرف في إسمه دل بأنه في ركن عنصر النار جامع كل المقامات من رتبة القابليات و المقبولات لأن رتبة القوابل إذا اقترنت بالرتبة المقبولة تكون عدته أربعين وذلك تمام المراتب التي وعد الله في الطور الأول لموسى [عليه السلام] حيث قال الله عز ذكره «وواعدنا موسى ثلاثين ليلة و أتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة» وقد شهدت الآية عن الله في حق حرف أول من إسمه رتبة التمامية لإقتران القابلية و المقبولية وإن ذلك الحرف في ذلك المقام إذا نظر الناظر بطرف الفؤاد ليعرف بحقيقته بأن تلك العدة إذا صفت عن ظهور الكثرة لم يبق إلا حرف التوحيد لأن من حرف الميم إذا أخذ حدود القابلية و المقبولية لم يبق إلا أربعة أحرف التي تدل على مراتب الحقيقة التي لا يمكن أن يتحقق في الوجود بغيرها وهذا الحرف لما كررت ظهر حرف الثاني من إسمه الشريف لأن الحاء عدته هي الثمانية فلما نزل ذلك الحرف فيظهر بمثل حرف الأول

"لأن أولي الأبواب لا يعلم ما هنالك إلا بما هيئنا" وان في رتبة عنصر النار حق عند الله أن يكون حرف الميم لتمامية ظهوراته وفي رتبة عنصر الهواء وجب في الحكمة أن يكون حرف الحاء لأنه إذا أقرنته بسر الأربعة والحرف الأول لتكون عدته مطابقا بعدة أحرف كلمة "الهواء" وان فيه إشارات قدسية ودلالات عرشية وآيات بدئية وعلامات ختمية التي لا يحتملها الأفكار ولا يصعد إليها أعلى طير الأبصار إلا لمن شاء الله من أهل الأسرار وإن بعد ذلك الحرف وجب في الحكمة وأتقن في الحقيقة وأحكم في الشريعة أن يكون حرف الآخر حرف الدال لظهور سر حرف التاء في رتبة التراب وظهورات التوحيد في مقامات الجسدية لأن حرف الدال هو من الحروف الظلمانية وهو حرف الإنية وآية الحديدية في الرتبة المحمدية صلى الله عليه وآله التي تدل على أول مقامه وتحكي عن قيومية ذاته وظهور كينونيته وليس في الإمكان إسم يكون آخر ظهوره بمثل ما يشهد به نفسه إلا في إسم محمد صلى الله عليه وآله لأن ذلك الحرف الظلمانية التي ظهرت في آخر إسمه الشريف لركن التراب ليكون أعلى من الحروف النورانية في غيره بل من أثر ذلك الحرف قد تحققت التحققات في ملكوت الأسماء والصفات وتذوت المتذوات في عرش البهاء إلى أن اتصل الفيض بإذن الله إلى رتبة التراب فلما ثبت بدليل العقل اللامع الذي يحكي عن الآيات المتجلية في ذاته ليعرف العبد بأن حامل الذكر الأول الذي هو المشية لم يكن أن يظهر في مقام الإيجاد إلا وأن يكون إسمه محمد صلى الله عليه وآله لأن حرف البدء مع كمال مراتبه وتمامية ظهوراته لما تنزل إلى رتبة التراب لم يدل إلا على سر حقيقته ولذا ظهر حرف الدال

لعرف ظهور حرف توحيد الذات والصفات والأفعال والعبادة فجل وعلا صنع الله سبحانه فقد [أظهر] آيات قدرته في كل شيء ليستدل المستدلون في مقام إثبات ظهور قيوميته في كل شيء ولثلا ينسى أحد ذكره في شأن ويراها ظاهرا موجودا بمثل يوم الذي لم يك معه شيء مذكورا وان ذلك شأن



من سبل إثبات النبوة الخاصة في الهيكل المحمدية والحضرة الأحذية المتجلية في الصورة الأحمديّة وان كل ما نسب إلى مقام الذات لا واريها الحجبات ولا يعادلها الدلالات ولا يساويها حكم الأسماء والصفات وان نور توحيد الذات قد ظهر في جسمه صلى الله عليه وآله بمثل ما ظهر في مقام المشية وإن الذي يثبت بالعقل فرض توحيد الذات والصفات والأفعال والعبادة فرض عليه بإثبات النبوة الخاصة بمجرد استماع إسمه الشريف لأن الذكر الأول لما تعين لم يظهر مراتب وجوده إلا في آخر مقاماته وأن الله قد جعل كل آيات الآفاق في الأنفس ولو لم يجعل الله آيات الآفاق في الأنفس لم يقدر العبد أن يطالع على ما في الآفاق فلما ثبت عرفان بيان النبوة في الآيات النفسية ليسهل عرفان [الآيات] الآفاقية لأن العقل يدل على ما جعل الله في نفسه بإثبات صانع فلما أيقن يلزمه إثبات حامل النبوة الكلية لأن فيض الأزل لم يك إلا تاماً وإذا شاء الله أن يخلق المشية فإن في الحين وجدت بنفسها وان الله لم يزل لم يشأ إلا بمشيته لأن الذات لم يقترن بخلقه ولا يغير في شأن بإبداعه فلما ثبت الفيض الكلي من إبداعه في الأنفس يلتزمه وجوده في الآفاق بمثله ولما ثبت بأن يكون آيات الآفاق طبق الأنفس حق بأن يكون حامل تلك النبوة الكلية في الآفاق إسمه محمد لما ذكرت في سر إسمه وأبوه عبدالله

ص ٩٦

بل لو أبسط الإنسان سر الواقع يثبت أرض ولادته وسنه وكل شئونه ولكن العقول لم يدرك حقيقة الأمر لأن العقل إذا رق ولطف يدرك شيئاً محدوداً وإن إثبات تلك المقامات يصعب على الذي ينظر بالأشياء بطرف الحد والهندسة وإذا كشف العبد حجبات سبحات أنوار الجلال عن ساحة عزة قرب أول تعين في الإمكان والأكوان ليطلع بحقيقة الأمر بأن في الحين الذي ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله كل آيات السموات والأرض كانت في مقام الاعتدال وانه روحي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه قد ظهر في مقام من الأزمان كان شأن الخلق في مقام قول الذي قاله الله عز شأنه «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين» وان يوم أول بديع الفطرة كان شأن معرفة الناس في مقام النطفة وترقي الكل في الذروة الأولى في مراتب ظهورات النبيين والمرسلين حتى صلحت

بنية الكون ونضج حكمه عالم الأكبر وأراد الله سبحانه لإظهار أول نور من نفسه وذكر من قدوسيته وآية من وحدانيته ليتلجلجن كل الذرات في مقام الظهورات بما أراد الله من الخلق في يوم قام بروزهم في هذا العالم ليأخذ كل نصيبه من علم الكتاب بما قدر الله في حكم المبدء والمآب وإن ما فصلت في تلك الإشارات في مقام إثبات النبوة الخاصة ترد في مقام الظاهر وأما الإشارة إلى مقام الباطن فله دلالات وأمارات حيث يعرف العبد ويطلع به عند الميزان إذا نظر بسر الإمكان و عرف قدرة الرحمن في حقيقة البيان وهو أن النبي صلى الله عليه وآله الذي ظهر في يوم معلوم هو يوم ظهور آخر تعين المشية في رتبة البطون وأن كما دل العقل على إثبات ذات ساذج علمه بحت في مقام توحيد الذات يدل على إثبات ذلك النور المشرق من أفق السماء

ص ٩٧

في الحين الذي طلع وأشرق وقال لمن سئل عنه بم فضلت على أهل الإنشاء فقال "أنا أول من أجاب في الذر الأول" وذلك إشارة إلى مقام التكوين ثم من أجاب الله في التدوين لأن في اليوم الذي ظهر جسد رسول الله صلى الله عليه وآله في الذر الثاني في هذا العالم فهو اليوم الذي ظهر أثر المشية في الذر الأول وان علم ذلك المقام لم يتبين بحقيقته إلا بعد معرفة القدم الظاهر في رتبة المشية ومعرفة الأزل الظاهر في رتبة الذكر الأول ومعرفة السرمد ثم معرفة الدهر ثم معرفة الزمان و لذا أشير ببيانه وإن ذكر القدم والأزل يطلق باختلاف المقامات والمراتب والشئون فإذا أطلق في معرفة الذات فهو نفس الذات من دون ذكر الأسماء والصفات وإذا أطلق في رتبة الفعل فهو السرمد في الحقيقة بحسب إسمه كما أشار علي [عليه السلام] في خطبته يوم الجمعة والغدير "و أشهد أن محمدا عبده ورسوله الذي استخلصه الله في القدم على سائر الأمم" وقال عليه السلام "أنا صاحب الأزلية الثانية" وربما يطلق القدم في مقام الزمانيات كقوله عز ذكره «كالعرجون القديم» ولكن الميزان في مقام البيان هو الذي أشرت بأن القدم الذي ليس له أول ولا آخر هو القدم الذي يطلق على مظاهر آيات الذات وكذلك الحكم في ذكر الأزل فإنه نفس الذات للذات بالذات وإن السرمد هو شأن الفعل وهو شأن ليس له بدء في علم الله ولا له ختم لأن الفيض لا ينقطع من الفيض

المطلق وإن نظر الدقيق لو أراد أن يجري الحكم في البدء بمثل الختم بأن لا يجعل للذكر الأول أولاً إلا نفسه فيصح الحكم ولكن صعب على القلوب الإحاطة به وأما الزمان فهو الذي يتحقق بطلوع الأفلاك وغروبها وإن له أولاً وآخراً فإذا شهد الإنسان بحقيقة ذلك

ص ٩٨

البيان فيقدر أن يعرف في الحين الذي ظهر جسم محمد صلى الله عليه وآله في عالم الزمان ظهور المشية في الخلق الأول وإن بعد ذلك البيان قد ثبت بالدلالات النفسانية وجوب ظهور النبي صلى الله عليه وآله في السنة الثالث والمائة من الألف السابع ولزوم إسمه وصفاته التي قد كتب الله له واختصها به من دون خلقه من فرض صلوة الليل وحكم النساء في التسعة وما اختصه الله به في أحكام نبوته وحالات بعثته حيث لا يمكن أن يتحقق ذلك إلا في المقام الذي أشار الله إليه في كتابه من الوحي إلى المقام الذي قال الله في حقه «وهو بالأفق الأعلى ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى فأوحى إلى عبده ما أوحى ما كذب الفؤاد ما رأى أفتمارونه على ما يرى ولقد رآه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوي إذ يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى لقد رأى من آيات ربه الكبرى» وأن بدليل العقل لم يمكن الطفرة بعد العلم بظهوره في هذا العالم لأن النبي فرع الإثبات في هذا العالم ولو لم يقدر أن يحيط به علم الحدودات والهندسيات وإن وراء هذه الإشارات لو ينظر العباد إلى مقام الصفات وظهور المقدورات ليقدر أن يثبت الأمر بسبيل دون ما أظهرت في البيان وإن كلما فصلت في بيان إثبات النبوة للهيكل الأحمدية هو على سبيل الباطن. وأما البيان على سبيل ظاهر الباطن فهو أن الله في كل حين لا شك أنه يعلم كل شيء وقادر على كل شيء فلما ادعى مسمى إسم محمد صلى الله عليه وآله بالنبوة الكلية الأزلية ولم يغلب عليه أحد في حجته فلا ريب أن الله كان مصدقه فيما ادعى وليس حجة عند أولي الأبواب أعظم من ذلك في سبيل الصواب لأن الأمر الذي كان الله مصدقه فلا يقدر أحد أن

ص ٩٩

يقول فيه لم وبم وإن لم يتعقلوا بعقولهم في مقام الإدراك وذلك مشهود عند كل من نظر بحكم عقله بآيات نفسه والعلامات الآفاقية في نفسه ولولم يك محمدا صلى الله عليه وآله لم يك سواه لأن الفيض الكلبي الأولي ما ظهر في الوجود إلا بمثل ما ظهر في بدء الأمر وإن لبيان تلك المسئلة ذكر في مقام البيان حيث يطلع عليه من يظهر في نفسه كل ما جعل الله في الكيان وهو أن أول ذكر الإمكان في رتبة الأعيان هو مقام آدم الأول وأن الألف إشارة إلى مقام أول ذكره الذي هو مقام الأحدية البحتة الصرفة التي هي حاكية عن مبدئها بنفسها لنفسها وأن الدال في وسط الإسم إشارة إلى ظهور العلل الأربعة التي لا يمكن أن يوجد شيء إلا بها وأن الميم إشارة على أنه خمرت طينته من مظاهر تلك العلل من العناصر الأربعة فإن الشيء لا يتم ظهوراته في مقام إلا بعدة أربعين لظهور العشر بعد الثلاثين في رتبة الاجتماع ولذا جعل الله إسم الذكر الأول "آدم" طبقا لما ظهر في هذا العالم ولما كان الشيء لم يتم إلا بظهور نزوله فإن أول نزوله تحقق من إنيته ومن هذا خلق الله حواء من آدم الأول لسكونه ولذا كان عدة إسمها خمسة عشر بعدد كل ضلع من أضلاع شكل المثلث في عدة "الهاء" وهو الإرادة في مبادي الفعل واليه الإشارة في قول محمد رسول الله "أنا وعلي أبوا هذه الأمة» لأن بعد نزول المشية وتعين الإرادة وجدت الكثرات من طمطام يم القدر حين الربط وإن تلك الثلاثة لما تنزلت صارت أربعة ومن هذا خلق الله بعد شكل المثلث آيات التربيع ولا يمكن عدة في الوجود أكمل وأتم من تلك العدة السبعة وهو عدة قصبات الغيبية في أجمة اللاهوت التي كانت أسمائها محمدا وعليا وحسنا وحسينا وجعفرًا وموسى

ص ١٠٠

وفاطمة صلوات الله عليهم وإن هذه السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى الشهادة ظهرت قصبات السبعة في عالم الشهادة وإن الأصل فيها هو الكرة الأولى الأزلية حامل النبوة الخاصة والولاية الكلية وإن بها أبداع الله الأفلاك السبعة من الشمس والقمر والعطارد والزهرة والمريخ والمشتري والزحل وفي تلقائها ظهرت عدة الأسبوع الأحد للمشية ولظهور الآية الواحدة في كل مقاماتها والإثنين للإرادة وإن الإشارة بذكر الإثنين لوجود الزوجين وتعين الهيكلين وإن الثلاثاء للقدر لأنه في

مقام الربط وشكل المثلث ولذا ثبت في علم الطلسميات شكل التثليث للافتراقات وأشباهها مما فيه حجة تفريق و تعطيل وإن الأربعاء للقضاء ولذا ثبت عند أهل الأعداد شكل التربيع لمقام الاجتماع والمحبة وهو يوم الحسين [عليه السلام] فمن لاحظ فيه أسرار القضاء فإنه مبارك في مقام المؤتلفات والمجتمعات كما صرح بذلك الإمام [عليه السلام] في ذكر يوم الأربعاء ردًا لمن قال فيه دون ذلك ومن لاحظ فيه جهة المصائب النازلة على شمس العظمة فلا ينبغي أن يفعل الأمور البديعية التي تحتاج بعلم الساعات وحكم التباعد والتقارب في رتبة الظهورات والخميس لمقام الإذن وإن حامله كان جعفر بن محمد [عليهما السلام] والجمعة لمقام الأجل وإن الله قد جعل حامله موسى بن جعفر بن محمد [عليهما السلام] وإن في تلك العدة تمت جهات الشيء من حدود الهندسيات والسبب هو لكمال الأمر مشروح العلل مبين الأسباب وهو يوم فاطمة صلوات الله عليها وإن على ذلك البيان يظهر أن حامل الذكر الأول يجب في الحكمة أن يظهر من بين الألف السادس والسابع من الستين لأن بعد حدود الستة التي هي العدد التام يجب في

ص ١٠١

الحكمة الإلهية أن يظهر ذلك النور المشرق الذي هو الأصل في ظهورات البدء والختم في المقامات التي لا غاية لها إلا بها مما لا نهاية لها بها فلما ثبت بدليل العقل أن الذكر الأول الذي هو آدم الأول والبديع من فطرة ظهور الأزل يظهر بعد الستة الحدودية التي هي في مقام الجسد النظفة والعلقة والمضغة والعظام والكساء والخلق الآخر فتبارك الله أحسن الخالقين فلما تمت حدود العالم الأكبر ونضجت بنيته و صلحت سريرته و ذكت علانيته قد ظهر روعي فداه في أول اعتدال مقام الإنسان وإن قبل ظهوره قد أظهر الله مائة وأربعة وعشرين ألف نبيًا إلا نفسه لظهور أنوار قدسه في شئون الحدية في رتبة "الواو" وفي مقام التوحيد ليصلح بنية العالم الأكبر لظهور "الهاء" وإن كل ما حكموا به النبيين ونزل الله من السماء صحف الأحكام لهم هو في مقام الحدية وبالنسبة إلى تلك الشجرة الأولية قشر ولذا نسخت الشرايع من النبيين لأن يوم النظفة لم يحتمل أحكام العلة ولذا نسخت الأحكام من النبيين إلى اليوم الذي بلغ مقام العالم الأكبر بمقام خلق الإنسان

فإذا بلغ إلى مقام أول هيكل الإنسانية ظهرت آية الأحدية واستمرت شريعته إلى يوم القيمة ولم يغير شريعته ولا يبدل أحكامه وإن اختلف في مراتب الظهور بمثل ما نسخ بعض الأحكام في أوائل بعثته وجاء في الأخبار بأن "حجة الله يظهر بكتاب جديد وأحكام جديدة" فهو ليس من النسخ بل إن المراد هو مثل الولاية فإن قبل يوم الغدير ما ظهر بحقيقته فكذلك الحكم في كل المختلفات التي نسخت أو بعد يظهر فإنها من ظهورات تلك الشريعة المقدسة لا غيرها فلما ثبت في الحقيقة بالآيات الآفاقية والظهورات النفسانية والكينوفيات الملكية والاقترانات

ص ١٠٢

الزمانية بأن الذكر الأول حامل الفيض الكلي لم يظهر في العوالم الأكبر إلا بعد مراتب حدود الستة لأنها لم تظهر إلا بسر التوحيد و ظهور التجريد فقبل أن يبلغ العالم الأكبر وأهله إلى مقام الجسدية اللحمية التي أول مراتب الإنسانية لم يظهر روحي فداه فيجب في الحكمة أن ظهوره بعد ما قضت الحدود أن يكون أول مراتب ظهورات التوحيد في عالم البطون وفي عالم الظهور فظهر روحي فداه يوم الجمعة حين الزوال بعد ما قضى من شهر العين الأول إثني عشر ليلة وبكل شأن مما ظهر تثبت نبوته لأن اليوم الجمعة هو اليوم الستة وأن الزوال هو أول استقرار شمس الأزل على مركزه ولهذا وصف عنها أهل الهيئة بذلك الوصف طبقاً للعالم العلوي "وإن فلك الشمس كروي متوازي السطحين مركزه مركز العالم ممثل لفلك البروج في المنطقة والقطبين وفي ثخنه آخر مثله خارج المركز مماس محده محدب الأول على نقطة الأوج ومقعره على نقطة الحضيض فيفضل عند متممين متدرجي الثخن إلى غاية ما هي ضعف ما بين المركزين والشمس مركوزة في ثخن الخارج عند منتصف ما بين قطبيه مماسة لسطحية على نقطتين وأفلاك كل من العلوية والزهرة" وإن ظهوره في شهر عين الأول فهو من كمال ظهور اعتدال الأيام لأن مقام الاعتدال فهو في فصل الربيع وإن ما قضى من الشهر إثني عشر يوماً إشارة إلى ما يقضي من بعده من شمس العظمة محال أمره ومعادن حكمه وغيره لا يمكن أن يولد بمثله لظهور تلك الاقترانات الملكية لأن لكل جهة من تلك المراتب جهات

ولكل جهة جهات مما لا نهاية لها بها لأن مثل شئونات الربانية والظهورات الرحمانية كمثل مرءات فيها قد عكست صورة ولتلك الصورة

ص ١٠٣

صورة إلى ما لا نهاية لها بها ولا نفاذ لفيض الله في شأن ولقد وجب في الحكمة بأن حملت به أمه في أرض مكة التي هي حرم الله في أيام التشريق عند الجمرة الوسطى لأن أرض حرم الله لم يخلق إلا لاستقرار جسد حامل الفيض الكلي وإن في أيام التشريق إشارة بما ذكر في أحكام المنى وعند الجمرة لإنكسار وسطى آيات علامة السجين في رتبة التعيين وبمثل ذلك يجب في الحكمة أن يكون إسم أمه "آمنة بنت وهب بن عبد مناف ابن زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب" وأن عدة إسمها تعدل إسم الله أكبر وإنما نقص منه عدة الحروف الأربعة عشر إشارة إلى مقامها التي قبلت في مقامات التوحيد الذات والصفات والأفعال والعبادة لمحمد رسول الله صلى الله عليه وآله وأوصيائه وبنته وبمثل ذلك وجب في الحكمة أن وضعت أمه في شعب أبي طالب في بيت محمد بن يوسف ومات أبوه "عبدالله" وهو كان ابن شهرين ومات أمه في حين كان روجي فداه ابن أربعة سنين لأن أولي الألباب لا يعلم ما هنالك إلا بما هيئنا وان لتلك الإشارات مقامات لا يحصيها الأقلام ولا يسعها الصحف والدلالات وإن أريد أن أفسر تلك الإشارات فيخرج ميزان البيان لمن أراد أن يطلع بحقيقة التبيان وإن بحكم العيان يجب في الحكمة الإلهية واللطيفة الربانية والأسرار الواقعية بأن يكون حامل ذلك الفيض الأول بعد ما قضى من سنه أربعين سنة ولم يبق بعد مبعثه في مكة إلا ثلاثة عشر سنة ثم هاجر إلى المدينة وبقي هنالك عشر سنة ولم يبق في هذا العالم إلا [ثلاثة] وستين سنة وقبض بعد ما قضت اثني عشر ليلة من الشهر العين الأول في يوم الإثنين وأن يكون نسائه تسعة وأولاده سبعة فمنها [ثلاثة]

ص ١٠٤

ذكور وأربعة إناث [وتكون] فاطمة صلوات الله عليها آخرها لأن علة التدوين بعينها هو التكوين وإن أولي الأبواب لا يحيط بعلم شيء في ذلك المقام إلا بما قد قدر الله في العالم العلوي لأن ظهور نبوته في هذا العالم لا بد أن يكون بعد الأربعين بعدد حرف الميم لأن طينة آدم الأول صلصل في كف القدرة أربعين صباحا واليه الإشارة في مراتب حدود نفسه من ذكر الميم لأن الذكر الأول ما وجد إلا بقبول رتبة القابليات والمقبولات في مقام إمكانه ولذا لم يظهر سر الأزلية إلا بعد ما قضت بمثل تلك العدة وإن في عالم السمرمد هذه العدة ما كان إلا أقرب من لمح البصر ولما نزل في عالم الجسد والحد فصارت أربعين سنة وفيه رموز كثيرة لما ما حان وقته ما أريد إظهاره وإن الناظر إلى قطب الصفات في ملكوت الأسماء والذوات ليشهد أن ذلك النور الأول لا بد أن يكون في مقام القطب بالنسبة إلى القصبات الثلاثة عشر ويجب في الحكمة أن يظهر ذلك القطب الإلهي في الحين الذي زالت الشمس في مقامها لأن فلكه الزهرة وليس بينها فرق في علم الهيئة إلا بما وصف أهل ذلك العلم بأنه كفلك الشمس إلا أن مناطق خوارجها تقاطع منطقة البروج على نقطتين متقاطرتين ولها تدوير مركزية في خوارجها وهي الحوامل **كاد تكاد** الشمس وهي فيها بحيث يماس سطح كل سطح تدويره على نقطتيه وإن أهل الرصد لو يشاءون ليقدر أن يبينوا النبوة الكلية الخاصة والقصبات المتجلية المعدودة في هياكل الولاية بطلوع شمس يوم تولده طبقا للعالم العلوي وإن ذلك ذكر من حرف

ص ١٠٥

عدة الميم لما مضى قبل بعثته ولقد مكث بعد بعثته في مكة ثلاثة عشر سنة لظهور الهياكل المقدسة في حرم الله من نفسه و ليعلم الكل في سكونه على تلك الأرض استقرار سر الأزلية في الهياكل [المتألثة] الشعشعانية اللامعة المقدسة وله رموز حيث يعرف الناظر إلى بساطة صرف الظهور في كل مراتب الغيب والشهود ولو أفضل كل العلل في كل مقام لا يسعه شيء لأن فيض الله لم ينزل يتجدد في حقيقة العبد وما كان لفيضه في شأن من زوال وإن بعد مهاجرته من حرم الله الذي هو مقام نفسه في رتبة المشية فيجب في الحكمة أن ينزل على أرض يكون إسمها "مدينة" ويستقر



هنالك عشر سنة لأن الهجرة من المقام الأول هو أول سفر من الحق إلى الخلق ويجب فيه أن يكون مقام الخلق في عشر مراتب الظهور لأن أول مقام التعيين في رتبة الخلق هو أثر فعل البيان ثم المعاني والأبواب والإمامة ثم الأركان في مقام ثم النقباء ثم النجباء في مقام ثم المعادن ثم النبات ثم الجماد وإن ذلك حكم كليات العوالم وإلا إذا أبسط أحد يده في العلم فيمكن أن يذكر لكل علة شيء علا ما لانهاية لها بها ولكن الأصل في تلك الإشارات هو نور الفؤاد وسر الأيجاد وبروز آيات الانوجاد في مقامات الأمر وظهورات الختم وان الناظر إلى مقام ظهور الذات لو يقترن مع ذاته وصف من شيء أو نعت عن شيء فقد خرج عن حكم نور الفؤاد ويجري عليه أحكام يوم المعاد من الإنبيات العرضية والذاتيات الجوهرية وما لا يدرك أحد بحقيقتها إلا بالعلم الواقع والسر اللامع وان ذلك في مقام عرفان المبادي بنور الإمكان إلا في مقام

ص ١٠٦

الأعيان لكل مقام حكم في تلك الشئون وان السرفي تلك الظهورات ليس من علم خاص من أهل البيان بل إن الإنسان يبسط شئونات العلمية في مقام البيان بما عرف من أحكام العيان وإن بظهور سنه والساعة التي قبض فيها روعي فداه ثبت نبوته لأن في الحكمة يجب أن يكون حامل الفيض الكلي أن يظهر بظهورات كل المراتب وأن عدة الستة لما ثبت أنه التام وأن العشرة هو تمام مقام الإنفعال فكان عدة الستين لظهور ستة مراتب الفعل في المراتب العشرة وأن الثلاثة هو إشارة إلى مقام نفسه بأنه لما نزل من عالم الغيب إلى الشهود وبلغ إلى الكل ما أمر الله به المعبود يظهر حكم الصعود وهو المقام الثالث من مراتب البطون ولذا وجب في الحكمة أن يقبض روعي فداه في يوم الإثنين وكان في الشهر الذي ظهر بمثل ما قضى من عدة الليالي لأن البدء مثل الختم ولا يصح لغيره أن يكون يوم الختم له بمثل البدء من نفسه وما أعلم أن يظهر الله لأحد بأن يجعل يوم صعوده بمثل نزوله فسبحان الله موجوده لم تر عين بمثل رسول الله صلى الله عليه وآله قط ولا يمكن في الإمكان مثله وسبحان الله موجوده عما يصفون ولما ثبت في الحكمة أن لكل ظهور ظهر في أيام بعثته بل قبله وما سيظهر من بعد أمارات لنبوته الكلية وآيات الظهور صرف بساطته الأولية فيجب

في الحكمة أن يظهر من تلك الشجرة الإلهية سبعة أولاد لأن المشية إذا نزلت ظهورها صارت سبعة وإن منها [ثلاثة] في مقام حكاية المشية وأربعة منها في مقام الحكاية من الإرادة وإن الله قد قبض الستة في هذا العالم ليعلم الكل أنها في رتبة النزول لم تقترن ولا تتعلق بشأن وبقي منها ورقة

ص ١٠٧

مباركة جامعة حاكية من كل مراتبها التي لا تعطيل لها في كل مقام يعرفها بها من عرفها لا فرق بينها وبينها إلا أنها هي التي ذوت عنها ودلت عليها وحكت عنها وكانت لها شرفا وذكرها ويجب في الحكمة أن يكون إسمها فاطمة صلوات الله عليها وأن عدتها في الحروف إذا لاحظ أحد وزاد على حرف إسمه صلى الله عليه وآله أربعين عدة التي هي مراتب القابلية والمقبولية وثلاثة عدة لتتام حكايتها عن آية أبيها وبعلمها ونفسها ليشاهد سر الواقع وله نكات عند أهل الحقيقة لو عبر عنها لم ير أحد بينها ربطا في مقام الظهور مع أنه هو العلة في مقامات الغيب والبطون وإن باسم فاطمة صلوات الله عليها ثبت الولاية الكلية الأولية لعلي عليه السلام والنبوة المطلقة الإلهية لأبيها عليه السلام لأن بمثلها في الظهور لم ترعين في الإمكان ولولا خلق الله عليا عليه السلام فليس لها كفو في مقام الإمكان لأن إسمها المبارك يدل على جلالة بطونها وعظم رتبها وكبر شأنها وإن الحرف الأول الألف إذا نزل في مقام العشرة وضرب في ثلاثة عشر رتبة المراتب العشرة التي هي القصبات الكلية والظهورات القدسية فلا يبق إلا حرف " الهاء " الذي آخر إسمها الشريف وهو إشارة إلى مراتب توحيدها ودالة على أن كل ما ظهر في الطلعة الأحمديّة قد احتملتها فاطمة صلوات الله عليها في رتبة آخر إسمها ولذا وجدت حقائق الأنبياء والأوصياء من فاضل نورها ولذا دلت حقائق الأنفس والآفاق مع أنها أثر جسمها الشريف على الله سبحانه ولو لم يجعل الله آخر حرف إسمها الشريف " الهاء " فلم يتلجلجن حقايق الموجودات بتوحيد الذات وما قدر الله في مقام الصفات و إن ذلك دليل للسر الواقع لأن ما عرف

ص ١٠٨

أولو الألباب هنالك لا يطابق حكم الواقع إلا بما هيئنا و ان على المتفرس بنور الحقيقة مكشوف بأن ذلك الاستدلال هو من سبيل الواقع و العلم بمبادي الأمر في منتهى غايات الأوامر و أن الذي لا يعلم بعلم ربط الحقيقة بين الجهات الحدودية فلم يقدر أن يشاهد تلك الإشارات و النسب و سبل الاقترانات و الاجتماعات في سبيل دليل النبوة الخاصة الكلية و لقد وجب في الحكمة و أتقن في الشريعة بأن لا بد أن يكون لحامل ذلك النور الأكبر أثر في مقام الظهور لأن يكون حاكي جميع مقاماته في رتبة البطون و يجب أن يكون ذلك الأثر صفة مؤثره و حاكية عن عظم شأنه و كبر مقامه و لو لم يدل الأثر على مؤثره فلم يكن الأثر أثراً فلما ثبت في الحكمة سر المسئلة فحق أن يكون مثل فاطمة صلوات الله عليها أثراً لذلك الفيض الكلي لظهور مراتب التوحيد في إسمها و يجب في الحكمة أن يكون ذلك الأثر علة كل العلل فيما خلق الله تحت رتبته و يكون آخر إسمه حرف " الهاء " لأن الله ما خلق شيئاً إلا لتوحيده و ظهور تفريده و الإقرار بمقامات عظمتة و قدوسيته فيجب في الحكمة الإلهية أن يكون كل الموجودات آيات لظهور ذلك الحرف و علامات لتلك الكلمة و ان بوجودها ثبتت النبوة الخاصة لمحمد رسول الله صلى الله عليه و آله و إن له روعي فداه أسماء في مراتب الإمكان بل كل الأسماء سمة لإسمه و دالة على حضرته و حاكيه عن جناب عزته بل إن النبيين و المرسلين و كل الخير ظهورات لمقامات قدس نبوته و ان كل مراتب الظهورات إذا لاحظ الإنسان بطرف الحدود منحصرة في ثمانية مقامات فمنها عالم البيان و صرف ظهور التوحيد في العيان و هو عالم صرف البساطة

ص ١٠٩

و الدلالة في مقام الإمكان و منها مقام المعاني و هو مقام أول تعين الذكر الأول في العالم الأول و منها عالم الإنسان و منها عالم الجن و منها عالم الملك و منها مقام المعدن و منها مقام النبات و منها مقام الجماد و ان كل المراتب من كل الذرات لا تحكي إلا عن ظهور نبوته في ملكوت الأسماء و الصفات و إذا اختلج ببال أحد من أولي الألباب أن تلك الأمارات لنبوته لكانت بعد الظهور فارتفع شبهته بحول الله و قوته بأن بدليل العقل لما ثبت وجود قطب للعالم الأكبر و ان ذلك لم يبلغ إلى

غاية مقام فيض الله في مقام الأجساد إلا بنزوله من بدء العوالم إلى رتبة الأجسام وإن في أقل عدة سبعة ألف من الزمان لم يتصل ذلك النور المشرق إلى مقام الأعيان وإن تمام العدة هي في مقام يحكي العالم الأكبر عن حدود الستة التي هي مقام الإنية فلما تجاوزت وبلغت إلى ظهور نور التوحيد في رتبة قد أظهر الله محمدا صلى الله عليه وآله وإن في السماء إسمه أحمد وإن ذلك لسر حرف الميم لأن مقام القابليات والمقبولات لو اتصلت إلى مقام مركزها لم يبق إلا حرف الألف وإن ذلك حقيقة الأمر في سر إسمه وإن إسمه في مقام الأرض هو بعينه إسم السماء إلا أن الحجب كانت أكثر لظهور المراتب والشئون لمن نظر بعين المبدء إلى ظهور الذات والصفات وإن كل ما فصلت في ذلك الكتاب من الدلائل الآفاقية والأنفسية للنبوة الخاصة هو في مراتب ظهورات نقطة المبدء التي هي كانت نفس المشية لاسواها ولكن إذا نظر أحد إلى مقام تجلي ذات الأحمديّة فلا يحتاج له بالاستدلال بالآيات الدالة على بعثته وظهور قدرته لأن قبل أن يبعثه الله لم يك ظهور إنيته في الآفاق والأنفس ظاهرا بل لما ظهر في

ص ١١٠

هذا العالم فقد ملئت وجود الإبداع والاختراع آيات تجليه ولا يصعب على الناظر سبيل العرفان فإن المراد بالزمان وذكر القبل هو في مقام الدهر والسرم لا الزمان المحدود لأن الحين الذي بعث محمد صلى الله عليه وآله بالرسالة ففي ذلك الحين ملاكل الوجود بآيات نبوته مع أن قبل ظهوره كانت آية بعثته قديمة في الأنفس والآفاق وإن مثله كمثل عبد سئل عن الإمام عليه السلام عن حكم التمرفانه روعي فداه قد أجابه على جهة التريديد بأنه "لو أكل فقد قضى في علم الله أكله و إن لم يأكل قضى في علم الله بأنه لم يأكل" وكذلك كان الحكم في يوم البعثة فلما بعث قضى في علم الله بأن آيته كانت في حقيقة الأنفس والآفاق مكنونة وإن ذلك من أسرار آل محمد صلى الله عليه وآله حيث نزل في الحديث كله بأن "أمرنا هو السر و سر السر و السر المستسر و السر المقنع بالسر إلى آخره" وإن من الإشارات القدسية التي هي أصل لعرفان النبوة الكلية هو العلم بصورة إسمه في مقام الترييع لأن حامل الفيض الأول لم يك ظهوره تاما إلا بمقامات أربعة في مقام توحيد

فمنها مقام توحيد الذات في نفس ظهور الذكر الأول ومنها مقام توحيد الصفات في نفس ظهور ذكر الإرادة ومنها مقام توحيد الأفعال في نفس ذكر القدر ومنها مقام توحيد العبادة في نفس ظهور ذكر القضاء وإن الحروف الأربعة في إسمه صلى الله عليه وآله دالة على تلك المقامات الكلية وإن حرف الميم فهو مظهر إسم الله القابض ثم حرف الحاء مظهر إسم الله الحي ثم حرف الميم مظهر إسم الله المحيي ثم حرف الدال مظهر إسم الله المميت ولذا كان ثلاثة أحرف من إسمه المقدس من حروف "صراط علي حق نمسكه" وحرف منه من الحروف الظلمانية وإن الكل لو صعدوا إلى ذروة الحقائق لم يقدرُوا

ص ١١١

أن يعرفوا ذلك الحرف الظلماني لأن ذلك حرف كان وجوده في رتبة ذلك الإسم وهي دالة على مقام إنيته في مقامات الملك وهي كانت في مقام الإنية أعظم من الحروف النورانية من كل الجوهريات وإن هيكل الترييع في مقام النزول يظهر بعد شكل التثليث ولذا كان أول إسم اختاره الله لنفسه هو العلي العظيم ولكن في مقام الصعود يظهر بالعكس وان شكل المثلث حرف إسم الولي وهو سر إسم النبي صلى الله عليه وآله حيث أشار الصادق [عليه السلام] في كلامه لمفضل ولما كان ذلك الحديث هو من الأحاديث التي فيه أسرار النبوة والولاية جامعة لأذكره في ذلك المقام ليكون عزا للناظرين وآية حق للعارفين وهو على ما "روي عن المفضل بن عمر الجعفي قال قلت لمولانا الصادق [عليه السلام] الوعد منه الرحمة وقد خلوت به فوجدت منه فرصة اتمناها لسالك يا مولاي عما جرت في خاطري من ظهور المعنى لخلقته بصورة مرتبة فهل الذات تتصور أو تتجزئ أو تتبعض أو تحول عن كيانها أو تتوهم في العقول بحركة أو سكون وكيف ظهور الغيب الممتزج بخلق ضعيف وكيف يطبق المخلوق النظر إلى الخالق مع ضعف المخلوقات فقال عليه السلام يا مفضل «إن في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار آيات لأولي الأبواب» يا مفضل إن علمنا صعب مستصعب وستنا وعربعيد عن اللسان أن يترجم عنه إلا تلويحا وما يعرف شيعتنا بحسب درايتهم بنا وبمعرفتهم لنا وسحقا لمن يروي ما لا يدري ويعتقد ما لا يتصرف في عقل ولا ينتضج

في لب وذلك إيمان اللسان و وعد الحواس و الحجة فيه على صاحبه و ذلك أن القرآن نزل على إياك أعني و اسمعي يا جارة فاستمع لما يوحى إليك و أنظر بعين عقلك و انصت بنور لبك و استمع و قد سئلت عن نبأ عظيم و حق يقين

ص ١١٢

فسألني عليك سؤالاً ثقيلاً و هو الذي ضل في معرفته خلق كثير إلا من رحم ربك إنه هو الغفور الرحيم و ما أنبأ به الباقر لجابر عن الوعر الأوعر الذي خفي على سائر العالم إلا عن صفوة المختصين و البلغاء المستحفظين الذين اخلصوا و اختصوا و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاينوا كما ذكر في التنزيل قول السيد الأمين إلا من شهد بالحق وهم يعلمون إنه الحق و الأمر يا مفضل لطيف و سر هذا العلم غامض و اعلم أن الذات تحكي عن الأسماء و الصفات غيب ممتنع لا يمتنع عنه بالحق و لا يستسر عنه خفي لطيف و لا شيء أعظم منه موصوف باتصافه له مشهود بآياته معروف بظهوراته كان قبل القبل و قبل أن يحيث الحيث لا حيث غيره و قبل المكان إذ لا مكان إلا ما كونه و هو إلى ما لا نهاية لا يحول عن حال و لا عما كان فيه من كيانه و لا يفتقر إلى شيء فليتعين به و لا ينسب إلى غيره فيعرف به بل هو حيث هو و حيث كان فلم يكن إلا هو و أعلم يا مفضل أن الظهور تمام البطون و البطون تمام الصمت و الظهور و القدرة و العزة تمام العقل و متى لم تكن كليات الحكمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها كانت الحكمة ناقصة من الحكيم و إن كان قادراً يا مفضل قلت زدني يا مولاي شرحاً يحيى به من قرب و تقرب به من مشي بنورك و عرف حقيقة المعرفة قال [عليه السلام] يا مفضل إن ظهور الأزل بين خلقه عجيب لا يعلم ذلك إلا عالم خبير و ان الذات لا يقال لها نور لأنها منيرة كل نور فلما شاء من غير فكر و لا هم إظهار المشية و خلق المشية للشيء و هما الميم و الشين فأشرق من ذاته نور شعشعاني لانت له أنوار غير باين عنه فتظهر النور نور الضياء لمن تتبين منه و أظهر الضياء ظلاً

ص ١١٣

فأقام صورة الوجود بنفسى الضياء والظل وجعل النور باطنه والذات منه مبدؤها وكذلك الاسم غير متحد بنوره ما رأى خلقه بخلقها فإذا بطن ففي ذاته وغيبه الذي ليس شيء كهو إلا هو فتعالى الله العظيم يا مفضل وسئلت عن المشية كيف أبدئها منشئها فافهم ما أنا ذاكره لك يا مفضل فقد سئلت عن أمر عظيم إن مولاي القديم الأزل تعالى ذكره يبدىء مشيته لم يزل لها عالما فكانت تلك إرادة من غير همة ولا حدوث فكرة ولا انتقال من سكون إلى حركة ولا من حركة إلى سكون لأن القدرة طباعه وذلك لأنه يظهر المشية التي هي اسمه ودل بها على ذاته لا لحاجة منه إليه ولا غيب به فلم بدت بطبع الحكمة عند إرادته يكون الاسم ولعلمه بأن الحكمة إظهاره ما في الكيان إلى العيان ولو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانيه بعضا لبعض لكان ناقصا والحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل وتمام العلم المعلوم وتمام الكون المكون فافتح يا مفضل قلبك لكلام ربك واعلم أن النور لم يكن باطنا في الذات فظهر منه ولا ظاهرا منه فبطن فيه بل النور من الذات بلا تبعيض وغائب في غيبته بلا استتار ومشرق منه بلا انفصال كالشعاع من القرص والنور من الشعاع لمولوك يا مفضل اخترع الاسم الأعظم والمشية التي أنشأت الذات ولم يكن النور عند اختراعه الاسم زيادة ولا نقصان والاسم من نور الذات بلا تبعيض وظاهره بلا تجري يدعو إلى مولاه ويشير إلى معناه وذلك عند تغيير كل ملة لإثبات الحججة وإظهار الدعوة ليثبت على المقر إقراره ويرد على الجاحد إنكاره فإن غاب المولى عن أبصار خلقه فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا مفضل التي ظهر به للاسم ضياء

ص ١١٤

نوره وظل ضيائه الذي تشخص به الخلق لينظروه ولهم على بارئه ليعرفوه بالصورة التي هي صفة النفس والنفس صفة الذات والاسم مخترع من نفس الذات ذلك سمي نفسا ولأجل ذلك قوله عز وجل «ويحذرکم الله نفسه» وإنما حذرکم أن تجعلوا محمدا صلى الله عليه وآله مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا وهذا هو الكفر الصراح واعلم يا مفضل أنه ليس بين الأحد والواحد إلا كما بين الحركة والسكون أو بين الكاف والنون لاتصاله بنور الذات قائمة بذاتها وهو قوله تعالى «ألم

تر إلى ربك كيف مد الظل و لو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا» يعني ما كان فيه من الآت فالصورة الأنزعية هي الضياء والظل وهي التي لا تتغير في قديم الدهور ولا فيما يحدث من الأزمان فظاهره صورة الأنزعية وباطنه المعنوية وتلك الصورة هي هيول الهيولات و فاعلة المفعولات و أس الحركات و علة كل العلل لا بعدها سر ولا يعلم ما هي إلا هو و يجب أن تعلم يا مفضل أن الصورة الأنزعية التي قالت ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منيع لا يدرك و ليست كلية الباري و لا الباري سواها و هي هو ثباتا و ايجادا و عيانا يقينا و تعيينا لا هي هو كلا و لا جمعا و لا إحصاء و لا إحاطة قال المفضل قلت يا مولاي زدني شرحا فصلا فقد علمت من فضلك و نعمك ما أقصر عن صفته قال [عليه السلام] يا مفضل سل عما أحببت قلت يا مولاي تلك الصورة التي رأيت على المنابر تدعو من ذاتها إلى ذاتها بالمعنوية و تصرح باللاهوتية قلت لي إنها ليست كلية الباري و لا الباري غيرهما فكيف نعلم بحقيقة هذا القول قال [عليه السلام] يا مفضل تلك بيوت النور و قمص الظهور و أنس العبادة و معدن الإشارة

ص ١١٥

حجبك بها عنه و ذلك منها إليه لا هي هو و لا هو غيرها محتجب بالنور ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته و ينال على مقدار طاقته فمنهم من يراه قريبا و منهم من يراه بعيدا يا مفضل إن الصورة نور منير و قدرة قدير ظهور مولاك رحمة لمن آمن به و أقر هو محمد صلى الله عليه و آله فقال [عليه السلام] هو الواحد و عذابا على من جحد و أنكر ليس ورائه غاية و لا له نهاية قلت يا مولاي فالواحد الذي هو محمد فقال الواحد إذا سمي و محمد إذا وصف قلت يا مولاي فعلى مم باين غير المعنى و صف اسمه فقال [عليه السلام] ألم تسمع إلى قوله ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منيع لا يدرك قلت يا مولاي فما باطن الميم فقال [عليه السلام] نور الذات و هو أول الكون و مبدع الخلق و مكون لكل مخلوق و متصل بالنور منفصل لمشاهدة الظهور أن بعد فقريب و أن نأى فمعجيب و هو الواحد الذي أبداه أحد من نوره و الأحد لا يدخل في العدد فالواحد أصل الأعداد و إليه عودها و هو المكنون قلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا مدينة العلم و علي بابها فقال [عليه السلام] يا مفضل إنما عنى



به تسلسل الذي سلسل من نوره ومعنى قوله وعلي بابها يعني إنه هو أعلى المراتب و باب لهم ومنه يدخلون إلى المدينة و علم العلم و هو المترجم بما يمدده سيده من علم الملكوت و جلال اللاهوت فقلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا و علي كهاتين لا أدري يمينا و لا شمالا و أقرب بين سبابتيه فقال يا مفضل ليس مقدار أحد من أصل العلم يفصل بين الاسم و المعنى غير أن المعنى فوقه لأنه من نور الذات اخترعه فليس بينه و بين النور فرق و لا فاصل فلأجل ذلك قال أنا و علي كهاتين إشارة منه إلى العارفين أن ليس هنالك

ص ١١٦

فصل و لو كان بينه و بينه فصل لكان شخصا غيره و هذا هو الكفر الصراح أما سمعت قول الله تعالى «أن يفرقوا بين الله و رسله» و قوله «و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل» و إيماء بها للأفعال أن يقال أن الله بينه و بين بائه واسطة و لأجل هذا قال أنا و علي كهاتين لأنه بدر الأسماء و أول من تسمى فمن عرف الإشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة ألم تسمع إلى إشارات الإسم إلى مولاه تصريحاً بغير تلويح حيث يقول إنك كاشف الهم عني و أنت مفرج كربتي أنت قاضي ديني أنت منجز وعدي فيكشف عن اسمه الظاهر بين خلقه فيقول أنت على إشارة منه إلى مولاي فكانت الإشارة إلى بابه أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليقصد إلى الباب" فلما تحقق في غياهب تلك الكلمات إثبات النبوة الخاصة على مقام ظهور الآيات في ملكوت الأسماء و الصفات لأذكر أدلة في مقام الشريعة ليعرف كل من شاء أن يعرف حكم تلك الإشارات بتلك الأخبار النازلة من شمس العظمة و الجلال "عن أبي عبدالله - عليه السلام قال قال الله تبارك و تعالى يا محمد إني خلقتك و عليا نورا واحد يعني روحا بلا بدن قبل أن أخلق سمواتي و أرضي و عرشي و بحري و لم تزل تهللي و تمجدني ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجدني و تقدسني و تهللي ثم قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين فصارت أربعة محمد واحد و علي واحد و الحسن و الحسين ثنتين و فاطمة ثم خلق الله من نور ابتدأها روحا بلا بدن ثم سبحنا سبحانه يمينه فأضاء نوره فينا" "و روي عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول

ص ١١٧

أوحى الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه وآله يا محمد إني خلقتك ولم تك شيئاً و نفخت فيك من روحي كرامة مني أكرمتك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقي جميعاً ومن أطاعك فقد أطاعني ومن عصاك فقد عصاني وأوجبت ذلك في علي عليه السلام وفي نسله ممن اختصته منهم لنفسي " وروى بسند صحيح عن أبي جعفر عليه السلام وقال إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً لوحده حتى خلق محمد صلى الله عليه وآله وعلياً وفاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله ثم قال يا محمد صلى الله عليه وآله هذه الديانة التي من تقدمها دق ومن تخلف عنها محق ومن لزمها لحق خذها إليك يا محمد " وروي صحيحاً عن أبي عبد الله عليه السلام قال رسول الله قال إني أول مؤمن بربي وأول من أجاب حين أخذ الله سبحانه ميثاق النبيين «وأشهدهم على أنفسهم ألاست بربكم قالوا بلى» فكنت أول نبي قال "بلى" فسبقهم بالإقرار بالله" وروى جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال يا جابر إن الله أول ما خلق خلق محمداً و عترته الهداة المهتدين فكانوا أشباح نور بين يدي الله قلت وما الأشباح فقال ظل النور أبدان نورانية بلا أرواح وكان مؤيداً بروح واحدة وهي روح القدس فيه كان يعبد الله و عترته ولذلك خلقهم حلماً و علماء **بررة** أصفياء يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل ويصلون الصلاة و يحجون ويصومون" ولما كان الظاهر في كل العوالم طبق الباطن والسر نفس العلانية ليشهد العارف

ص ١١٨

بظهورات المبادي في مقام بيان تلك الأخبار ظهور الأدلة العقلية التي ذكرتها بدليل الحكمة في مقام الجوهريات والماديات والعرضيات والشبهيات وما علم الله جل شأنه وراء تلك الإشارات إنه هو الولي في المبدء والإياب وإن ما أشرت بدلائل الحكمة في تلك المقامات فهو من أسرار أهل الفضل والعدل في ملكوت الأسماء والصفات وان الأدلة التي يعرف أهل الموعظة والمجادلة بالتي هي أحسن هي من سبيل الحدود و ان طرق الإستدلال تختلف باختلاف المقامات فبكل

دليل يحتج المحتج بإثبات نبوة أحد من الأنبياء فبذلك الدليل ثبتت نبوة محمد صلى الله عليه و آله لأن دلائل الناس لم يخل من أمرين فإنه إن كان الدليل في مقام الأنفس فهو ظهورات في مقامات النفوس من الأمارات التي يبلغ العبد إلى مقام الاطمينان و السكون و إن كان في مقام الآفاق فهو من ظهور المعجزات التي ملأت شرق الأرض و غربها تثبت النبوة و ليس دليل أعظم لنبوة محمد صلى الله عليه و آله مثل القرآن فإن به يثبت نبوته الخاصة و العامة في كل مقامات الظهور من الغيب و الشهود و ان اليوم معجزة القرآن ظاهرة لأن الحروف التي قد جعل الله في يدي الكل و لم تخل من ثمانية و عشرين حرفا لو اجتمع الكل على أن يركبوا كلمات بمثل حديث منه لن يقدروا و لو كان الكل على البعض ظهيرا فليس أمر سهل بل إن ذلك أعظم من كل معجزاته التي ظهرت من ساحة عزة قدسه و إن اليوم يثبت بوجود القرآن للنبوة الخاصة للطلعة الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس البداية بالبداية ثم ما غربت شمس النهاية بالنهاية بل إن الناظر إلى مقامات الشهود لو أراد أن يستدل بكل حرف من القرآن لنبوته الخاصة لكل الموجودات ليقدر

ص ١١٩

لأن الله قد نزل القرآن بشأن لن يقدر أحد بمثله و ان المراد بالمثل هو القوة الإلهية و القدرة الربانية و الكلمات القدوسية و المعاني اللطيفة التي بها يعجز كل من في السموات و الارض و إن المراد لو كان بظاهر صور الحروف فلا شك أن الأعراب قد أتوا بكلمات مركبة و لم يقبل منهم رسول الله صلى الله عليه و آله كما قال أحد منهم حين نزلت آية "«اقتربت الساعة و انشق القمر» دنت الساعة و انشق القمر فقال رسول الله صلى الله عليه و آله فض الله فمك" و إن ذلك دليل على أنه لن يأت بمثله لأن شرط المثلية يتحقق في مقام كان من كل جهاته مثلا لأن الحكيم لو أمر بإتيان المثل للاحظ كل مقاماته من مقامات تجريده إلى غاية مراتب تكثيره و انه جل شأنه لما علم أن الخلق لن يقدروا أن يقاوموا في مقام الإتيان بجميع مراتبه التي قد أحاط علمه احتج بهم في كتابه بالصور الظاهرية التي كان أنزل مراتبه في كتابه و انهم على ذلك لن يقدروا أن يأتوا بمثله حديثا لأن أصل المثلية قد يتحقق في مقام كان صادقا و ناطقا من مبادي العلل و إن لم يك صادقا فإن إتيانه كان

مكذبه لأن الحجة تثبت في شأن كان إتيانها من الله وإن لم يك من عنده فلم يجر عليها حكم فلما ثبت أنها كانت من عند الله فلم يظهر فيها العجز وخلاف القواعد الإلهية لأن الله هو حي قادر فمن ينطق من عنده لا يعجزه أحد ولا يقدر أحد أن يأتي بمثله فبذلك ثبتت حجية القرآن على كل مراتب الوجود من الجن والإنس وإن الكل لو اجتمعوا أن يأتوا بمثل ألف من القرآن لن يقدرُوا ولن يأتوا ولو كان الكل على البعض ظهيرا لأن الله لما نزل ذلك الألف قد أعطاه هيمنة ظهوره على كل ما دق وجل وإن الإشارات تحجب العبد عن

ص ١٢٠

التقرب إلى ساحة القدس والصفات وإلا فكل ظهورات مبادي الفعل وظهورات الإنفعال المذكورة تحت ذلك الألف من القرآن وإن الصور لما كانت متشاكلة لم يقدر أن يعرف العبد صورة الألف الذي من عند الله عن صورة ألف الخلق فسبحان الله ما أعظم شأن كتابه وما أجل ظهور آياته تجري فيها مظاهر تنزيهه كأنها هي شيء ليس بمثله شيء في ملكه ولا يعادله شيء في حقيقة سيره ولذا فرض في الشريعة سر الحقيقة بان لا يمس أحد ذلك الألف من القرآن إلا بالطهارة وإن الخلق لو نظروا ليشاهدوا بالواقع في عظمة حرف من القرآن كل ظهورات الإمكان بحسبه وإن الإمام عليه السلام أو من أيد بفضل الله لو أراد أن يخرج كل الدين من معنى حرف الألف ليقدر بذلك لأن فيض الله لا غاية له فكما أن لمعناه معنى في كتاب الله فكذلك الحكم يجري في معنى ذلك المعنى إلى ما لانهاية لها بها وإن الحكم لكل حرف من القرآن كان من عند الله بمثل ما أرشحت في ذكر الألف منه بل لو كان كل البحر مدادا لحرف منه لتفنى البحور قبل أن يبلغ معناه إلى حد في الإنشاء بل يجري فيه قول الرحمن « ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين » ولذا قال علي عليه السلام في مقام الإفتخار "أنا النقطة تحت الباء" ومنه خرجت الموجودات إلى رتبة العيان فإن اليوم ثبت النبوة الخاصة بذلك الكتاب لأن الأثر يدل على مؤثره فكما أن النبي صلى الله عليه وآله هو حامل الفيض الكلي الذي انقطعت الأسماء دونه واطمحل الآثار عن قربه فكذلك الحكم لكتابه

لأنه متفرد في عالم الحروف والمعاني عن الأشياء والأمثال وله هيمنة على كل الأسماء والصفات وان الذي أراد أن يحتج في النبوة الخاصة إن كان من طينة العليين وما دخل من قبل دين

ص ١٢١

الإسلام فإن سمع آية من القرآن ففي الحين ليؤمن به لأن من غير ذلك الكتاب لا يدعو بسره إلى ذلك الجنب وفي كل حرف منه مخزون آية قدرة من العزيز الغفار كأنها هي في مقام الظهور تلك الآية المباركة « لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيت خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون » وان اليوم كل من أراد أن يدخل في دين محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وولاية أوليائه المصطفين على بصيرة فحق عليه أن يدخل بعرفان القرآن بأنه آية حبيبه من الرحمن لن يقدر أن يأتي بمثله أحد من الإنسان ولو أن بالتواتر تثبت المعجزات والآيات الأنفسية والدلالات الآفاقية تثبت نبوته لكل من له راحة مسك من الإنصاف ولكن كل ذلك مبدء عرفانهم ينتهي إلى عرفان النفس وقبولها ولكن بالقرآن يثبت الفؤاد ويسكن الروح ويطمئن النفس وروح الجسم وله أثر في الموجود ما لا جعل الله لغيره وانه بالاجماع أعظم آيات الله في مقام المعاني والحروف ولا يعادله شيء من المعجزات الجسمية لأن ليس شيء في الوجود أشرف من الكلام ولذا قد جعل الله البيان بينه وبين أصفياه وكان دائما عند كل من يكون واسطة بين الحق والخلق ولذا إنه أعظم الآيات لأن في القرآن كل المعجزات ظاهرة لأنه لا بد أن يكون فيه كل رطب ويابس تحت رتبته ولكن في سائر المعجزات لم يجر حكم القرآن لعلو شأن البيان عن ما دونه في التبيان وإن بالله الاعتصام فيما جرى القلم في البيان وإن من الشئون الدالة على نبوته المطلقة هو آثار نفسه حيث أشار أبو جعفر عليه السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "كان في رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثة

ص ١٢٢

لم تكن في أحد غيره لم يكن له سواء وكان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه وكان لا يمر بحجر ولا بشجر إلا سجد له" وإن من دون كينونية المشية إذا نزلت في هذا العالم لا يمكن لها تلك الصفات وبكل واحد منها تثبت نبوته الكلية الأزلية وإنني أنا أشير إلى كلمة آخرها التي له يسجد كل شيء لأن مشيته وكل المشيئات إنما صنعه فلما ثبت أن رتبة الجماد التي كانت آخر مراتب الفيض تسجد لجنابه فدليل بأن فوق عالم الجسد كل له وإن ولايته في الأنفس كل الشؤون منها ساجدون لله وكذلك الحكم في الآفاق حيث أشار الإمام عليه السلام في قوله ويؤيد عليه قول الله في مقام باطن الظاهر «وان ما من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم» فلما دل النقل على وجود النبوة الخاصة طبقا على حكم العقل أشير بأدلة مكنونة التي لا يعلم كنهها إلا الله أو من شاء لما شاهدت عنايات جناب المستطاب لعل بذلك يعمل أحد في دين الله ويوصل ثوابه إلى الذي أمر بإنشاء ذلك الكتاب وهو إلى العقل الذي أراد أن يعرف حكم النبوة الخاصة ويؤمن بها فلا شك أنه وجه من آثار فيض تلك النبوة الكلية وإن ذرات الهواء لو أرادوا أن يطلعوا بحكم قمص الشمس لن يقدروا أن يعرفوا منها شيئا إلا بما تجلت لها بها بشعاعها في مقام إنيتها فإذا عرف الإنسان بنور العيان حكم ذلك البيان ليشهد أن عقل الكل لن يدركوا من نبوته صلى الله عليه وآله إلا بمثل ما تدرك ذرات التراب عند طلوع نور الشمس وكل ما عرف من ظهور قمص الشمس فهو في الحقيقة عرفان ذلك الشعاع الذي اتصل إنيتها في رتبته و لا يمكن لها دون

ص ١٢٣

ذلك في مقام فكذلك الحكم للعقول التي يريدون أن يعرفوا بالأدلة الآفاقية والأنفسية النبوة الخاصة للهيكل الأحمديّة والقمص الإلهية والطلعة الربانية والكينونية المتشعشة المتلامعة السرمديّة لأن دون ذلك لا يمكن في مقام العرفان وإن بالحقيقة الأولية لن يثبت عند أحد نبوته الخاصة إلا في رتبة نفسه وإن في مقامات ظهوراتها ولو كانت لها آية فيها ولكن الأمر هو الذي نزلت في غياهب تلك الإشارات وفصلت في مستسرات تلك العبارات لمن عرف الفصل عن الوصل في ملكوت

الأسماء والصفات ولما عرف العقل ذلك الحكم ليشهد في بين يدي الله وأوليائه بأن إثبات النبوة الخاصة للهيكلة المحمدية أعظم ذنب لا يعادله ذنب لأن الأمر الذي لا يمكن إثباته في الإمكان بحقيقة ما هو عليه من الأمر والحكم أجل وأعظم من أن تثبته بالعكوسات المنقطعة التي هي بذاتيتها دالة بالعجز وحاكية بالمنع ومدلة بالإقتران فسبحان الله ما أعظم حكم من أراد ذلك وإن لم أجد السبيل ولا أرى الدليل لعرفان ذلك القطب الجليل وإن الله وملائكته شهداء علي بأن كلما فصلت في آيات إثبات النبوة الخاصة والولاية المطلقة ما قصدت إلا العجز البحت عن ذكر الدليل والذل الصرف عن عرفان السبيل لأن دون ذلك لا يمكن في مقام من الخلق ومن ادعى إثبات النبوة الخاصة بحقيقتها التي هي عليها فقد احتمل الإفك في نفسه ويجري عليه أحكام حدود قابليته ولكن الآيات لما كانت في بعض الأنفس ألطف وأدق من غيرها فلذا قد فصلت بيان [الآيات] المحكمات مما يمكن في التبيان لذكر النبوة الخاصة بمثل حكاية الزجاج عن الخمر حيث قال الشاعر

"رق الزجاج ورق الخمر فتشابهها فتشاكل الأمر

ص ١٢٤

فكأنما خمر ولا قدح وكأنما قدح ولا خمر"

وقال أحد في مقامه

"صفاتك أسماء وذاتك جوهر بريء المعاني عن صفات الجواهر

يجل عن الأعراض والكيف والتمتى ويكبر عن تشبيهه بالعناصر"

وإن ذلك سر الأمر في بيان الواقع ولكن اليوم ما أعلم أحدا أن يثبت حكم تلك النبوة بمثل ما إنني فصلت في ذلك الكتاب لأن علمي بالإثبات هو التأييد من عند رب الأرباب ومن غيري لو سلك سبيل الحقيقة ما أجد إلا من شواهد الكتاب والسنة ونعم ما قيل

"وكل يدعي وصلا بليلا ولىلى لا تقر لهم بذاكا"

"إذا انبجست دموع من حدود تبين من بكى ممن تباكى"

ولكن الشرف في الحقيقة ليس في علم إثبات هذه المسئلة الغامضة بل الشرف هو الذي صدق الرسول صلى الله عليه وآله قائل حيث قال

"ألا كل شيء ما خلا الله باطل وكل نعيم لا محالة زائل"

وإن كل ما فصلت في تلك الإشارات من الدلائل المحكمة هو حظ أهل السبحات وإن حقيقة العلم بالنبوة الخاصة واثباتها فهو في شأن كان العلم نفس المعلوم والدليل نفس البطون لو لم يك كذلك لم يثبت فيض الأول بغيره وإن ذلك ليس من جهة العرفان بل إنه من جهة الحجب والأستار كما أشار الإمام عليه السلام في كلامه عز ذكره إلى أن قال "ولعلمه بأن الحكمة إظهار ما في الكيان إلى العيان ولو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانيه بعضها لبعض لكان خاطئا و الحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكون" وإن الأمر في الحقيقة هو من عرفان ذلك السبيل لا دونه لأنه لو أراد أحد أن يعرف الحمرة بالبياض أو الخضرة بالصفرة لن يعرفه بحقيقته لأن الشيء لم يعرفه بحقيقته بدون جهة نفسه و من أراد أن يعرف النبوة الخاصة بحقيقته فلم يقدر إلا بنفس النبي

ص ١٢٥

صلى الله عليه وآله حيث أشار الإمام عليه السلام عن ذلك المقام "اعرفوا الله بالله و النبي بالنبوة" وإن ذلك لهو السرفي الواقع لأن للعرفان ربتان كما ثبت عند رجال الأعراف فإن كان من جهة عرفان الذات بنفس الذات فهو العرفان على جهة الحقيقة والكمال كما أشار إليه الإمام عليه السلام في أكثر مقامات العرفان فمنها ما قال علي عليه السلام في دعاء الصباح "يا من دل على ذاته بذاته" ومنها ما قال علي بن الحسين عليه السلام في دعائه لأبي حمزة الثمالي "بك عرفتك وأنت دللتني



عليك ودعوتني إليك ولولا أنت لم أدر ما أنت" ومنها ما قال جل ذكره بما نزل في الإنجيل "اعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء وباطنك أنا" والعرفان على جهة الدلالة بأن الأثر يدل على مؤثره وإن ذلك أدنى مقامات العرفان بل لا يقبل الله من أهل البيان ذلك العرفان لما عرفهم من قول أمناؤه بأن الله أجل من أن يعرف بخلقه بل خلقه يعرف به فلما تحقق عرفان الشيء بذاته في مقام أول التجلي فكذلك الحكم في ظهورات هذا المتجلي فلا يمكن لأحد أن يثبت النبوة الخاصة لمحمد صلى الله عليه وآله على سبيل الحقيقة بآيات الأنفس والآفاق لأن ما دون ذات حامل النبوة الخاصة أثر بالنسبة إلى ذلك المقام ولا يثبت حقيقة عرفان الشيء بآثار ظهوراته بل من أراد أن يثبت النبوة الخاصة لحضرته فحق عليه بأن لا يجعل الدليل له دون نفسه ولا السبيل إليه دون ذاته لأن الأشياء منقطعة عنه لعلو بهاء جلاله في ملك الله وإن الآثار بأسرها ممتنعة عن عرفان حضرته لعلو سناء سنائه في دين الله فسبحان الله ما أعلى شأن نبي الله في الإمكان وما أعظم ثناء رسول الله

ص ١٢٦

في الأكوان وإنه المتفرد عن التشابه والتماثل في عوالم الأعيان

"يا جوهرًا قام الوجود به والخلق بعدك كلهم عرض"

فلما تحقق في مقام عرفان الذات بأنه بما يمكن في الإمكان لا يمكن إلا بذاته لذاته فكذلك الحكم يجري في نقطة وجود فيض الأول الكلي الذي هو الذكر الأول والأزلي الظاهر له به ولما يجب في الحكمة أن يكون تنزل الذكر الأول إلى مقام التراب بمثل ظهور البدء له به فيثبت أن غير ذات حامل النبوة الكلية لم يقدر أن يظهر في عالم الجسد إلا بهيكل بدئه الذي كل لله به ساجدون فمن ذلك البيان يعرف الإنسان أن غير نقطة البيان لم يتصل في مقام التبيان أنا أول من أجاب في الدر لأن من دونه لا يقدر بذلك الكلام فكما أن ذاته يعرف ذاته فكذلك الحكم في نبوته فإنها تعرف نبوتها لادونها ومن أراد أن يثبتها بدليل سواها فقد حجب عن مطالعة مقامات عرفان الذوات وظهورات الصفات وكان ثبوته بالدليل هو النفي المحض لأن لو أثبت نبوته صلى الله عليه وآله بشيء دون

ذاته لم يثبت في الحقيقة إلا وجود ذلك الشيء الذي دونه لأنفس النبوة التي هي المراد في مقام جريان المداد وإن ذلك السبيل لإثبات النبوة الكلية أعظم من كل الدلائل والبراهين لأن غيره هو مقام الشبهات والعرضيات التي يسكن العبد في مقام الموعظة الحسنة والمجادلة والتي هي أحسن في مقام الطلب وأما بدليل الحكمة التي هي حقيقة الدليل للسالك في صراط الجليل ممتنع بغير ذلك السبيل وانه مع عظم مقامه وكبر شأنه وعلو بهائه الذي أعظم من كل ظهورات الدلائل أخف من كل الدلائل لأن كلما زادت الكثرة غلظت الحجب وكلما رقت الحجب لطف المقام ولذا إن دليل الحكمة

ص ١٢٧

مع منتهى لطافته بعيد عن الأنظار وصعب على الأفكار والعرفان به ولذا نطق الحديث بحكمه "إن أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان" فلما تحقق بدليل الحكمة النبوة الخاصة لمن له مشعر الفؤاد وسر الحقيقة فأشير بذلك الدليل إلى مراتب الولاية وإثباتها لما اقترن الله حكمها بالنبوة وهو أن الذكر الأول لا يمكن تنزله بالظهور في عالم الغيب إلا بمقامات سبعة لأن الشيء له جهة رب وجهة نفس وإذا ثبت الجهات تثبت حكم الربط وبه يثبت الثلاثة فلما تنزلت الثلاثة صارت أربعة ولذا جعل الله عدة مقامات الفعل سبعة إذ دونها لا يمكن في الإبداع وانه العدد التام الكامل الذي ليس في الأعداد عند أهل الحقيقة أكمل منها وإن تلك المراتب لما ظهرت في عالم الغيب تحققت نفوس الأئمة عليهم السلام وإن عدتها هي السبعة وهو محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وجعفر وموسى صلوات الله عليهم وإن تلك السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى مقام الشهادة ظهرت أربعة عشر نفساً لأن شهادة تلك الأسماء في مراتب الأجساد والألفاظ هو علي ومحمد وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد صلوات الله عليهم وإنهم الدالون على الله في كل عالم بالدلالة التي لا يمكن في الإمكان أعلى منها بأنه لا إله إلا هو حق في أزل الآزال وانه هو خلو من العباد وان العباد خلو منه وليس بينهما ربط ولا بينونة عزلة وإن نسبته كان بكل الذرات قبل وجودها وبعد وجودها سواء ولا يعلم أحد

كيف هو إلا نفسه سبحانه وتعالى عما يشركون فلما ثبت أن في مبادئ العلل لا يمكن ظهور الذكر الأول إلا في قصبات أربعة عشر فيثبت بعلم ذلك المقام ولاية

ص ١٢٨

أئمة الدين بأنفسهم بدليل الحكمة وبظهوراتهم بدليل الموعظة وبأسمائهم بدليل المجادلة بالتي هي أحسن وإن الناظر إلى مقام الذات والساكن في ملكوت الأسماء والصفات لو شاهد ظهورات الولاية الكلية ليقدر أن يثبت بكل شأن ينسب إليهم ولايتهم المطلقة على كل الموجودات لأن بكل دليل يثبت توحيد الذات تثبت النبوة المطلقة لمحمد صلى الله عليه وآله والولاية الكلية لأوصيائه صلوات الله عليهم لأن أركان التوحيد هو أحرف لا يدل في شأن إلا على الله ولذا كان آية الأحدية في الظهور والإمكان نفس آية النبوة في الظهور التكويني وكذلك الحكم في آيات الولاية التي هي نفس آية النبوة في مقامات البطون والظهور وإذا جرى القلم بذكر أركان التوحيد لأشير بإثبات [رتبة] الشيعة لمن حمل ذلك الحرف الرابع لأن الشيء في عالم المبادي والعلل لم يخلق إلا بالعلة الفاعلية التي هي مقام إبداع الذات كل ما أراد لا من شيء لظهور توحيده ثم بالعلة المادية التي هي مقام النبوة الكلية لظهور حكم رسوله ثم بالعلة الصورية لظهور ولاية ثلاثة عشر نفسا الذين هم [القصبات] الكلية في أجمة الجبروت بأنهم أولياء الله وأوصياء رسوله صلى الله عليه وآله ثم بالعلة الغائية التي هي الثمرة في تلك الظهورات والغاية في تلك الشؤون لظهور حامل [الحرف] الرابع الذي جعله الله في مقام نور ولاية المطلقة الكلية العامة وإن بدليل العقل يجب في الحكمة أن مقام العلة الغائية هو الرتبة [الرابعة] في مقام النزول ولذا أشار الصادق عليه السلام في حديث ذكر الإسم حيث قال عز ذكره "إن الله تبارك

ص ١٢٩

وتعالى خلق إسماء [بالحروف] غير متصوت وباللفظ غير منطوق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعده عن الحدود محجوب عنه حس كل متوهم

مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة أسماء الفاقة الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسمًا فعلا منسوبًا إليها هو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشئ البديع الرفيع الجليل الكريم الرزاق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتى تتم ثلاثة مائة و ستين إسمًا فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب الإسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى » و ان الأركان الثلاثة التي ظهرت في الكون هو الإقرار بالتوحيد و النبوة و الولاية و حجب الركن المخزون و نور الغيوب لعدم تحمل الخلق و انه ظاهر أظهر من كل شيء مع الثلاثة في الظهور محجوب و كان باطن الأمر في مقام نفسه و له يوم إذا شاء الله ليظهره و هو الإسم الذي

ص ١٣٠

لما أظهره القائم عليه السلام أعرض النقباء عن ساحة قربه ثم لما لم يروا **المفر** فيرجعون إليه و يؤمنون به بحكم ذلك الإسم و هو الإسم الأعظم و السر الأقدم و الرمز المنمنم الذي لا يتم عمل أحد إلا بعرفانه و الأخذ عن جنبه لذا لما [سأل] أحد من النصارى عن الإسم الأعظم عن [مولانا] الكاظم عليه السلام " قال أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت فتبين في الأرض منها أربعة و بقي في الهواء منها أربعة على من نزلت تلك الأربعة التي في الهواء و من يفسرها قال ذلك قائمنا فينزله الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب فأخبرني عن الإثنين من تلك الأربعة الأحرف التي في الأرض ما هي قال أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا إله إلا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله صلى الله عليه و آله مخلصا و الثالثة نحن

أهل البيت والرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول الله صلى الله عليه وآله ورسول الله من الله بسبب" وان بكل دليل يثبت الأركان الثلاثة فيثبت ذلك الركن في ذلك الحرف فإن كان الدليل هو الحكمة فسيبيل عرفانه هو نفسه لا سواه وإن كان غيره لم يقدر أحد أن يدعي مقامه كما ثبت في ميزان النبوة وإن في مقام الأثر فلا بد أن يكون حامل [الآثار] الثلاثة من بساطة التوحيد في مقام التجريد وآيات شأن النبوة في مقام التوحيد ودلالات آثار الولاية في مقام التحميد ولذا فرض لمن ادعى ذلك المقام بأن يظهر من تلك الآثار بشأن لن يقدر أحد غيره فإذا شاء بشأن كلمة الحجية لا يعجزه شيء فينطق ويكتب كما شاء بما شاء بلا سكون قلم ولا تفكر في شأن الآيات ولا أخذ صور من حروف

ص ١٣١

القرآن لأن به يثبت سر الأحادية في النبوة ولا يمكن أن [تتحقق] هذه القدرة إلا في العلة الثانوية التي هي حاكية عن العلة الأولى والعلة الرابعة لظهور الكلمة الجامعة وإن الذي يقول فيه ما يتوهم ظنه فيرجع القول في حكم الكتاب بمثله الحرف بالحرف وإذا شاء بشأن هو شأن المناجات في الخطب آثار تجلي الولاية فيقدر بشأن لم يسبقه أحد في الإظهار ولا يقاومه أحد من أولي الأفكار والأبصار حيث قد ثبت ميزان آثار الولاية في المناجات والخطب لمن عرف مواقع الحكم في مقام الدلالات وإذا شاء بعد تلك الآثار لظهور يقينه في حكم الله ليقدر أن يقوم بين يدي الله ويقول ما ورد في الشريعة من أحكام المباهلة كما وقعت بين يدي الله جل ذكره وإن لعرفان المقام شئون لا يحصيها أحد إلا الله وليس كلما يعلم العبد يقدر أن يقول ولولا التكليف في السر والخوف مما قال علي بن الحسين عليهما السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "

ورب جوهر علم لو أبوح به لقليل لي أنت ممن يعبد الوثنا"

لأظهرت سر الواقع في ذلك المقام ولكن أشير بمقامه في الحديث الذي نزل في مقام المعرفة عن الجابر حيث قال عز ذكره في حديث طويل إلى أن قال "يا جابر أو تدري ما المعرفة المعرفة إثبات التوحيد أولاً ثم معرفة المعاني ثانياً ثم معرفة الأبواب ثالثاً ثم معرفة الإمام رابعاً ثم معرفة الأركان

خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عز وجل «لو كان البحر ممدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله ممدادا» الحديث فمن عرف الإشارات استغني عن العبارات ومن عرف مواقع الصفة في تلك الدلالات

ص ١٣٢

بلغ قرار المعرفة في غياهب تلك المقامات وان إلى الله [ترجع] الأحكام في ملكوت الأسماء و الصفات وأستغفر الله ربي عما يحصي الكتاب إنه هو التواب ذو الجود والإحسان في المبدع و المآب وإلى ذلك المقام قد أخذت القلم من الجريان وأسئل الله العفو فيما نزلت من الكيان إلى العيان وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## رسالة اعتقاديته خطاب به منوچهرخان

ص ١٣٣

الحمد لله الذي يهدي من يشاء ويضل من يشاء واليه كل الخلق يرجعون وان الصلوة علي محمد رسول الله واوصياء الذين قد جعلهم الله ائمة الدين واركان اهل اليقين ونزل الله حكمهم في القرآن حيث قال عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون والسلام علي الذين اتبعوهم في كل شان والذين هم بهم مومنون وان النعمة معدة للذين يعرضون عنهم بعد ما هم به يؤمنون. وبعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرت العالي بعض الكلمات التي ينبغي في ذلك المقام ان اذكرها في ذلك الكتاب فابتدأت بذكر تلك الكلمات لثلا يظن احد في نفسي دون الحق وان ذكر بعد علمه بما انا ذا ذكرته في ذلك الكتاب ليكون حكمه مشهودا عند الله واولي العلم من خلقه وان الان فلا شك ان الدين لم يتغير ولا يتبدل وان اعتقادي في احكام الدين هو الذي انا ذا اكتبه الان في ذلك الكتاب وكفي بالله ومن عنده حكم الانصاف علي شهيدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته بذاته بانه الفرد لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان لم يك شيء في شان معه وانه المتقدس عن المثل والمتعالي عن الشبه ولا له وصف دون

ص ١٣٤

ذاته ولا اسم دون كينونية وكل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه و ذكره الذاكرون في اسماء ذاته فهو مردود الي انفسهم وهو الاجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده بل خلق الاسماء و الصفات ليعبده كل الموجودات بها وينزهوه عنها وهي صفات مخلوقه واسماء حادثه خلقها الله لمكنسة القلوب والاوهام وانه كما هو عليه في عز الهوية وجلال الصمدانية لن يعرفه الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون و اشهد لمحمد رسول الله صلى الله عليه وآله بان الله قد انتجبه من بحبوحه القدم علي مقام تجليه وجعله مقام نفسه في الاداء والقضاء اذا انه لن يدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير و اشهد لاوصياء محمد صلى الله عليه وآله وفاطمه صلوات الله عليها

بما شهد لهم في علم الغيب بانهم اركان التوحيد و ظهورات التقديس و علامات التفريد و دلالات التمجيد و انهم عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون و اشهد ان من اعتقد في حقهم دون العبودية المحضة لله سبحانه او جعل فضل احد منهم مثل رسول الله فقد سلك مسلك الخطاء و كان من الظالمين و اشهد اني عبد آمنت بالله و آياته و اتبعت حكم القرآن و ما اردت في شان الا حكم الله الخالص و ان الذين يفترون علي بما اتبعت اهوائهم فليسوا مني و انا منهم بري و لقد حدثت الناس بما اكرمني الله من العلم فمن شكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله لغني عن العالمين و مما كان بعض ان يظنون في ذلك العلم دون ما اراد الله في الكتاب لا ذكر رشحا من مقاماته و دليلا من اهل ذلك الفن

ص ١٣٥

عليه ليتبين الحق عن الباطل و يكون الكل بذلك من الشاكرين و لقد اكرمني الله في مقام العلم شئونات اربعة فمنها شان العلم حيث يدل عليه ما فصلت في ذكر النبوة الخاصة و من اراد ميزان الفصاحة في ذلك المقام فليمتحن العلماء ممن هو مسلم في ذلك الفن حتي يتبين لهم ما يدعون منها شان المناجات حيث يجري بفضل الله و منه من قلبي من ستة ساعات الف بيت من المناجات التي دالة علي عرفان مقامات التوحيد التي لا يقدر احد ان يدركها بحقيقتها الا من كشف سبحان الجلال من غير اشارته و ان ذلك لهو الكفاية لمن له قلب و دراية كما ذكر جامع البحار رحمة الله عليه بان الصحيفة السجادية تكفي في الفصاحة لمن اراد ان يفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله عليهم و يصدق بما قدر الله لهم حيث قال اكثر العلماء انها زبور آل محمد صلى الله عليه و آله و ان ذلك في الحقيقة امر صعب و ان الي الان قد كتبت كتبا كثيرة و لاعلم ان غيري لو اراد بحقيقته الفطرة ان يكتب مناجات واحدة لم يقدر و كفي بذلك لي فضلا من عند الله و كفي بالله و كيلا و منها شان الخطب حيث يجري من قلبي كلمات عالية التي يشتهبها علي الذين لا يطلعون بحقيقة الامر انها من خطب اهل البلاغة و من اراد ان يطلع بحقيقته خطبه من ظاهرها و باطنها فليرجع الي العلماء فان بذلك يكشف قناع المطلب عن الذي يتكلم بالفطرة الواقعية بالذي لا يقدر ان ينشأ خطبة بدون



نظرو ففكر وان الي الله يرجع الاحكام في المبدء والاياب و منها شان اهل الفصاحة في الكلمات  
العالية التي لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل حديث منها لن يستطيعوا ولن يقدروها ولو كان الكل  
ص ١٣٦

علي البعض ظهيرا و ان من ذلك الشان ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظله و اذا اراد  
بحقيقه البيان فاذا يلاحظ كتاب العدل فانه يميز ميزان البيان عند جميع مراتب التبيان و ان بمثلي  
لو استشهد بمن صدق تلك المقامات لا ينبغي لان الذي يبلغ الي مقام باثر نفس فكيف يقدر ان  
يعرف بحقيقتها ولكن للمشتبهين من دون اهل الانصاف اذكر اربعة كتب التي كل واحد منها نزل  
من عند ذي فن من العلوم التي لا يقدر علي ردها بعض الناس و ان بعد تلك الظهورات من دون  
علم يحصل من عند الناس لو ينصف احد بحقيقة الانصاف ليشهد ان شان من تلك الشؤون يرفع  
التعارض و الاختلافات بين العلماء و يرجع الكل الي حكم واحد و ان بعد علم الكل بتلك  
الشؤون لو اراد احد من العلماء ان يباهل معي لاحقاق الحق و ابطال الباطل بما نزل في الحديث  
من شمس العظمة و الجلال فانني انا احب لاطهار يقيني في دين الله و كفي بالله علي شهيدا و من  
يقدر من العلماء على ان ياتي بحديث لنقض تلك النعمة فعليه فرض بان ياتي به بالفطرة و القوة او  
ان يعترف بعجزه و نعمة ربه و من اتطلع و لم يات للبين و قال حرفا في حقي دون حكم القرآن او  
لم يقيم في مقام المباهلة فعلي الله حكمه و ليس لاحد بعد تلك الاشارات حجة علي فمن شاء ان  
يقبل و من شاء ان يعرض و اني قد اتمت ذكر النعمة لئلا يقول احد في حقي ما اتبع هواه و يبلغ  
احد حكمها باذن حضرة العالي الي العلماء و كفي بالله علي شهيدا. انتهى

## جواب سؤال حضرت والى

معنى حديث اعلمنى اخى رسول الله..

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٣٧

الحمد لله الذى الهم من فى السموات و الارض حكمه لثلا يحتجب احد عن ظهور نور طلعتة الذى قد اودع فى مقامات الامر و غايات الخلق و يراه كل شيء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزيز المتعال و الحمد لله الذى خلق المشية قبل كل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آيات وحدانيته فى مقامات التوحيد ليعرفن الكل بما تجلي لهم بهم فى كينونيات ذواتهم و ذاتيات حقايقهم بانه الفرد الاحد القيوم الذى لم يزل كان بلا وجود شيء فى الامكان و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان من دون ذكر شيء فى العيان اذ ذاتيته لهي الذاتية السازجيه التي انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قيوميته و كل من عرفه بعرفان شيء سواه فقد اشرك معه شيئا و اتخذ بغير حق الها لانه كما هو عليه فى عز الهوية و جلال الاحديه لا نعت له دون حضرته و لا وصف له دون كينونيته و لا له مثال فى الاشياء و لا لجنابه ذكر فى الانشاء و كل ما يعرف الابداع هو كان حد نفسه و كل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله فى رتبة فسبحانه و تعالى

ص ١٣٨

لا يعلم كيف هو و لا كيف يبدع ما يشاء الا هو سبحانه تعالى عما يصفون. و بعد لما سئل جناب والى الاحباب الي غاية ما يتمناه من امر مبدئه الى يوم المآب عن معنى الحديث الذى نقل بنفسه عن علي (ع) حيث قال عز ذكره علمنى اخى رسول الله علم ما كان و علمته علم ما كان و اننى انا ما رايت ذلك الحديث فى الكتب المشهور و لكن لما كان معناه طبق الواقع لا شك انه لهو الحق عند الله و انى لما وعدت اجابته لاستعين عن الله فى الحين لبيان ما اراد الله ان يظهر من خفيات بواطن آثاره من الكيان الي العيان و هو ان الله قد ابدع المشية قبل كل شيء و جعل العله حين الوجود

نفسها لا شيئاً دونها لانها هي الذكر الاول الذي قال الامام مخاطباً ليونس اتعرف ما المشيه قال لا فقال هي الذكر الاول وان الله بلطيف حكمته وعظيم صنعه قد جعل فيها آية ظهور قيوميتة لتدل في كل شان علي وحدته وان لها جهات سبعة التي لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيء الا بها وهي رتبة المشية التي نعبر في آية اعلي مشعرها بالذكر الاول الذي لا يذكر معه سواء ولا يدل في شان الا علي موجدته الذي تجلي له به وجعله آية لظهور قيوميته ومراه لحكاية طلعة صمدانيتة وهندسة لظهور سلطنته وهي آية ما جعل الله لها بدء الظهور ودائميته فيضه ولا لها ختما الا في نفسها لم يزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في كل مراتب الغيب والشهود ولا نفاذ لها وهي الولاية التي دلت علي احديه الذات وان الله جعل ظاهرها عين باطنها واولها عين آخرها وسرها عين علانيتها وليس لها مثل لان كان

ص ١٣٩

ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه وتعالى ما اعظم قدرته وما اكبر احسانه لن تعرف احد كلمته في الذكر الاول الا هو وان كلمة الاسماء سمه لظهور انيتة هذه الرتبة وليس لها في الحقيقة ذكر شيء سواها لان ما سواها لو ذكر قبلها او تذكر في رتبها لم يك من شان تلك الجهة وكل ما ذكر الذاكرون في وصف تلك الجهة لم يك وصفها الا بظهورها في رتبة ذلك الشيء وان ذلك مشهود عند من عرف مواقع الامر واطلع بغايات الختم وشهد سر الازلية في رتبه العبد وليس وراء هذه الرتبة غاية في الامكان ولا قبلها ذكر الله يعلم حكمها لا دونه سبحانه وتعالى عما يصفون فلما ثبت ذكر جهة اعلى المشيه اشير بذكر جهه انيتها التي هي سميت بالاراده وهي مقام الذكر الثاني الذي فيه تظهر جهه ذكر الخلق بحدود الابداعية لا دونها وان في تلك الجهة يذكر نفس الرتبة الاولي، الاولي التي هي مقام علي في عالم الظهور كما اشار اليه عز ذكره في آية المباهلة وانفسنا وانفسكم حيث قد ثبت بالاجماع عند الفريقين ان المراد بالنفس هو علي لا دونه وان بذلك المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الكثرات واللانهايات وان بوجود الاراده يوجد كل ما يكون في الامكان ولذا اشار الحق عن الفيض المطلق بقوله عن

تعليم رسول الله علم ما كان لانه لم يك شيء سواها وعلي ذلك الشأن يجب في الحكمه ان يكون علي معلم رتبة المشية علم ما يكون لان من قبل ذكره لم يك يكون حتي انه علم به فلما ثبت ذكر ص ١٤٠

الاراده تحقق امكان كل الموجودات و لذا يعلم رسول الله بعلم ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لان العلم في الحقيقه كما هو الحق نفس المعلوم كما اشار الصادق في حديث المفضل ان العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام الفعل ومتي لم يكن كليات الحكمة تامة في ظهورها وتامة في بطونها لم يكن الحكمه تامة من الحكيم ولو كان قادرا و ان ذلك لهو السرف في اصل الوجود ونقطة الوجود الذي لايمكن ان يفسر احد ذلك الحديث اعلي منه لان في المكان لا يبلغ دون ذلك البيان ولكن الامر عند رجال الاعراف صعب علي غاية الامتناع وما اعلم اليوم احد ان يقدر ان يطلع بحقيقه ذلك البيان الا من شاء الله فاسئل الله ان يلهم من اراد عرفانه بحقيقه البيان في كل مراتب التبيان من الاكوان والاعيان وان بعد ذلك البيان لايعظم في نظر معني الحديث ومن سبل الحدود لان تحب تلك الرتبة لو فسر الحديث يقع الاشكال في اكثر مقامات الامثال وان بعد ذكر الاراده قد جعل الله لها جهات خمس فمناها رتبة القدر لهندسة الجوهريات والماديات والكينوينات والنفسانيات والانيات والعرضيات والشبقيات بعدة علل المبادي في اصل الفعل وان في ذلك المقام تظهر الكثرات وتميز السبقيات عن الشبقيات والذوات عن الصفات ويشقي من يشقي في هذه الرتبة بقبول اختيارها وليسعد من يسعد في هذه الرتبة بما فضل الله عليها من جهة اختيارها وهي بطن الامكان وعمق الاكبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه والسعيد سعيد في بطن امة

ص ١٤١

وان علة ذلك الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختيار لان الشيء لم يوجد في عالم الا باختيار نفسه وان في الرتبة الاولي ولو وجد مختارا ولكن لا يحصي الا اللطيف الخبير وكذلك

الحكم في الرتبة الثانية لان جهة قبول الخير والشر هي جهة الثالثة التي تظهر بعد اقتران الامرين و ان ذلك بحكم العيان وسر الامكان لم يظهر الا مقام القدر وشكل المثلث ولذا قالت النصراني ثالث ثلثة واخذت شكل الصليب في الرتبة التثليث وحل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشية في الناسوت التي هي مقام ذكر الكثرة تعالي الله عما يقول الظالمون في احكام قدرته علوا كبيرا وان ما ذكرت في غياهب تلك الاشارات هو بيان حقيقة سر الامكان في ملكوت الاسماء والصفات وان علي سبيل الظاهر لذلك الحديث معاني كلية التي بمعرفتها تكشف الحجب عن مقامات العبد و يبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله ليس في علم الرسوم ولا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذكر الذي هو شرف الانسان سر الربانية و ظهور نور صمدانيه الذي قد احاط كل جهات العبد وبه يوصله الي ذروة العدل كما اشار علي في خطابه بان العلماء يتفاضلون في معرفة ما ليس بظاهرو ولا مضر وان علم ما كان وما يكون هو شان من ذلك المقام و من اراد لذت قرب ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر كليات آيات الصفات فعليه فرض كشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات وان بعد العلم بتلك المقامات يعرف الانسان ان لعلم محمد وآل الله درجات في الامكان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من اولي الالباب

ص ١٤٢

الا من شاء الله انه هو الولي في المبدء والاياب وان كل ما ابداع الله سبحانه ويبدع من بعد حاضر عند رسول الله لحضوره في بين يدي الله لان الله لم يزل كان علمه ذاته و ليس معلوم معه في رتبة ازليته بل هو عالم بكل شيء من الكليات والجزئيات قبل وجودها كما هو عالم بعد وجودها ولا يعلم كيف ذلك الا هو وان القول باختلاف مفهوم الحيات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه كما هو حي في وجوده ولا يحتاج في الحيات بوجود شيء سواه فكذلك انه كان عالم بكل الذرات ولا يحتاج بوجود المعلوم في رتبته وان كل الكثرات كانت حاضرة في ملكه واحاط علم محمد بكلها لما علمه الله من فضله انه هو القديم المتعال وان الله قد جعل محمدا و اوصيائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم وكبر مقامهم بمثل البيت في المسجد الحرام ولا يعزب من

علمهم شيء لما شاء الله في ملكوت الاسماء والصفات وان ما نزل في الكتاب لو اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات الانظار في مقامات الاسرار هو لم يك الا لظهور عبوديتهم وعجزهم لكل الموجودات او يكن لذكر علو جلالتهم عن النفي في مقام الاقتران وان في الحقيقة ان العلم بالكثرات ليس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات كل ذكر من كل شيء باطل بل دليل علي الشرك والنقص و ان الشرف بين رجال البيان والعزة في مقام الاكران والاعيان هو صرف الباطه في مقام ظهور الذات والا ان التعلق بالكثرات

ص ١٤٣

والعلم بها نقص لمن عرف ظهور الذات في ملكوت الاسماء والصفات ولذا لو نفي الامام علم شيء لو كان الناظر هو العارف بحقهم يعرف مراده ويشكر الله ربه لما الهمه من سبل مرضاته وان كان لم يك عارفا فلم يغل بعد علمه بذلك الشان في حقهم مع ان الغلو لم يكن في حقهم سرمد الدهور وازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن يقدر احد ان يصل اليهم وربما ارادوا في بعض المقامات من نفي العلم لاطهار فضلهم للعالمين لا يخجلوا عنهم اذا حضروا بين ايديهم وان العارف بحقهم ليعرف لحن اقوالهم و اشاراتهم في كل شان فمجمل القول قد علمناك في ذلك الجواب اصولا محكمة الهية لباب معرفة علمهم والورود عليهم والا لو اردت ان افسر حرفا من ذلك الحديث بمداد بحور السموات والارض لتنفي البحور قبل ان يظهر حرف من معناه ولكن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء والاياب واسئل الله العفو في كل شان انه هو مولى الموحدين في عوالم الاسماء والصفات وكفي العبد حكمه في المبدء والمآب وسبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## توقيع ميرزا سعيد اردستاني (سه سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٤٤

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآيات صمدانيته و ليوحده بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم ياخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لا يذكر معه شيء و لا يقدر احد ان يصعد اليه في شان و لا يذكر في رتبة شيء سبحانه و تعالي لم يزل كان بلا تغيير و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و ليس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشية لوجود الجوهريات و الاراده لتعين الماديات و القدر لهندسة الكينونيات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتيات و الاذن و الاجل و الكتاب لتمامية القابليات في رتبة الانيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقدسيه و آيات تفريده في ملكوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغايات و النهايات الي ما لانهاية لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته في الاختراع ليشاهدن كل الذوات في المقامات التي قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته و آيات قيوميته بانه لا اله الا هو العزيز المتعال. و بعد لما سئل جناب السيد التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه

ص ١٤٥

و بلغه الي غاية ما يتمناه من امر آخرته و دنياه من ثلاثة مسائل مشكلة التي ذهلت العقول عن دركها و ذلت اقدام بعض الحكماء في بيانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله في الكيان بالبروز الي العيان و انا اذا اقول لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فلا يخفي عليك ان جوهريات معاني العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لان الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غير اشارة الانفصال و لا الاتصال كما امر علي لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة قال كشف سبحات الجلال من غير

اشاره قال زدني بيانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدني بيانا قال هتك الستر لغلبة السر ثم قال زدني بيانا قال جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم قال زدني بيانا فقال نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره و لقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه و ان الان ليس المقام البيان و لقد ذكرته بعرفان حقيقه البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الا بعد كشف الاستار والحجب و حمل النفس علي الرياضات الواردة في الصحف لان النفس في مقام العرضيات و الشبهيات لن تدرك الا شيئا محدودا فاذا ترقي عن مقام الطبيعه و دخل لجة الاحدية التي قال علي رب ادخلني في لجه بحر احديتك و طمطم ايم وحدانيتك ليقدرا ان يشاهد حقايق العلوم كما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم يقدروا ان يدركوا كمثل علم القدر حيث لما سئل عن الامام فقال بحر عميق لا تلجه ثم لما

ص ١٤٦

سئل ثانيا فقال ليل مظلم لا تسلكه ثم لما سئل ثالثا فقال لا يعلمه الا العالم او من علمه اياه و ان بذلك نطق ذلك الحديث من علي حديث قال روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدره الصمدانية و لا بعظمة النوارية و لا بعزة الوحدانية بحر ذاخر مواج خالص لله عز و جل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل و الدامس كثير الحيتان و الحيات يعلمونه و يسفل اخري و في قعره شمس تضي و لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عزوجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس المصير فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرقة من شمس العظمة فلا ريب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لا يتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني ولكن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الايمان من دون تعليم و لا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي ثبت بها



المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بيان بسيط الحقيقة التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجد والمفقود فلا شك ان ذلك باطل عند من له رايحه مسك من الانصاف بدلائل محكمه فمنها العقل حيث يشهد بان ذات الازل ليس معه غيره وليس له صفات دون ذاته متغايره المعني لان غير

ص ١٤٧

ذلك يلتزم التجزيه و الاقتران و التغير و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلك الا الافك بان يقول بقدم الكثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلك حكم ممتنع محال لان الذات لم يزل لم يتنزل و ليس في رتبته ذكر من غيره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابته في الذات و ذكر بسيط الحقيقة فهو من اثبات علمه جل شأنه حيث يقولون ان العلم لا بد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالي الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات فتعالي الله عن ذلك لان علم الله هو ذاته و ان حيوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و كذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب و الاوهام بلا تغيير مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حياته و ان في الحيوه لا يحتاج بوجود حي فكذلك الحكم في العلم انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بين الحيات و العلم في الذات فقد سلك مسلك الخطاء لان ليس في الذات تغاير كما صرح بذلك معني الحديث المروي في الكافي حيث قال الامام لم يزل الله عزوجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال فقال تعالي الله ان الحركه صنعته محدثه بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما قال فقال ان الكلام صفة

ص ١٤٨

محدثة ليست ازلية كان الله عزوجل ولا يتكلم و ان الله في كل شان كان عالما بكل شيء بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشيء مذكورا ولا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه و ان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آيات الآفاقية و الانفسية فطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات بسيط الحقيقة للكثيرات فلم يك شيء الا نفس ظهوره و ان البداهة تحكم بفساد ذلك الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفياض و ان علي ذلك يحكم صريح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلاثة انما هو اله واحد لان الذي يحكم ببسيط الحقيقة يخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلك باطل بمثل قول النصاري لان في ذات الاحد لا يذكر شيء سواه و لا معه غيره و ان علي طبق ذلك حديث النبي حيث قال عز ذكره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقته الجواب في مقام الخطاب. و ان ما سئلت من بيان مسألة القدم و الحدوث فلا شك ان ذات الازل قدمه كان نفسه و ازله كان ذاته و ليس معه غيره حتي يقدر ان يوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام كبريائه فكل ما يشهد به خلقه و يعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ينعت بخلقه او يوصف بعباده سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث

ص ١٤٩

اشار علي يا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعة فمنها رتبة ازل الظاهر في الذكر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه كما قال علي انا صاحب الازلية الثانوية و قال في وصف رسول الله في خطبة يوم الجمعة و الغدير و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحه القدر علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا كان لا تدركه الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف

الخبير ومنها رتبة السرمد وهو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه ولا له ختم في كل شان وهو عالم قصبات الاربعة عشر وليس لاحد في حقيقه عالم السرمد نصيب دون محمد وآل الله وان بذلك المقام اشرت في ليلة القبل لمن سئل من مسألة طي الارض في زمان واحد ومكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموضة المسئلة والانجماد القابليات عن الذوبان في معرفة البيان بعد التبيان ومنها عالم الدهر وله بداية وليس له نهاية ومنها عالم الزمان وانه يعرف بحد الاولية والآخريه من الساعه واليوم والشهر والسنة لانه يحصل بحركه الافلاك لا دونه وان ذلك جهات الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعة وان الدليل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غير ذلك لا يمكن في الحدوث ولا له دليل في مبدء ذكر الاول الذي هو المشية دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم يزل لن يقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول

ص ١٥٠

الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره وان كل الوجود من الغيب و الشمهود دليل بحدوث عالم الاكبر لحدوده واختلافه وليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعيه لان الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره وان علة الاختيار في كل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه وان ذلك سر القدر الذي هو اوسع عما بين سماء القابليات وارض المقبولات وان ما ذكرت في بيان القدر والحدوث فهو من مقام الحدود وان الذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي يستدل الحكماء بعلية القدم له وان ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم يك علة شيء ولا يساوقه شيء ولا يذكر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شيء او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات فتعالي الله عما يقول الحكماء بان علة الحدوث هي قدم الذات ويريدون بذلك اثبات الربط بين الحق والممكن واثبات الاعيان الثابته بصرف لطافة البسيطة في الذات وان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلك لان قدم الذات لم يزل لن يقترن بشيء ولا يساويه شيء ولا يذكر في رتبته شيء ليكون علة الكثرات

لان شرط العلية جهة الاقتران و التشابه و الذكر في مقام المعلول و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي ليس فيه ذكر شيء من خلقه بل ابداع عالم الحدوث بابداعه الذكر الاول لا من شيء و جعله دليل عرفان قدمه و ازاله ليستدل بالممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئون الخلق و ان دون ذلك في

ص ١٥١

الحدوث ممتنع و ان ذلك الحدوث الذي هو اول ذكر الابداع و آية بالنسبة الي المعلومات يطلق عليه اسم القدم و ان الله قد ابداع الذكر الاول الذي هو المشية من العدم البحث الذي ليس له ذكر في الامكان و ان ما اضطرب الحكماء بذكر العدم البحث في رتبة الخلق و ذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لا تقدر ان تنظر بحقيقته الشيء و لو عرفوا الله و علمه كعرفان ذاته و حياته بلا تغيير معني في المفهوم فلا يصعب عليهم السبيل لان الله قد فصل احكام كل شيء بظهوراته الكليه في الانفس و تجلياته الجزئية في الآفاق و لمن له شان فراسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفواد بان العدم البحث الذي لا وجود له مثل شريك الباري لا ذكر له و لا يشار اليه بالاشارة و لا يتعلق عليه حكم الابداع لان الذي يشار اليه بالاشارة هو الصور السجينة التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقيقه افك النفوس و مكنسة الاوهام و الا العدم الذي قد ابداع الله الاشياء منه فهو العدم الذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود و الا فعدم الصرف البحث لا يقع عليه اسم و لا له وجود و ان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذكر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه و ان ذلك مشهود عند جنابك و لا تحتاج ببسط المسئلة لان بيان سر الحقيقه لا ينفي في شان. و ان ما سئلت من معني قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحث لان الله لم يزل لن يقترن بشيء و لا يخرج منه شيء و ان وصفه كان لم يلد و لم يولد من كل شأن و اذا كان المراد الذكر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي علي احدية الذات و ان

ذلك مذهب آل الله الاطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف ما المشية قال لا قال هي الذكر الاول ولا يمكن ان يبدع الله شيئاً لا من شيء الا وان يكون واحداً لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد ولا يمكن دون ذلك في المبدء التجريد وان قول الحكماء بان العلة للاشياء هو الذات فباطل لعدم الاقتران وامتناع التغيير وشرط تشابه العله مع المعلول وان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه وجعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام علة الاشياء صنعه وهو لا علة له ونطق بذلك كل الآيات الآفاقية والانفسية وآيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيته وذلك يلتزم وجود الثلثة وبدليل الفرجه باطل ولا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الاول وليس موجد في الوجود ولا خالق في الكون الا الله وحده فكما فرض علي العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيده في مقام الصفات والافعال والعبادة وان دون ذلك لا يقبل الاعمال من العباد وان في الذكر الاول هو اعلي جهه البساطة لا بد ان يكون موجوداً بالعلل الاربعة التي هي الفاعلية والمادية والصورية والغائية وان دون جهات التركيب لا يمكن في حق الحدوث لان الشيء لا بد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء وماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلك المراتب وكذا لما تنزل الامر صار وسبعه ولذا قال الامام لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعه المشية والارادة والقدر والقضاء والاذن والاجل والكتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر وان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا يبقى ببالك خطرات اهل السبحات وان لم يطلع احد

علي حقيقته تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشيء لم يدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطلعت بسهواً من قلبي و اليه يرجع الحكم كله في الآخرة والاولي. وان ما ذكرت في بيان حقيقة المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا

الواحد فهو من سبل الظاهر واما الاشارة الي حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لم يقترن بخلقه ليكون محل صدور الاشياء و لو تحقق في الحكمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق في الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامكان فتعالى الله الملك المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد ولا يصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذكر الابداع هو رتبة الواحدية ولا يمكن ان يصدر منه الا الواحد وان الذين يقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذكره فلا مفر لهم الا بان يقولوا بالتغيير لان قبل ان يبدع الله الكل له حالة وبعد الوجود له حالة او يقول بعدم الامكان في ذات الازل هو القول بالاعيان الثابته فلا ريب في بطلانه وان الحقيقة ذات الازل لا سبيل لاحد اليه وانه لم يزل كان في حالة الازل ولا يقارنه شيء ولا يخرج منه شيء ولا ساوي ذاته شيء ولا يفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه وجعل علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بها اليها ولا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حق العرفان في تلك مسئلة وهو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما يتعقل الا بشيء محدود وان في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيء في حين واحد بجهات معدوده ولذا صعب علي القلوب درك ذلك المقام ولا يقدر احد ان يعرف حقيقه

ص ١٥٤

الامر بين الامرين الا بعد وروده علي باب الفواد ونظره في احكام الغيب والاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الابداع وعلم سر المداد علي لوح السداد فيوقن بالعيان ان من الواحد لا يصدر الا الواحد في مقام الابداع وان الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعلية الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات كما اشار الامام حيث قال الهي بدت قدرتك ولم تبد هيبتك فشبهوك واتخذوا بعض آياتك اربابا ومن ثم ذا لم يعرفوك ولو عرف العبد مقام تجلي الله له به ليشهد بان منه لا يخرج شيء كما لا يدخل عليه شيء وهو الصمد الحي القيوم الذي ابدع الواحد بالواحد وجعل حكم بسيط الحقيقة للذكر الاول الذي فيه كل الامكانات المذكورة وجعله اول ذكر السرمد في الحدوث وقدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون. والي هنا قد اخذت القلم عن الجريان واسئل العفو من الله فيما

ذكرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الي يوم المآب وسبحان الله  
رب العرش عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## جواب سؤال ميرزا محمد علي مذهب

يا من دل على ذاته بذاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٥٥

الحمد لله الذي ابدع كل ذرات الموجودات بامر لا من شيء لتدل على السن كل الممكنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر والخلق ويعرف كل حد ظهورات مقام التجليات في دلالات الاسماء والصفات تلقاء طلعة حضرت الذات والحمد لله الذي اخترع كل المخترعات في مقام ظهور غايات الامر ونهايات الختم بما اراد في سر الذاتيات وذكر الانبيات وحكم الكينونيات و امر النفسانيات وما اراد الله وراء تلك المقامات في دلالات اللاهوت ومقامات الجبروت و علامات الملك والملكوت و غايات الامر في تجليات الناسوت ليعلم الكل حكم كل شيء في البدايات والنهايات ثم اراد الله وراء تلك الاشارات من اللانهايات وما لا يحصي علم احد دون الله انه لا اله الا هو العزيز المتعال اللهم اني اشهدك الان في يوم الجمعة بما تشهد لنفسك في كل شان بانك انت الله الفرد الاحد لم تنزل لم يك معك شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت لم يذكر في شان في ربتك شيء اذا ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان وان انيتك مفرقة الكينونيات عن مقام البيان لم تنزل لن يعرف ذاتيتك احد غيرك ولا يمكن دون ذلك في مقام ابداعك لانك كنت واصف نفسك في ازل الازل وموحد ذاتك في

ص ١٥٦

كل شان بلا تغيير ولا زوال انت القائم الذي لن تدرك بالابصار ولا يصعد اليك اعلي طير الافئدة و الافكار فسبحانك سبحانك ان قلت دل ذاتك ذاتك و عرف كينونيتك كينونيتك و وحد ذاتيتك ذاتيتك ما شهدت الا آيات ابداعك و ظهورات اختراعك و علامات انشائك و ان قلت انت انت فقد حكي المثل في مقام الابداع بالجلال و انك يا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بآيات الجلال و ان قلت انت هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك و الولاية كينونية



ارادتك وانها كما هي عليها لن تدل الا بالقطع ولن تحكي الا عن المنع فسبحانك سبحانك ما اري السبيل ولا اجد الذكر للدليل فلما قد شهدت مقامات عجزني ورجعت بعد الصعود اليك بكف صفر عن فقري والياس عن قربي فاناجيك بلساني هذا الكال بذكر محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم ليفرغ فوادي بذكرهم ويسكن سري و علانيتي بالاعتراف بحقهم فاسئلك اللهم يا الهي بما انت من الشان واللاهوت والقدرة والجبروت بان تصلي علي محمد وآل محمد بظهوراتك البديعه وآياتك القديمه وما انت مبدعها في كل شان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد سواك انك انت الله العزيز المنان و انا ذا في مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك بما تشهد نفسك لنفسك ويعرف حقك ذاتك و لو لم اقدر ان اعرف حكم ذلك ولا اجد لذة عرفانه فسبحانك بك عرفتك و بنفسك وحدتك و بدعوتك نفسي صعدت الي مقام قدسك و ساحه عزك و لولا انت لم اك شيئا حتي اعلم كيف انت فسبحانك سبحانك فوعزتك و جلالتك ما شهدت لنفسي الا

ص ١٥٧

بالذنب و اعلم كل ما اكتسب الذنب لم يك عندك الا ذنبا فكيف اسكن نفسي بعد علمي بجريراتي فوعزتك لو تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتك بكل نعماتك و سطواتك و تجعل كل ما احاط علمك في المكان نارا ثم تكبر جسمي حتي لا يملأ هذه الارض احد غيري فبعزتك كنت محمدا في فعلك و مطاعا في سلطان كبريائيتك و انني انا لقد كنت مستحقا بذلك جزاء حسناتي عندك فكيف الحكم ان انت تحكم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حكم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانك سبحانك فوعزتك لا مهرب لي الا اليك و لا نجاه لاحد الا بفضلك و لا يقدر ان يشفع احد عندك الا باذنك فسبحانك و تعاليت ان اذكرك بما تصف لي نفسك يخوفني عدلك و بدائك و ان اصمت في تلقاء مدين جود رحمانيتك تشوقني معاملتك مع المؤمنين من عبادك و العاصين من خلقك فسبحانك سبحانك انت الفرد القيوم الذي لاتزال تفعل ما تشاء كما تشاء لا راد لامرك و لا معقب لكلماتك و انك انت الله العزيز المتعال و اشهد ان محمدا

صلى الله عليه وآله عبدك الذي انتجبتة في بحبوحة القدم علي كل ما ابدعت و اخترعت لما تعلم منه في مقام الذي ما اراد الا نفسك و سبيل محبتك و جعلته في كل المقامات مقام قدرتك و قهاريتك في الاداء و القضاء ثم البداء و الامضاء لما كنت تعلم حكم كل شيء في السموات و الارض فاسئلك اللهم ان تنزل عليه في تلك الساعة كراماتك البديعة و آياتك القديمة و ما انت تستحق به عند العطاء انك انت العزيز المتعال و اشهد لديك في حق اوصيائه صلواتك عليهم اركان توحيدك و آياتك تقديسك و تجليات

ص ١٥٨

وحدانيتك و ظهورات رحمتيك و مواقع امرك بما انت قد شهدت لهم في علم الغيب حيث قد جعلتهم مقام نفسك في كل العوالم و نسبت كل ما نسب اليهم الي حضرتك لئلا يشك احد في شان عن جلالتهم و يعترف بفضلهم كما انت قدرت لهم في علمك انك ذو المن العظيم و اشهد لنفسي يا الهي بالمصيبة الكبرى و الجريبات العظمي ما قد احاط علمك و يحصي كتابك و لا علم ان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب ا لذنب ذنبا آخر فاسئلك اللهم بجودك ان تهب لي كمال الانقطاع الي ذروة قدسك و الورود علي بساط عزك حتي لا اجد لذة دون قربك و لا اعرف شانا دون وحدانيتك و اتصل الي معدن العظمة و سر الهوية و آية الاحدية و نور الصمدانية التي قد قدرت لكل الكلمات في مقام ابداعك و ظهور اختراعك لان اعمل في كل شان بما تدعوني سرا و تحب لي جهرا انك ذو العفو و الجود و لا يتعاضمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت العزيز الغفور و اسئلك اللهم في تلك الساعة في ذلك اليوم العيد ان تغفر لي و للذين اتبعوا امرك و لا يعادوني في تلقاء طلعة حضرتك و احكم بيني و بين الذين افتروا علي و اختلفوا في حقي بما انت تستحق به و تقدر انك انت الله الذي لا يعزب من علمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت العزيز المتعال. و لما وعدت في بين يدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي يوم المآل بيان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في كلامه يا من ذل علي

ذاته بذاته فيها انا اذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الكيان بالظهور الي العيان ليشاهد انوار ما خلق الله في حقايق الامكان في رتبة الانسان و

ص ١٥٩

هو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامكان لانه كما هو عليه لم يك معه غيره حتي يوحدته وما يذكر في رتبته شيء حتي يعرفه وان كل الاشارات من كل النفوس يرجع الى مقام ابداعه ويحكي عن مقام اختراعه ويدل بسد السبيل ومنع الدليل عن مقام عرفان ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران وان الوصول الي مقام الايقان رتبة الوجدان في العيان بما تجلي الله لكل بكل في مقامات الامرو غايات الختم ولما علم الله بان في الامكان لا يمكن عرفان كنه ذاته قد ابداع آياتا لظهور معرفته في الآفاق والانفس وجعل علة عرفان تلك الآيات نفس هذه الآيات لاسواها لان المعرفة الحقيقية لا يمكن الا بنفس الشيء لان الذي اراد ان يعرف لون الحمرة لو عرفها بلون البياض لم يك عارفا بحقها وان الشيء لا يعرف بحقيقته الا بنفسه ولذا قال الامام اعرفوا الله بالله وقال علي يا من دل علي ذاته بذاته وقال علي بن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزة الشمالي بك عرفتك و انت دلتني عليك و دعوتني اليك و لولا انت لم ادر ما انت و ان ذلك اعلي مراتب عرفان الممكنات و حظ الموجودات حيث لا يمكن في الامكان اعلي منها وان الله بلطيف صنعه و عظيم احسانه قد جعل آيات معرفته في حقايق الانفس والآفاق كما اشار اليه بقوله عز ذكره في القرآن سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق وان الخلق لو كشفوا سبحات الجلال والاشارات عن ساحة قدس آية الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقايقهم و اليه الاشاره قول الصادق في المصباح العبودية جوهره كنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية

ص ١٦٠

قال الله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك وحضرتك و انك حين توجهك بالله تكشف الحجابات و الاشارات و المقامات و الآيات و تعرف دلالة ظهور آية الذات بالذات فكما ان كلمة لا اله الا الله تدل علي توحيد الله مع انه خلق في ملك الله فكذلك كانت آية حقيقتك تدل علي الله مع انها مخلوقة و السر الازلية في ربتك و النور الالهية في كينونيتك و الظهور الصمدانية في ذاتيتك و انك بها توحد الله و تعرفه و ليس لاحد في الامكان سبيل في مقام العرفان الا بعرفان ذلك المقام و الحول في تلك المراتب المودعة في الانفس و الآفاق و ان في ذلك المقام قد زلت اقدام الحكماء حيث قد زعموا في مقامات توحيدهم و آيات تجريدهم الوصول الي الذات البحث و ان ذلك كفر عند مذهب اهل العصمة و استدلوا بقول الحسين في يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حق يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي يكون الآيات هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقبيا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و لا شك انهم لن يطلعوا بحقيقة المراد و لا ينظروا الي مقام اليجاد بنور الفواد لانه روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ما اراد بذلك الا روية تجليه عز ذكره الذي هو كان مقام ظهوره له به و ليس المراد رويه الذات و لا الوصول اليه لان ذلك ممتنع في الامكان حيث اعترف السيد الاكبر في كلامه ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك و ان بمثل قول الحسين الذي قد استدل به الحكماء واردة

ص ١٦١

في القرآن و كلمات اهل العيان حيث لا يخفي علي المتتبع في الآثار و الناظر الي كلمات اهل البيان و منها ما صرح به علي في الخطبة الطنجهيه حيث قال رايت الله و الفردوس راى العين و قال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره و لا شك لاحد ان مراده روعي و من في ملكوت الاسماء و الصفات فداه ان الروية هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له و ان ذلك مشهود عند مثل جنابك اذا تكشف الحجب عن فوادك و ان بعلم ذلك المقام يرفع كل المتعارضات من

بعض اهل العلم و الجدل اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء و المال و اذا عرفت بعلم ذلك البيان فاعرف ان لتلك الفقرة الشريفه معني لا يقدر ان يعرفها احد الا الله و من شاء لانه يحكي عن مقام ناطقه و يدل علي عز مقام هويته و كل الموجودات لم يعرفوا معني تلك الفقره الشريفه بمثل ما اراد به روعي فداه لانه الواقف في مقام التوحيد الحق في رتبة الالف اللينه بعد محمد رسول الله في مقام النقطة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد الا من شاء الله و ان كل ما عرفناك في تلك الاشارات شان من بطون تلك الفقرة الشريفه و اما سبيل الظاهر مشكوف عند جنابك لان العارف بنفسه هو العارف بربه حيث اشار الامام اليه من عرف نفسه فقد عرف ربه فكما ان النفس لايعرف بغيرها فكذلك الحكم في عرفان مقام الذات و ظهور مقامات الظهورات في ملكوت الاسماء و الصفات و الي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان لان ابحر الامكان لا تكفي معني تلك الفقرة الشريفه و اسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصير ان يعفو عني ماجري من قلبي و يستغفر لي لان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب ذبنا آخرو سبحان الله رب العرش عما يصفون و انني انا اقول كما نزل الله في القرآن و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## توقيع ما من فعل يفعله العبد من خير وشر (از امام رضا)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٦٢

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بامرته ثم الذين آمنوا بالله وآياته فاولئك هم الي الله يحشرون. اما بعد قد اطلعت بما سئلت من معنى حديث الرضاء حيث قال عز ذكره ما من فعل يفعله العبد من خيرا او شر الا والله فيه قضاء فاعلم ان الله سبحانه ما خلق شيئا وقع عليه اسم شيء الا بما قبل ذات ذلك الشيء ولا يمكن ان يقدر ان يقبل شيء في السموات والارضين وجود الا بجهات سبعة التي هي المشية والارادة والقدر والقضاء والاذن والاجل والكتاب كما صرح بذلك الحديث المروي عن شمس العظمة والجلال حيث قال عز ذكره لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة وقدر وقضا و اذن و اجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر و ان الدليل بان الشيء لا يمكن ان يقبل الوجود الا بجهات سبعة فهو الذي انا اذا اشير اليه بدليل الحكمه لان الشيء اذا ذكر فله رتبة وجود و انه لا يمكن ان يوجد الا برتبة ماهيته التي هي يكون علة قبول الوجود و اذا ثبت حكم الاثنييه ثبت حكم الربط في مقام التثليث يجب في الحكمه حكم الاربعة في حين نزول الامر من عالم الغيب الي شهادة ولذا

ص ١٦٣

فرض في مقام ذكر الحقيقة عليه السبعة في كل مراتب الوجود وليس فرق في الحكم بين الوجودات و الماهيات كما ذهب الحكماء بان الوجود خير محض من الله وليس فيه اختيار من العباد وليس للماهية وجود الا باعتبار الذهنية و شئونات الوهمية و ان ذلك لهو الشرف في مذهب اهل العصمة صلوات الله عليهم و ان الحق في الحقيقة هو ان الوجود في كل المراتب خلق في قبول الاختيار مثل الماهيات و ان الله لم يجبر شيئا حين الخلق الا باختياره لان سؤال الست بربكم لا يقع الا علي المختار ان اليه الاشارة قول الملك الجبار و ما من شيء الا يسبح بحمده و من قال دون ذلك فعليه حق كلمة العذاب و لقد ابسطت ذكر هذه المسئلة في مقامات كثيرة و من اراد ان يطالع بحقيقته الجواب فليلاحظ ما فصلت الرسالة الهائية و ان المراد بقوله عز ذكره بقضاء فهو رتبة رابع الفعل

الذي لم يجر البداء بعده ولذا اختص روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه برتبة القضاء لان في مراتب الفعل اذا لم يصل الحكم برتبة القضاء فيجري الله فيه احكام البداء واذا اتصل الحكم بمقام القضاء فيمضى الله سبحانه وليس له بداء الا في مقام امكان الشيء فانه بداء لا يتخلف عن شيء ويساوق وجود كل شيء في كل شان واليه الاشارة قوله عز ذكره قل فمن يملك من الله شيئاً ان اراد ان يهلك المسيح بن مريم وامه ومن في الارض جميعاً والله ملك السموات والارض وما بينهما يخلق ما يشاء والله علي كل شيء قدير فاذا عرفت حكم القضاء في الرتبة الرابع لتوقن بان لا يوجد خير ولا شر في الامكان الا بقضاء الله وقدره والمراتب الخمسة وكل ذلك ما كان الا باختيار العبد وان الاختيار هو مساوق لوجود الشيء وان ظهورات الفعل هي وجودات الاشياء التي توجد بالله سبحانه فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سر القدر في حكم مقدر والافاسلم تسلم وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## على طريق اللوامع الحسينية

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٦٤

الحمد لله الذي ابدع المشية قبل كل شى لظهور قيوميته فى ملكوت الامر والخلق ليعلم كل الذرات بما شهد الله لذاته بذاته فى ازل الازال بانه لا اله الا هو لم يزل كان بلا وجود شى معه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شى فى رتبته اذ ذاتته لهى الذاتية الساذجيه الازلية التى هى بنفسها مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ان انيته لهى الانية الكافورية القديمة التى هى بكيونيتها ممتنعة الماديات عن مقام البيان وكل من ادعى توحيد الذات بذاته بتوحيد الذات نفس الذات باطل توحيدها ومركب جهات تجريده ومحدودة مقامات تفريده لان ما سوى الذات لم يك مخلوقا الا بظهورات الحدية من الحدود الستة والظهورات التى هى دالة عليها ومن قال حرفا فى توحيد الذات فقد صعد الى مقام الاسماء وتوحد بظهورات الصفات وتلجج بشئون آيات المقامات وتلأ بظهورات علامات الدلالات لان حكم الابداع فى كل حين لا يخل عن شان العجز والافتقار ولا يدل الا على حكم الياس والامتناع فتعالى مقام ظهور الذات وآيات ظهورات الصفات عن حد الاشباه وضرب

ص ١٦٥

الامثال وان كل ما وقع عليه اسم شى من الجوهريات والعرضيات ثم الشبقيات والانيات فهو مخلوق لله عز ذكره وانه المتعال عن وصف الموجودات ونعت الممكنات والمتقدس عن ذكر الاشارات والعلامات اذ انه بما هو عليه فى عز الهوية والجلال و شان القيومية والجمال لن يعرف بالاشباه ولا ينعت بالامثال من مقامات الامر والظهورات التى ما جعل الله لها نهاية فيما لانهاية لها سبحانه وتعالى قد اخترع بعد خلق المشية كينونية الارادة وجعلها آية لمشيته وعلاية لاحديته و علامة لسلطان قيوميته ليعرف الكل فى مقامات الامر والخلق ما اراد الله من خلق الممكنات وظهور الموجودات بان له ذكر فى الامكان الذى سبق بذاته وجود كل شى واستعلى بكيونيته ذات كل شى وانه المتعالى عن الوصف فى رتبة الجوهريات والمتقدس عن النعت فى مقام الذاتيات اذ انه كان قطب دائرة الرحي فى المنظر الاعلى وظهور حكم العدل فى قاب قوسين او ادنى وانه هو رسول الله صلى الله عليه وآله الذى استخلصه الله من بحبوحة قدم ذاته لذاته واصطفاه لمقام معرفة



نفسه لنفسه واجتباها لحفظ سرّه لخلقه وارتضاه لما شاء و اراد فى الانشاء لظهور ملكه ليبلغ الى كلّ ذرّات الوجودات حكم ذكر الأوّل فى سرّه وحكم ذكر الثّانى فى علانيّته حتّى علم كلّ حدّ وقوفه فى جوهريّات آيات التّوحيد و ظهورات مقامات التّفريد و دلالات علامات التّمجيد و كان الكلّ بذلك عالما بحقّ ولايته و عارفا بمقام ولايته و شاهدا على حكمه بأنّه بلغ الى كلّ ما كان فى علم الله كلّ ما كتب الله لهم بها حتى يكون الكلّ بعد علمهم تلك المراتب عالمين بذكر مبدئه الّذى ما جعل الله بدءًا دون نفسه و عارفين بظهوراته

ص ١٦٦

الّتى جعل الله له فى كلّ مقاماته من الغيب و الشّهود و ما لا يتحقّق الّا بذكر المفقود قبل الموجود ليصل الكلّ الى غاية فيض الله فى حقّه و يقول اشهد أنّ محمّدا صلى الله عليه و آله عبده و رسوله الّذى جعله الله على العالمين سراجا منيرا و الحمد لله الّذى انشا بامرّه ذاتيّة القدر لظهور سرّ المقدور و قدر له شكل التّثليث لظهور الصّليب لمن كان فى طينته طين السجّين و من هذا اخذت النّصارى شكل الصّليب و حلّ اللاهوت فى النّاسوت و من هذا اعتقدت الحكماء حكم الاعيان الثابتة فى الذات لا ثبات علمه جلّ ذكره و من هذا فصلت العرفاء بعد فناء الصّرف حدّ الوصول بالذّات و من هذا ثبتت الحكماء حكم وحدة الوجود و اثبات بسيط الحقيقة و ان يوجد الشئ لم يك فاقده و من هذا قالت العلماء حكم صفات الثبوتية للذّات و نفى السّلبية عنه بتغاير المفهوم و من هذا ادّعت العرفاء مقام الولاية الكلّية فى كلّ زمان لانفسهم حتى يقول اكثرهم ما لا يعقلون و لا يشعرون و من هذا حقّقت الفقهاء من غير اهل فى مقام مسألة الامر بين الامرين حكم الجبر فى الموجود و التفويض فى الوجود و زعموا فى حكم وحدة الذات كثرة الكثرات بنحو اشرف بالذكر الاثبات و من هذا يقول كلّ ما اعرض عن اعتقادات ائمة الدين و يبيّن فى نفسه ما يتّبع هواه مثل القياسات و ما يشابهها فنون من العلوم الّذين يدّعون حكم الواقع فكلّ ذلك مردود عند الله و ما كان امره فى تلك الاشارات الّا اقرب من لمح البصر و أنّه لا مرّ حال بين المشيئة و الارادة و انّ الله قد جعل وسعته و سعة سماء المقبولات و ارض القابليّات و أنّه الصّراط فى كلّ العوالم فيسعد

ص ١٦٧

من يسعد به ويشقى من يشقى به وهو مقام الحسن عليه السّلام فى مراتب العقل صلوات الله عليه بما طلعت شمس الابداع بالابداع ثمّ ما غربت شمس الاختراع بالاختراع ولا يعلم حكم التّثليث فى اسمه الاّ الله ومن شاء انّه لا اله الا هو العزيز المقتدر الوهاب . والحمد لله الّذى احدث المراتب الأربعة الّتى هى موجودة مع المراتب المذكورة بامرّه وجعل حامل كلّ واحد منه نفساً من اوصياء محمّد رسول الله صلّى الله عليه وآله ليتلجج المتلججات كلّها بتلجج تلك الظهورات و ليتلأأ المتلثلاث كلّها بتلأأ تلأأ الشّئونات ويعرفهم كلّ الذرّات بما تجلّى الله لهم بهم فى مستسرات كينونيّات اللاهوت و غيابت ذاتيات الجبروت فى كينونيّات انيات الملك و الملكوت و ظهورات انيات الملك و النّاسوت حتّى عرف كلّ مقام نفسه و بلغ الى غاية حكمه و شئوناته امره حتّى يعلم الكلّ بقطع السّبيل عن ساحة عزّتهم و يمنع الدّليل عن الصعود الى مقام هواء كبرياتيّتهم و يشهد كلّ فى كلّ حين لمحمّد و عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين و موسى و جعفر صلوات الله عليهم و غيبهم بما لا يقع عليهم اسم شىء و لانعت شىء و أنّهم المتعالون عن ذكر حضرت القدس و الجلال و حكم الوصف و الامثال سبحانه الله موجدهم عمّا يصفون . اما بعد و أنّ بعد ما استقررت على ارض الصّاد (أصفهان) قد سئل احد (ملا حيدر تبريزى) من الاشهاد اشراقاً بمثل ما شرق من ساحة قرب الكاظم رحمة الله عليه فى اللوامع الحسينيّة و أنّه كان من المجاهدين فى مقام عرفان الحقيقة اذا لم يحجبه سبحات الشّبحيّه فاحبّ ان اجيب ما اراد فى اشراق ما يظهر حكم الميثاق فى يوم الوفاق و يكشف به السّاق عن السّاق لكلّ من اراد الوثاق فى يوم

ص ١٦٨

الميعاد و لكن ابشر اذا هاج ارياح صبح الازل فى اوراق شجرة الجلال و غنى اطيّار الفردوس على اغصان تلك الشجرة بنور الجمال و غرّدت الحمامة على راس الشجرة بالحنان ما سمعت اذن من اهل المقال و دفّ طاوس العماء فى حولها و كفّ ديك الفردوس فى ظلّها فانّ هنالك فاز من فاز به و يهلك من يعرض بقول اتّأ لله و اتّأ اليه راجعون و لاحول و لا قوّة الاّ بالله العليّ العظيم . يا ايّها السّائل الصّفى و السّالك الى صراط العليّ فاعلم انّ للصادر الاوّل اسماء حسنى فمنها الذّكر الاوّل الّذى نزل حكمه فى كلام الرّضا عليه السّلام آية الله الكبرى مخاطباً ليونس حيث قال عزّ ذكره يا يونس اتعرف ما المشيّة قال لا قال عليه السّلام هى الذّكر الاوّل و منها المشيّة حيث نزل حكمها فى

كلام النبا العظمى حيث قال خلق الله الاشياء بالمشيئة وخلق المشيئة بنفسها ومنها الابداع ومنها الاختراع ومنها الانشاء حيث نزل حكمه فى كلام حجة الله ونفسه الكبرى حيث قال عز ذكره فى مقام المعنى ان اسمائها ثلاثة ومعناها واحد ومنها الصادر الاول فى كلام الحكماء ومنها الامكان المطلق وان الحق عند فياض المطلق جل ذكره هو ان لا يجعل العبد له اسماً فى مقام ذاته ولا وصفا فى كينونية نفسه ولا نعنا فى مقام انيته لانه فى ذلك المقام لا يعرف بالكيف ولا يوصف بالايين ولا يحد بالاشارة ولا ينعى بالعبارة لانه الدال على الذات البحت البات الذى ليس معه غيره ولا يذكر فى رتبته خلقه انقطعت الصفات عن ساحة قرب عزته وامتنتع الاسماء عن الوصول الى جناب وحدته فمن قال انه هو هو فقد قرن معه خلقه واتخذ له شبها فى نفسه ومن قال ان وجوده دل على وجوده فقد احتمل الافك بذكر الوجود

ص ١٦٩

فى نفسه وكل ما قال القائلون فى تلقاء مدين جبروتيته ويدرك الموحدون فى تلقاء مدين قيوميته فهو من آثار ظهوراته التى تجلى لما سواه بما سواه بنفس ما سواه من دون ان يقارن ذاته فعله ولا ابداعه نفسه ولا يعلم احد كيف ابدعه مبدعه الا الذى ابدعه لا من شئ بنفسه لنفسه من دون ذكر قبله ولا شئ معه ولا وصف بمثله بعده لان الله جعل علته نفسه ولا يقدر احد ان يقول كيف ذلك لان الكيف خلق به ولا يعرف به وان ما ذكر مولاي الكاظم قدس الله تربته فى اللمعة التاسعة من كتابه من اسماء ذلك الصادر الاول من الكيف والاشارة اليه عن بيان صدوره وتركيبه ووجوده وتكوينه فهو المذكور تحت ذلك المقام ولولا من غيره صدرت تلك الاسماء فى بيان كينونيته الصادر الاول لا بطله ولكن لما كان انه يجرى الكلمات بحسب مقامات الانسان ويعلم حقيقة البيان فى مقام التبيان فقد نطق بالحق و اظهر السر المطلق فاسئل الله ان يبلغه الى مقام الفيض المشرق عن الفيض المطلق فاذا عرفت الذكر الاول بما تجلى الله لك بك لعرفانه فى اول ذكر فؤادك فايقن باليقين بان الشئ لا يمكن ان يوجد فى الامكان الا بحدود سبعة لان للشئ رتبة وجود الذى يعبر عنه بالصادر الاول و رتبة ماهية التى يعبر عنها بالتعين الاول والارادة ورتبة ربط بينهما الذى يعبر عنه بالقدر وان بعد وجود الاثنين لو لم يكن ربط بينهما فلم يك اثنين والا بدليل الفرجة والفرار عن الطفرة يثبت بعد

وجود الاثنين حكم الثلاثة وانّ ذلك مشهود عند من فتح الله على باب فؤاده عرفان سرّ نزول المجرّة معتدلا وكفى لك في البيان ذلك الدليل في القسطاس

ص ١٧٠

فلما ثبت وجود الثلاثة في مبدء علل الاولى فيثبت وجود الاربعة بوجود القضاء والاذن والاجل و الكتاب بنزول الثلاثة ولم يمكن ان ينقص من تلك الجهات رتبة ولذا نزل الله في التدوين طبق التكوين عن مظاهر التفريد و ظهورات التمجيد و تجليات التّحميد في مقامات التّوحيد حيث قال احد منهم لا يكون شئ في الارض ولا في السماء الا بسبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر فاذا عرفت سرّ الابداع له به بما نزلت في مستسرّات اشارات تلك العبارات فاشهد بانّ الحكماء قد زلت اقدامهم في مقام معرفة ذلك الصّادر الاول الذي هو الكاف المستديرة على نفسها بنفسها لنفسها من نفسها بان لا يقدر ان يدركوا كيف ابدع الله المشيئة بنفسها لنفسها من نفسها من دون ان يمسه نار من ذاته وانّ علّة ذلك انهم لما قد ارادوا ان يعرفوا الذكر الاول بغيره فلذلك صعب عليهم العرفان و انقطعت عن ايدهم سبل البيان و يقولون في انفسهم فكيف يمكن ان يوجد الشئ ذاته ولذا اضطرت على انفسهم بان يعتقدوا بالاعيان الثابتة في الذات و الوحدة الوجود في كلّ الذرّات و عليّة حدوث الممكنات قدم الذات و ذكر بسيطة الحقيقة في الذات و شئونه في الصّفات فاعوذ بكلمات الله التّامات التي ملات افلاك الاسماء والصّفات عن الاعتقاد بتلك الإشارات و الورد على تلك السّبحات و التقرب الى هذه الدّلالات و التوجّه الى هذه الكثرات المعيّنة في عالم الشّبيّات والعرضيّات و الضديّات و المتفارقات التي هي مقامات اهل البعد عند الله ربّ الاسماء والصّفات وانّ ذلك

ص ١٧١

بما اكتسبت ايديهم عن الاخذ من دون شمس العظمة فوق التّراب و أرادوا ان يعرفوا الصّادر الاول بالعقل الذي هو اول التعيين في عالم الجوهريّات ولم يعلموا بانّ العقل في منتهى عالم التجريد لا يدرك الأشياء محدودا ولا يقدر ان يتصوّر علّة الذكر الاول في الصّادر الاول بدون ذكر الغيرية و الظهور الضديّة وانّ بذلك احتملت انفسهم جريرات عوالم الكليّة من دون بيّنة من اهل الحقيقة ولا السنة من اهل الشريعة فارجو الله ان يصلح اعمال من مات منهم و من بقى عنهم في هذا العالم بفضله انه

هو التّوَاب لمن لا يتجاوز عن حدّ نفسه في ملكوت الاسماء و الصّفات فياأيّها الناظر الى تلك الاشارات فوربك انّ مبدء عرفان مقامات الصّفات لن يصحّ الا بما اشرفت عليك من سرّ الآيات و لو لم يعتقد احد بمثل ما ابرزت اليك من تغنيات اطيّار اللاهوت و دفات حمامة الجبروت و صفات طاوس الملك و الملكوت و رنات عساكر نحل ارض النّاسوت لم ينج من سخط الله و لو لم يقدر ان يدرك حقيقة ذلك البيان الا بعد ظهور مشعر الفؤاد ولكن حقّ عليه التّسليم فيما القيت في ذلك المقام بانّ الدّات البحت الازل لم يزل لن يقترن بابداعه و لا يذكر ابداعه في رتبته بل ابداع هيكل كلّ الموجودات بنفس المشيئة لا من شئ بعليّة ذاتها و قبول نفسها و ظهور كينونيتها و غاية انيتها ثمّ ابداع بها ما يشاء كما يشاء و لو أنّه قادر ان يبدع كلّ ما شاء بمثل المشيئة لا من شئ ولكن لا يمكن في الامكان لانّ الذي سبقه في الوجود هو علّة للمفقود كما اشار بذلك قول الامام عليه السّلام حيث قال عزّ ذكره انّ الله تعالى اولّ ما خلق النور ابتدعه من غير شئ ثمّ خلق منه

ص ١٧٢

ظلمة و كان قديراً ان يخلق الظلمة لا من شئ كما خلق النور من غير شئ ثمّ خلق من الظلمة نورا و خلق من النور يا قوته غلظتها كغلظة سبع سموات و سبع ارضين ثمّ زجر الياقوتة فماعت لهيبته فصارت ماء مرتعدا و اليه الإشارة في الباطن حيث قال عزّ ذكره انّ الله تعالى كان في عماء فوق هواء تحتها هواء قبل خلق السّموات و الارض و انّ المراد بالعماء هو السحاب الرّقيق و انّ ذلك البيان الاول في رتبة الحديّة و الا لو تشاهد سرّ الاحديّة فكلّ شئ بدع لا من شئ لانّ المشيئة لو لم تدلّ في الاثر على مؤثرها فلم يك وجودها لا من شيء و انّ عرفان الصّادر الاول في مقام تجلّية لكلّ بكلّ لا يمكن الا بمقامات باطنية ممّا لانهاية لها بها اليها التي لا يقدر ان يطّلع بها الا من خرق حجب السّبحات و تجاوز عن سير العقل بذاته و اتصل الى مقام ظهور الدّات فانّ هنالك الذّكر الاول في رتبة نفسه الذي لا يذكر معه غيره ليعرف عليّة الذّكر الاول بذاته لذاته و لذا منع الامام عليه السّلام عن التّفكر و القول في مقام ظهور الدّات بل سدّ الطريق عن عرفان السّبيل متحقّق في مقام الثّالث الذي هو مقام الرّبط الذي يعبر عنه بالقدر حيث اشار عليّ عليه السّلام في كلامه حيث قال عزّ ذكره انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطويّ عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله و منع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانّهم لا ينالونه

بحقيقة الربانية ولا بقدره الصمدانية ولا بعظمة التورانية ولا بعزة الوحدانية بحرزاخر موج خالص  
لله عز وجل عمقه ما بين السماء والارض عرضه ما بين المشرق

ص ١٧٣

والمغرب اسود كالليل الدامس كثير الحيتان والحيات يعلومرة ويسفل اخرى فى قعره شمس تضيئ  
لاينبغى ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عز وجل فى حكمه و نازعه  
فى سلطانه وكشف عن سره وستره وباء بغضب من الله وماويه جهنم وساءت مصيراً وبئس المصير  
فلما ثبت سد السبيل فى مقام الثالث فيجب ان يكون فى رتبة الذكر الاول باعلى شان منه لان فى  
رتبة القدر يدرك العقل الجهات الثلاثة وبه يميز بين المشية والإرادة والقدر ولكن فى الذكر الاول  
ممتنع عرفانه بمشعر العقل لان الشئ لم يخلق الا مختاراً ولم يجر الاختيار الا بعد تساوى الطرفين  
ومن اجل ذا لم يدرك العقل فى الذكر الاول عليّة ذاته له به وقبول اختياره بدون ذكر من غيره ولذا  
حق على الطالب حكم الله التسليم لولاة حملة علوم آل الله صلوات الله عليهم بما طلعت شمس  
الابداع بالابداع ثم بما غربت شمس الاختراع بالاختراع و الا لو اراد العرفان بسبيل البيان فيوقع  
نفسه فى مقامات النيران باعتقاده بمثل ما اختارت الحكماء فى الربط بين الله و خلقه لان العقل لا  
يقدر ان يدرك علة اليجاد من نفس الشئ ولذا يدخل نفسه فى الشئون المجتته من الاعيان  
الثابتة ودونها التى باطلة عند مذهب اهل العصمة صلوات الله عليهم من حيث يحسب انه فى سر  
الباطن مثاب لا وربك ان الصمت فيما لا يقدر ان يدرك حقيقة المسئلة احسن من ان يثبت الاعيان  
الثابتة فى الذات ويلزمه نفسه بالاعتقاد بوحدة الوجود بين الموجد والمفقود ثم باقتران الذات بفعله  
فسبحان الله عما يصف المشبهون آياته ومن اجل ذا قال علي عليه السلام بدت قدرتك

ص ١٧٤

يا الهى ولم تبد هيئة فشبهوك واتخذوا بعض آياتك اربابا **فمن ثم** لم يعرفوك لان لو عرفوه بان لا  
يذكر معه غيره ولا يقترن ذاته بخلقه ليشهدون فى مقام الصادر الاول بابداعه لا من شئ بعليّة نفسه  
لا غيره من دون ان يتعقلوا بادراكهم او يتوهموا بظنونهم لنفى انفسهم ذلك فسبحان الله رب  
السّموات والارض عما يصفون وان آية القرآن فى مقام السرمد ليشهد بذلك فى ذكر ستة ايام التى  
هو المراد بظهورات الذكر الاول لا دونه وان السّموات هو الذكر الاول وان الستة المشار اليها هو

مقام الايام التي تذكر الارادة التي هي علّتها في حدّتها وانّ بعدة تلك المراتب يثبت وجود جهات الفعل في ذاتيات ظهورات التجلّي ورتبة الانفعال في مقام نفسها التي لا تحكى من قرب صفاتها بمبدئها الا عن الفعل وان تصل الاشياء تلك المراتب متعيّنه في رتبة فؤاده الا انّ جهته الاولى منه التي لا تدلّ الا بالصادر الاوّل لا يدرك العبد جهة ذكر من غيره و الا ففى الحقيقة كلّ ما دون الذات مرّكّب من عناصر عالمه وانّ الله لم يخلق شيئاً فرد قائماً بنفسه لعدم امكان رتبة الامكان في الممكن ولا يخطر ببالك انّ الذكر الاوّل الذي دلّ على الله مع تركّبه وجهات تحديده في الواقع كان الناس في مقام المعرفة متوجّها بالموهوم بالاحدية التي تجلّي لها بها بل انّ السرفى الحقيقة دون ذلك و انّ الذكر الاوّل الذي هو اوّل صادر المطلق هو بنفسه ليس له نفس دون نفسه وانّ ذكر جهة التعيّن فليس بالحقيقة وصفه بل هو مقام الارادة ولم يك كذلك فكيف يمكن ان يوقن العبد بالاحدية البحتة الصرفة في مقام الذات جلّ ذكره وانّ ذلك لهو

ص ١٧٥

الحقّ الصّرف الذي لا يذكر معه خلقه ولا ينعت معه عباده وهو صرف التجلّي الذي لا حكاية له الا عن الله بل هو في مقام الامكان اذا لاحظ العبد لا يمكن الا زوجين اثنين ولكن اذا نظر بسره الذي لا ذكر له من شئ معه فيعرف دلّته على مقام الذات جلّ ذكره وانّ في ذلك المقام قد زلت اقدام بعض الناس من حكماء الهية حيث يعتقدون في مقام العبادة بعرفان الوجدان دون العلم بالوجود و انّ ذلك لهو الوهم الذي نزل في الحديث من عبد الله بالتوهم فقد كفر بل انّ العلم نفس المعلوم و حكم الوجدان نفس العيان و سبيل العمل هو الايقان و انّ الذي يتوجه الى الله في مقام العبادة و يخطر بباله بانّ الممكن لن يعرف الا حدّ نفسه و انّ العبادة تثبت في مقام ملكه و انّ غاية عرفان الفؤاد هو ذكر التركيب و حدّ الامكان فليس هو بموحّد لله و لا عابد له بل حقّ على العبد بان يعبد الله الذي هو خلو من خلقه و لم يقترن بخلقه و لا تتوهم فيه بان الذي يتوجه اليه الاولياء هو ظهور تجلّيه له به فحاش الظنّ بالله بمثل ما تظنّ نفوس الموهومة بل انه هو الحقّ الصّرف الذي لم يك معه غيره و لا يذكر معه في رتبته شئ وهو الذات البحت الذي ليس له اسم و لا وصف و لا رسم و لا نعت و انه المتعالى عن ذكر الاسماء و الصّفات و المتقدّس عن مقام ظهور آيات الدّوات و عليك يا ايّها الناظر في السّرالى مقام البيان حقّ التّبيان فانّ أكثر الخلق من الفئة الحقّة يعبدون الله بالتوهم

بعلم أنّ الذى يتوجّه اليه الخلق هو شان الامكان ورتبة البيان فإنّ الله و ملائكته بريئون من هؤلاء العباد بل أنّ منتهى الذنب هو ذلك

ص ١٧٦

الوهم وأنّ الذى ذكره آل الله و امناءهم سلام الله عليهم فى مقامات المعرفة بأنّ الادوات تشير الى انفسها و الآلات تشير الى نظائرها و قال الحكماء انّ الشئ لا يتجاوز وراء مبدئه فهو حقّ فى مقام الخلق و الا لو اردت ان تجرى تلك الاشارات فى مقام توحيد الذات فلا يبقى لك السبيل و لا تقدر ان تثبت ظهور ذات الواجب بالدليل لانّ الذى يتعلّق قلبه بشان الإمكان كلما يترقى لا يقدر ان يتوحد الرحمن و لذلك نزلت الاخبار من شمس العظمة و الاسرار اذا بلغ الكلام الى الله فاسكتوا فإنّ الكلام فى الله لا يزداد صاحبه الا تحيرا و أنّ تلك الاشارات تحجب العبد عن عرفان الذكر الاوّل لانّ العلم به لا ينفع الا بالعمل فى حول ذلك المقام لانّ عرفان ذكر الاوّل عند كلّ النفوس ثابت ولكن العمل بمقاماته و السكون فى ظلّه هو المطلوب عند الله و لو ان حقيقة العرفان هو العمل ولكن فى مقام الظهور لن تثبت حقيقة العرفان الا بالعمل فى عوالم الاكوان و لذا فرض الله على الكلّ عرفان محمّد صلى الله عليه و آله باعلى درجة السناء و ذروة البهاء بأنّه المتعالى عن الشبه و المثل و المتقدّس عن التشابه مع ابناء الجنس و أنّ ثمرة ذلك العرفان هو لازدياد فناء الصّرف فى طلّعه و اتّباع فروضه و شئونه و الاشتغال بما يقرب العبد بساحة قدسه و جلال ظهوره و أنّ مقامات ظهور ذلك الذكر فى مقام الظهور مختلف باختلاف قابليّات الموجودات و انوجاد تعين الكثرات فما لطف زجاجة فؤاده و رقة سيره فكان عرفانه لصادر الذكر الاوّل اتمّ و قربه اقرب و كان ظهور عرفانه فى مقامات الخلق و الامر احسن و بذلك العلم يفتخر الانسان على

ص ١٧٧

مراتب اهل الوجود و به يمتاز ظهور المحمود عن المقصود و أنّ للعالم بالذكر الاوّل مراتب ما لا نهاية لها بها فمنها واقف فى مقام النقطة و هو العالم به بشان ظهوره له به من دون آية سواه الا امرأة فؤاده و هو مقام اعلى مشعر الفؤاد الذى به يتوجّه الى الذكر الاوّل فى المرأة الاولى الذى دالّ لنفسه بنفسه على الله جلّ ذكره بدلالة الثبوت و نفى الاسماء و الصّفات عن طلعة المحبوب و أنّ فى هذا المقام للموجودات سلسلة ثمانية التى تشير الى مقامات مراتب العالم بالذكر الاوّل الذى يحصل



بعد الضرب ستة و خمسون عدد بعدد اسم مهديّ عليه السّلام بعد ازدياد الحروف الثلاثة لحكايته عن مقام اللاهوت والجبروت والملكوت في رتبة اسمه وليس المقام مقام تفصيله وانّ له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره وانّ اليه يرجع الامر في المبدء والاياب ومنها رتبة الالف الغيبية وانه مقام الارادة التي جعل الله حامله علياً عليه السّلام وانّ العالم به يعرف الله ويوحده في مقام ظهور رتبة ثاني فؤاده في مرأة ثانية ومنها مقام الالف اللينية وهو مقام القدر وانّ الله قد جعل حامله الحسن عليه السّلام وانّ العالم به يعرف الله ويوحده في مقام ظهور الرتبة الثالثة من تجليات فؤاده في المرءات الثالثة و منها مقام الالف القائم على كلّ نفس وهو مقام القضاء وسرّ البداء وظهور الامضاء و تمام رتبة الانشاء وانّ الله قد جعل حامله الحسين عليه السّلام وانّ العالم به يشهد لله في مقام الرتبة الرابعة من تجليات فؤاده في المرءات الرابعة ومنها مقام الالف الغير المعطوفة وهو مقام الاذن وانّ الله قد جعل حامله جعفر بن محمّد عليهما السّلام حيث اشار الحقّ في كلامه ما يصل

١٧٨

اليكم من فضلنا الالف غير معطوفة وانّ العالم به يوحد الله ربّه في مقام الرتبة الخامسة من تجليات فؤاده في المرأة الخامسة ومنها مقام الف معطوفة وهو مقام الاجل وان الله بعظم قدرته وكبر وهابيته قد جعل حامله موسى بن جعفر عليهما السّلام وانّ العارف به وبحقّه يوحد الله ويشنى عليه بما وصف له نفسه في الرتبة السادسة من تجليات فؤاده في المرأة السادسة ومنها مقام الحرف وهو مقام الكتاب وانّ الله قد جعل فاطمة صلوات الله عليها حامل ذلك الحرف وانّ العارف بحقها يوحد الله في المقام السابع من ظهورات فؤاده التي تدلّ عليه في المرأة السابعة وانّ لكلّ سلسلة من سلاسل الثمانية تلك المقامات في الغيب مكنونة وتنزلات تلك المقامات التي هو لظهورات ائمة الشّهادة في البروز مكنونة ولا يكون شئ في السموات والارض الا بظهور تلك السبعة في عالم غيبه وتنزل تلك السبعة في عالم الشّهادة وانّ ذلك أعلى رتبة الجنان عند اهل البيان اذ عرف قول الرّحمن الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البيان وانّ ذلك رشح من ذكر الصّادر الاوّل في رتبة ظهوراته في الموجودات واما في رتبة ذاتيته التي هي كانت اعلاها قد اسمعتك دفات طير اللاهوت في بيان الذّكر الاوّل وكلّما يذكره الذّاكرون في ذلك المقام فهو منقطعة عن كينونية ذاته وممتنعة عن الصّعود الى حضرته لا اسم هنالك ولا رسم ولا دلالة ولا وصف ولا حكاية ولا نعت ولا يعلم كيف

ذلك الآ الله وحده وانّ فى رتبته تعلق لهذا الصّادر الاوّل الذى هو مقام الارادة يذكر الحكماء  
اطلاقات فى مقام البيان

ص ١٧٩

للسّالّكين من رتبة الانسان فمنها الازليّة الثّانية والوجود المقيّد والتعيّن الاوّل والهيولى الهيولات و  
الاسطقس الاسطقسات و المادّة الموائد و اللّانهاية الثّانويّة و ما اراد الله ما وراء تلك الاسماء فهو  
المسطور فى الكتاب وانّ الحقّ كلّ اسم وقع عليه اسم شئ فينبغى ان يطلق فى مقام ظهور توحيد  
فى هذه الرّتبة لانّها الاولى عمّا سواها بل لا ظهور فى الامكان الاّ من ذلك المقام حيث أشار  
الحسين عليه السّلام فى دعاء يوم عرفة الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك  
متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدلّ عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هى الّتى توصل اليك  
عميت عين لا تراك وانت عليها رقيبا وخسرت صفقة عبد لا يكون له من حبّك نصيباً وأشار الحقّ  
فى مقام آخر ما رايت شيئاً الاّ ورايت الله قبله وقال عزّ ذكره لم ار نوراً الاّ نوره ولا اسمع صوتاً الاّ  
صوته ولذا قال عليّ عليه السّلام فى خطبته انا علانيته المعبود وانا المعنى الذى لا يقع عليه اسم  
ولاشبهه وانا باب حطة ولا حول ولا قوّة الاّ بالله العليّ العظيم لانه روحى ومن فى ملكوت الامر و  
الخلق فداه قد استقرّ على عرش الارادة باذن الله وانه المعطى لكلّ ذى حقّ حقّه والسائق الى  
كلّ شى باذن الله رزقه وانه نفس الارادة فى عوالم الجوهريّات وانّ سرّ ذلك الامر هو الذى اشار  
عليه السّلام فى خطبة الطّنجيّة على منشئها الاف ثناء وتحيّة رايت الله والفردوس راى العين اى  
رؤية المشيئة بما ظهرت له به ولا تزعم دون ذلك فانّ الاشارة الى الذات الازل ممتنع محال وانه  
كما هو عليه فى عزّ الهويّة وجلال الصّمدانيّة لن يعرفه احد سواه ول يوصفه احد غيره وانّ كلّ ما  
وقع عليه اسم شئ ما خلا الله فهو مخلوق وانه المتعالى

ص ١٨٠

عن ذكر ما سواه وانّ كلّ الظهورات والشّونات وما يقع عليه حكم الاسماء والصّفات اسماء هذه  
الجهة لانّها كما هى عليها آية المشيئة وكلّما يجرى فى المشيئة يجرى فيها الاّ انّ الاوّل هو الذّكر  
الاوّل وان الثّانى هو الذى ذوّت وجوده به وانّ الحكماء قد اختلفوا فى مقام حكم ابداع الارادة  
بانّها هل خلقت لا من شئ بمثل المشيئة وعلّيّتها او تعلق بها ابداع الثّانى وان الحقّ انّ تينك

الجهتين جاريتان فيها فاذا نظر العبد بعليّة المشيئة فلا يحتاج بذكر ابداع الثانى فى رتبة الارادة واذ نظر العبد بالمقام الذى انّ الاثر لا بدّ ان يشابه صفة مؤثره فلا سبيل له الا ان يقول قد تجلّت المشيئة للارادة لها بها فى رتبها كما ذكر الحكم فى نفس المشيئة وانّ ذلك لهو الحقّ فى مستسرات البواطن واذ اردت حكم الظاهر فهو الذى القيت اليك من قبل بانّ الابداع هو الواحد وكلّما يبدع من نفسه فلا يحتاج بابداع جديد ولكن فى سرّ ذلك الحكم الظاهر باطن وهو انّ الابداع الاول فى كلّ حين يحتاج بمدد من الله وانّ الله يمدّه فى كلّ شأن بنفسه لنفسه كأنه هو فى كلّ شأن ابداع جديد ولكن لا يتجاوز الشئ عن حدّ نفسه ولا يساوى الحكم لغيره فسبحان الله بارئه عمّا يصفون. انتهى  
(با نسخه ب ص ٤٢٩ و سبز ٤٠ ص ١٦٤ مقابله شد)

## جواب سوال ميرزا حسن وقايع نكار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات و الارض بامرہ و اقام الكل بحكمه ليعرف كل الموجودات فى مقام عرفان طلعة الذات و آيات ظهورات الصفات الآيات المودعة حقائق الانفس و الآفاق لثلا يحتجب احد فى ذكر شئ عن ذكر الله و يراه بما تجلى له به ظاهرا موجوداً بانه لا اله الا هو قائماً بذاته فى

ص ١٨١

ازل الازال و انه فى كل شان يوصف ذاته بذاته و ان ما سواه لن يقدروا ان يوحّدوا كنه ازليّة و لا ان يعرفوا حكما من صمدانيته اذ ذاتيته مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ان كينونيته مفرقة الماديات عن مقام البيان و لا يقدر احد ان يشير الى حضرته لعلو قيموميته و لا ان يذكر وصفا من ظهورات مشيئة لجلالة كبرياء قدوسيته فسبحانه و تعالى قد اخترع المخترعات لظهورات قدرته و جعلها علة فى مبدء الامر لنفسها من دون حكم يساوقها و لا ذكر يعادلها و لانعت يساويها و لا و صف يقابلها ثم جعلها مقام نفسه فى الاداء و ظهور محمد صلى الله عليه و آله فى الانشاء اذ كان الله لم يزل كان و لم يكن معه سواه و لا يدركه بصر فى غياهب آيات الامكان و انه يدرك كل ما شاء بما شاء كما شاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم احدث الله بعد تلك الآيه الاحدية فى عالم اللاهوت و الظهور الصمدانية فى عالم الجبروت و الدلالة الواحديّة فى مقامات الملك و الملكوت و الشئون الرحمانية فى مقامات ظهورات ما خلق الله فى ارض الناسوت نفس الارادة لتعين الكثرات و ظهور البدايات و الغايات و ما احاط علم الله وراء تلك المقامات من اللانهايات ليتدوت بها كل الصور فى كل العوالم بما اختار الشئ فى تلقاء حكم ربه ثم نفس القدر لظهور المقدر طمطمم الذاهر بطن الامكان و العمق الاكبر فى عوالم الاكوان ليميز به كل من توجه بعد نفس السبجات و الاشارات الى طلعة حضرت ظهور البحت البات عن يرى طلعة الصفات فى مقام الكثرات عن دون ظهور الذات ثم نفس القضاء لظهور القضاء قبل البداء ثم الامضاء فى نفس البداء ثم نفس الاذن و الاجل

ص ١٨٢

والكتاب لما اراد الله فى خلق كلّ ما شاء لظهور المقدورات و تمام المعلومات و ما لا يحصى علم احد فى مقام ذكر العلامات الا من شاء الله سبحانه انه لا اله الا هو العلى المتعال و بعد قد نزل كتابك و اطلعت بخطابك فاعرف يا ايها الناظر الى تلك الاشارات ان الله قد جعل لكل آيات ظهوراته فى خلق كلّ شئ ليشاهد الكل آيات الجوهريات و الماديات و العرضيات و الشبقيات و ما قدر الله وراء ذلك فى كلّ شئ من خلق الله و ان ذلك الامر لما لم يخلص من جهات الاية الا بظهور طلعة حضرته الربوبية فى الهيكل البشرية قد جعل الله له ميزانا فى البيان و قسطاسا فى التبيان لئلا يرى احد آيات ظهورات الربوبية الملقاة فى حقيقة العبودية بمثل سبحات انيات العرضية و هو فى مقام الحقيقة صرف البساطة و فى مقام الطريقة شان الاستقامة على ظهورات نور البساطة و فى مقام الشريعة العمل بما نزل الله فى الكتاب على سبيل الروح و الثواب و الخوف من رب الارباب و ما قدر الله من الجزاء فى يوم الحساب انه هو العالم بالمبدء و الايات و ان ما ذكرت فى كتابك من اختلافات الناس فى ذكرى فلاشك ان اكثر الناس قد جعلوا الههم هويهم بما يقولون بافواههم ما اتبعت اهوائهم فسوف يؤاخذهم الله بما اكتسبت ايديهم ولكن ليس العجب من الناس لانّ فى كلّ الاعصار كان بعض الناس فى مقام الكذب و الافتراء انظر الى النصرى كيف افتروا على الله و قالوا ثالث ثلاثة ثم الى اليهود حيث قالوا انّ العزيز ابن الله ثم الى الاعراب حيث قال الله عن لسانهم انّ الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير حقّ و نقول ذوقوا عذاب

ص ١٨٣

الحريق فكما افتروا على الله لاشك افتروا على اولياء الله كلهم و ليس العجب منهم فاعوذ بالله من افترائهم فى حقى مما انا استحيى ان اذكره فى ذلك الكتاب ولكن اذكر بعض ما ارادت و الله شهيد على و كفى بالله شهيداً فبعض افتروا حكم الرياسة ثم بعض حكم الولاية ثم بعض حكم بطلان الاجتهاد ان الله يعذبهم بما افتروا اننى انا عبد مؤمن بالله و آياته اكرمنى الله علم المعرفة و انا حدثت الناس بحكم القرآن حيث قال عزّ ذكره و اما بنعمة ربك فحدث فلما عظموا فى عيونهم ذلك العلم من الذى لم يتعلم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقعت الفتن بين الناس فمجمّل القول انى مصدق بهذا الدين حرفا بالحرف و من زاد عليه حرفا او نقص حرفا فليس منى و انا عنه برى بلى ان تلك

النعمة التي انعم الله على نعمة عظيمة التي بها تبيّنت اختلافات المقامات اذا نظر اليها ذو انصاف بعين البصيرة وليس لي دعوى بديعة لا في الحقيقة ولا في الشريعة والله شهيد بيني وبين الكلّ و انه ليحكم يوم القيمة بين الكلّ بما كانوا فيه يختلفون

وانّ ما سالت من معنى قوله عزّ ذكره ونحن اقرب اليك من جبل الوريد وحقيقة معنى قرّبّه الى الله في كلّ المقامات فاعلم انّ الذات لم يزل لم يك معه غيره ولا له نعت في خلقه قد انطقت الاسماء والصفات عن ساحة حضرته و امتنعت الاشارة والعلامات عن قرب جلال قيموميّة وانه كما هو لا يعلم احد كيف هو الا هو وانّ كلّ الاسماء سمّه لمشيته وكلّ الآيات ودلالات لقدرته ولما علم ان لا سبيل لاحد في معرفة كنهه والتقرب بذاته قد تجلّى لكلّ بكلّ على غاية فيض ابداعه ونسب هذا التجلّى الى نفسه اذ غير ذلك لا يمكن في الامكان ليتلجج المتلجّجات بظهور آيات

ص ١٨٤

مشيّه ويتذوت المتذوتات بظهور مقامات قدرته وانّ ذات الازل لم يزل لن يقترن بعباده وليس له في رتبته ذكر عن غيره حتى اذكر حكم قربه وان قربه في كلّ شأن كان على حدّ سواء بلا ذكر اقتران مع شئ في الامكان وانه الاقرب الى كلّ شئ عن القرب بنفسه لانه لم يزل كان نسبته الى كلّ ما ابداع بمثل نسبته بمثل يوم لم يبدعه وانّ ذلك سرّ الواقع في هذه المسئلة ولها وجوه كثيرة في مقامات الامر وغايات الختم فمنها انّ الاقرب اليك من جبل الوريد هو الاشارة الى ظهور آية الله التي خلق الله في فؤادك الذي انت بها توحدته وتعرفه وتخاف منه وترجو ثوابه وانّ ذلك شأن من مقام الابداع ومنها الاشارة الى محال الامر ومواقع الحكم ائمة الدين وهداة الخلق اجمعين عباد الذين قد انتجبهم الله لنفسه واصطفاهم لولايتهم واقامهم مقام ولاية حضرته في كلّ ما نسب الى نفسه من المعرفة والطاعة والمعصية والجهالة وانهم اقرب الى الموجودات عن انفسهم بانفسهم ان ائمة الدين في كلّ شأن كان نسبتهم الى الاشياء بحدّ سواء لانهم في كلّ شأن محال مظاهر القرب وانهم في منتهى مقام البعد اقرب وفي منتهى مقام القرب كانوا في المنظر الاكبر الذي لا يدركهم الابصار ممّا سواهم ولا يعرفهم الافكار من دونهم وانهم المتعالون عن مقامات الظهور والمنزهون عن ذكر الاسماء والبطون فسبحان الله موجدهم عمّا يصقّون ومنها اذا اردت ان تطلع بحقيقة المسئلة فاجعل لكلّ سلسله من سلسله الثمانية حكم قرب الذي غيره معدوم معه مع ان كل

نسب القرب اليك بحد سواء ولكن الناظر الى ربّ التراب يعرف حكم القرب بفراسته ولا يمكن ان يعرف احكام ذلك القرب الا بطرف البدء ونظر

ص ١٨٥

الفؤاد وانّ الاقرب الذي لا يعدله شئ هو الآ بعد الذي لا يعرفه شئ وهو مقام النقطة في كلّ العوالم التي يعبر في مقام الحقيقة المحمّدية صلوات الله عليه ما طلعت شمس الابداع ثمّ غربت شمس الاختراع بالاختراع ثمّ مقام الالف اللينية وهو مقام قرب على عليه السّلام اليك ثمّ مقام الالف الغيبية اذا تطلق بعد اللينية وهو مقام قرب الحسن عليه السّلام ثمّ مقام الالف الغير المعطوفه وهو مقام الحسين ثمّ مقام الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم عليه السّلام اليك ثمّ مقام الحروف وهو مقام قرب أئمة الدين صلوات الله عليهم ثمّ مقام اجتماع الحروف التي هي الكلمة وهو مقام قرب فاطمة صلوات الله عليها ثمّ مقام اثر دلالة الكلمة وهو مقام قرب النبيّين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة اختلافاتهم ثمّ مقام قرب شيعة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم في علامات الامر و غايات الختم و لذلك الرتبة مقامات الكثرة حيث يعرف المتفرّس بنور الحقيقة وكذلك الحكم انت تعرف في مقام اللينته وقصد القرية وان المراد بالقرية هو جهة الوحدة الصرفة البحتة التي دلّت على الله سبحانه وانّ العبد فرض عليه في مقام كلّ الاعمال والحركات والارادت و النهايات لا يعمل الا لله وحده ولا يشرك في عبادته وصفا ولانعتا ومن اراد القرية الخالصة حقّ عليه بان يدخل لجة الاحديّة النازلة في كلام على عليه السّلام حيث قال عزّ ذكره ربّ ادخلني لجة بحر احديتك و طمطام يمّ وحدانيتك و ان اكثر الناس في مقام الحقيقة لو ينظر احد بالواقع لم يكونوا على الصراط الخالص الذي ليس فيه ذكر عن الشرك لانّ العامل لا يرى الله وعمله ثمّ نفسه لا يعمل لله خالصا ولا يجزى فيه التقرب و ذلك

ص ١٨٦

مذهب النصارى حيث ذكر الله سبحانه وقالت النصارى ثالث ثلاثة وان العامل لو يعمل بشأن لم ير ذكرا دون الله ولا يلاحظ في مقام الاعمال ذكر شئ سواه فقد عمل لله خالصا وثبت في اعماله حكم التقرب و الا لا يمكن نيّة التقرب الا بذكر ذلك المقام والعمل به و ان ذلك امر صعب مستصعب لن يقدر احد ان يحتمله الا ان يشاء الله و انت لو تصف بصرك لترى الشرك في كثير من

الاعمال بل ان مقام التقرب هو مقام التجلّي الذي لا يعرف الا بنفس المتجلّي وعلى العبد حق بان يعمل لله على ذلك الصراط لانّ بغيره لا يدخل احد لجة الاحديّة وانّ ذلك حكم غاية فيض الامكان فى مقام الاعيان ولا يصل احد الى مقام العدل و ذروة الفضل الا بالتقرب الخالص والاستقامة الدائمة وانّ على الكلّ حقاً بان لا يعمل فى شان الا لله وفى حبه فاذا عمل على ذلك المنهج البضاء والآية الحمراء فقد عبد الله بغاية الفيض الذي وعد الله له فى الكتاب ولذا اشار الامام عليه السلام فى مقام العبادة فقال عليه السلام يا هشام الله مشتق من اله واله يقتضى مالوها والاسم غير المسمّى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد افهت يا هشام قال قلت زدنى قال ان لله تسعة وتسعون اسماً فلو كان الاسم لهو المسمّى لكان لكل اسم منها لها ولكن الله معني يدلّ عليه بهذه الاسماء فكّلها غيرها يا هشام الخير اسم للمأكول والماء اسم للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به وتشاقل به اعدائنا والملحدّين مع الله عزّ وجلّ غيره قلت نعم قال فقال عليه السلام نفعك الله به وثبتك يا هشام قال هشام فوالله ما قهرنى احد فى

ص ١٨٧

التوحيد حين قمت مقامى هذا وانّ ذلك هو معنى التقرب فى مقام الكينونيّات والذاتيّات و الجوهريّات والماديّات والنفسانيّات والانيّات والإشارات فى تلك الرتبة هى العلة لذكرها والآ لا سبيل لاحد فى مقام تقرب الذات ولا بالظهور عن مقام دلالات الصّفات وكفى بذكر تلك الكلمات فى جواب تلك المسئلة لمن له علم بالبداية والنهاية

وان ما سالت من معنى قوله عزّ وجلّ الرّحمن على العرش استوى فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش فى مقام المشيئة وانّ المستوى عليها هو محمّد رسول الله صلّى الله عليه وآله ومنها عرش فى مقام الارادة وانّ المستوى عليها هو على عليه السلام ومنها عرش فى مقام القدر و انّ المستوى عليها هو الحسن عليه السلام ومنها عرش فى مقام القضاء وانّ المستوى عليها هو الحسين عليه السلام ومنها عرش فى مقام الاذن وانّ المستوى عليها هي الفاطمة صلوات الله عليها ومنها عرش فى مقام الاجل وانّ المستوى عليه هو جعفر بن محمّد عليهما السلام ومنها عرش فى



مقام الكتاب و انّ المستوى عليه هو موسى بن جعفر عليهما السّلام و منها عرش فى مقامات الجوهريّات و منها عرش فى دلالات الماديّات و منها عرش فى علامات الكينونيّات و منها عرش فى دلالات الذاتيات و انّ فى كلّ مقام من منتهى بدء الفعل يصحّ عليه اطلاق اسم العرش الى منتهى صقع التراب حيث اشار الامام عليه السّلام من زار الحسين عليه السّلام عارفا بحقّة كمن زار الله فى عرشه و انّ المشتبه فى مقام حكم ذكر العرش ليكون عين المشتبه به و ان تلك الارض عرش فى مقام التراب و انّ الناظر الى ربّ الاسماء و الصّفات لو يصف بصره و يدقّ نظره و يبسط يده ليعرف اشارات اهل البيان فى مقامات الامر

ص ١٨٨

و ظهورات الحكم و تجليات البحت و آيات العدل و مقامات الفضل و ما قدر الله و رآه ذلك فى كلّ المقامات من اللانهايات الى ما لانهاية لها بها و انك لو تطلق العرش فى رتبة المشيّه فليس المستوى عليها الا نفسها و لا ينعت في مقامها الا ذاتيتها و لكن تحت تلك الرتبة لو تطلق فى مقام الارادة حقّ ان يكون المستوى عليها هى الارادة الى ان ينزل الامر من مبادئ الفعل الى منتهى الغايات الّتى قدر الله لها فى علمه و ان ما ورد فى الاخبار بان الذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين و اربعة من الاخرين فهو الحقّ لانّ مقامات السبعة اذا اجتمعت تدوت صورة جامعة و لذا اشار الله اليه فى كتابه و يحمل عرش ربّك فوقهم يومئذ ثمانية و ان ذلك لهو السرفى الواقع و ان الامر لا بد ان يكون فى كلّ العوالم كذلك و ان الله قد جعل لكلّ ركن من العرش نورا فمنه الركن الاول حامل اسم الله القابض و هو لونه البياض و منه ابيض كلّ شىء فى الامكان و منه الركن الثانى حامل اسم الله الحى و هو لونه الاصفر و منه اصفر كلّ شىء فى الاكوان و منه الركن الثالث حامل اسم الله المحيى و منه اخضر كلّ شىء فى الاعيان و منه الركن الرابع حامل اسم الله المميت و منه احمر كلّ شىء فى مراتب الانفس و الآفاق و انى لو اجعل كلّ ما خلق الله فى الامكان تفسير لفظ العرش لحق و لكن ابى الله فى الظهور الا بعض الظهورات الّتى فى مقام البطون و انك لو تجعل الرّحمانية مقام الذات يلزم الاقتران و ان اهل البيان لو اردوا ان يفسّروا فى مقام ظهور الذات لا يفسّروا بالعرش الا العلم و كذلك انت تعرف حكم الاسماء و الصّفات اذا اراد المفسران يفسّر الكلام باحسن تبيان فى العيان و انّ حامل اسم الرّحمانية فى مقام الولاية هو على عليه السّلام و انه

ص ١٨٩

روحى ومن فى ملكوت الامر والخلق فداه مستوى على عرش العطاء لكل شيء وانه المعطى لكل حقه وانه السائق الى كل شئ رزقه والله من ورآئه محيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ وان ما سالت من حركة الافلاك على جهة الاختيار فلاشك ان الله سبحانه لم يخلق شيئاً فى الاختيار الا بمثل الخلق الاول رتبه المشييه ولا يمكن ان يلبس حلة الوجود شئ الا بقبوله وكذلك الحكم فى كل شئون العبد فكما انك فى كل حين تحتاج بمدد من الله لوجودك فكذلك تحتاج لكل شئوناتك ما يحصى كتاب ربك

وان ما ذكرت ان كان على جهة الاختيار فكيف لا يرجع ان ذلك مشهود عند الناظر بالبصيرة والشاهد بطرف الحقيقة انظر الى نفسك انك تعمل بعمل باختيارك فلما وقع لم تقدر ان ترجعه وان تعمل ثانيا فهو عمل غير ذلك فكذلك الحكم فى الافلاك ليسيرون باذن الله باختياراتهم بمثل ما قضى من سن الانسان ولم يقدر ان يرجعه وان سر ذلك يرجع الى مقام ذكر الاختيار لان دون العلم بحقيقة المسئلة لم يقدر العبد ان يعرف حقيقة الامر

وان سؤالك من بقاء اصحاب النار فى النار ثم سؤالك مع العلم باختيار الثواب وقدرته فكيف يختار العبد شان العذاب مع وجود عقله فى المبدء والمآب بلى ان حقيقه بيان تلك المسائل لا يمكن الا بعلم القدر وسر المقدور وهو ان الله قد علم باختيارات كل الموجودات وما عملت أيديهم فى ملكوت الاسماء والصفات ولقد جزاهم وصفهم حين ابدعهم واجرى الاسباب لهم بما علم فى حقهم وان السؤال فى مقام الست برّبكم لم يكن الا نفس الجواب وان اكثر الحكماء لما ارادوا ان يعرفوا حقيقة تلك المسئلة قد جعلوا

ص ١٩٠

ميزان الفهم العقل ولذا لم يقدر ان يبينوا حقيقة المسئلة لان العقل لم يدرك الا شيئاً محدوداً ولا يقدر ان يفهم معنى قوله عليه السلام لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين الا بنظر الفؤاد الذى يقدر ان يتحمل فى شئ واحد وحين واحد جهه التعارض ولا ريب ان الله لم يجبر العباد فى حين الخلق بالوجود بل عرض عليهم فمن قبل قد اوجده الله ومن اعرض جعله الله فى مقام الادبار وان الذى يخطر على قلب الانسان بان حين عرض الوجود لو يشعر وفيه عقل فكيف يختار الكفر وان لم يشعر

فكيف يقع التكليف من الربّ اللطيف جلّ ذكره وأنّ ذلك علة شبهة النفوس و عدم ذوبان العبد في معرفة البطون وأنّ الذي يعرف به العبد في مقام الحقيقة فهو يرفع شبهة في مقام الشريعة وأنّ علة الاختيار في حين كان وجوده نفسه لا شيئاً سواه لأنّ الحين الذي ابدع الله المشية لم يك شيئاً الا نفسها ولا ابداعاً الا نفسها ولا شان وجود الا من نفسها ولا شان قبول الا من نفسها فكذلك الحكم في كلّ المراتب لم يك وجود الشئ في اختيار قبول شئ الا بنفسه وان الله يفعل ما يشاء بامرّه وان العبد يفعل كلّ ما يشاء بحول ربّه وقوّته بما اختارت نفسه في تلقاء مدين جود ربّه فكذلك أنّ العبد في هذا العالم يعلم ان الخمر الذي يشربه يتغير حاله بالسكرو يعلم بحكم الله في يوم القيمة بالنار و بعد ذلك يشرب فكذلك الحكم في مبادئ العلل والذر الاوّل ان العبد بعد يقينه بان جزاء الكفر خلود النار يقبل ويقول لا ابا لي وأنّ ما ذكرت فكيف يكون المختار يرضى البقاء في النار مع أنّ علة البقاء كان هو نفس قبوله ولا يشتهه عليك بانى اذا ايقنت بنار لم اختره ولا ادخل

ص ١٩١

فيه بلى أنّ في مقام مبادئ العلل لم يك ناراً جسمانياً وان العبد لو يقول هنالك حرف لا فيكون ذلك الحرف في منتهى النزول نار جهنّم له ولذا لما يتحقق لم يقدر ان يخرج عنه وان مع الشان الذي أنّ الكافر لم يقدر ان يصبر في النار لو نظر بالواقع لم يحكم على نفسه الا بمثل ما حكم الله له لأنّ علة ذلك النار هي كان نفس قبوله لا سواه وان تلك الاشارات لو يوصلك الى مقام العرفان فاشكر الله ربّك فانه لهو الحقّ في المبدء والمآب والا فاسئل الله من فضله بفتح باب الفؤاد عليك فانّ بدون نور ذلك المشعر لم يقدر العبد ان يتصوّر في شئ واحد صفات متعارضه بان مع وجود العقل كيف يقبل العبد النار وان يمكن احد ان يعرف ربّه ويعرض من حكمه بلى بمثل ما عرفناك هو الامر الخالص والميزان القائم لأنّ الله ابدع الكلّ كما هو عليه بما هو اهله ولم يك حكم ما هو عليه في مقام الشئ الا نفس ما هو عليه لأنّ الجواب بعينه هو نفس السئوال في كلّ مقامات الامكان من البدايات الى النهايات فاسئل عرفان تلك الاشارات ممن عرف حقّ الصّفات في احكام المبدء والمآب

وانّ ما سئلت من معنى كفوا احد فلا شك أنّ الله لم يزل كان ولم يك معه شئ سواه وان الان ليكون بمثل ما كان ولم يك في رتبته شئ وليس له مثل ولا كفوا وان معنى كفوا احد هو حقّ التنزيه

والتقديس بمثل المقامات النازله فى الكتاب والسنة وان فى الصور السجين لما يتصور فيه شريك  
البارى وبعض الشئون المردوده التى هى شان الخلق ذكر الله سبحانه فى الكتاب لافك النفوس  
ومكنسة القلوب والآ فى الحقيقة ليس لله ذكر فى الامكان مقام اثبات النعت ولا فى مقام

١٩٢

تنزيه الشان وان مثل تلك الكلمة هى بعينها لاتتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فايهاى فارهبون و  
لاشك انه لايمكن ان يكون الهين اثنين فقد نزل الله تلك الكلمة لابطال صور السجين ولو ان فى  
الحقيقة لم يذكر عنده اله دون نفسه ولا مثل ولا كفو وانه المتعال الذى ليس كمثل شئ فى  
السّموات ولا فى الارض ولا يعزب من علمه شئ وهو اللطيف الخبير. انتهى  
اين توقيع در مجموعه ٤٠ ص ١٨٠ با مجموعه ٥٣ ص ٣٨٥ و مجموعه ٦٧ ص ٨٥ و مجموعه  
پرینستن نمره ٢١١ ص ١٧٥ و مجموعه ب ص ٩٥ هم مقابله شد)

## معنى استفهامات قرآن

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامرہ ليعرفه كل من في ملكوت الارض والسموات بما تجلي لهم بهم في مراتب كينونياتهم و ظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الازال و سرمد الايام لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و لم يك في رتبته شيء اذ وجود الغير ممتنع ذكره في ساحة قرب عزته لان الاشياء في جميع مراتبها لم يدركوا الا حد انفسهم ولا يشعروا الا باحكام افعالهم ولذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في كلامه حيث قال عز ذكره بدئت قدرتك يا الهي و لم تبد هيئته فشبهوك و اتخذوا بعض آياتك اربابا فمن ثم ذا لم يعرفونك و ان ذلك شان الحدوث في جميع مراتب الوجود و ان ازلية الذات بنفسها دالة علي

ص ١٩٣

حضرت كينونية بانها كما هي عليها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان و ممتنعه الممكنات عن مقام البيان و انه المتعالى الذى لا يدركه الابصار ولا يرفع اليه اعلي جواهر الافكار و هو بنفسه يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و اشهد لمحمد صلي الله عليه و آله بما شهد الله له في كينونية ذاته بانه عبده الذى انتجبه من بحبوحة قدم الفضل علي ذروة العدل و اصطفاه من منتهي مقام الثناء لظهور قيوميته علي من في ملكوت الاسماء و الصفات و لقد اصطنعه لمقام ولايته على جميع مراتب الوجود من الغيب و الشهود لمقام ظهور قدوسيته علي كل الممكنات اذ انه لم يزل لن يدرك بالابصار ولا يوصف بما يدرك غوامض الانظار و ان الله هو الفرد الحي القيوم الذى قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء و القضاء اذ انه لم يزل لن يقترن بجعل العباد ولا يوصف بعرفان مراتب الفواد و هو اللطيف المنان و اشهد لاوصياء محمد رسول الله صلي الله عليه و آله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التكوين و ظهورات التدوين و ما لا يحيط به علم احد في ملكوت السموات و الارض الا الله

سبحانه وتعالى عما يصفون و اشهد اني انا عبد آمنت بالله وآياته ولا اريد ان اخالف حكم القران في حرف ولقد اكرمني الله علما من فضله واني حدثت الناس بامر ربي ليشكره كل العباد بما اراد في اظهار تلك النعمة من عنده وكفي بالله علي شهيدا. وبعد لما سئل احد من الطلاب من مسألة استفهامات القرآن وما نزل مثل ذلك في كلمات اهل البيان واني لما وعدته بيانه فاشير الان حكم الجواب بما يكفي العبد في حين الخطاب وهو ان للقرآن مقامات ما لانهاية لها بها في علم الله و لن يقدر احد ان يطلع

ص ١٩٤

بتلك الشؤون الا بعلم الامر بين الامرين والمنزلة بين المنزلتين التي نزلت في الحديث من شمس الدين و اركان اهل اليقين فاذا استطاع احد ان يطلع بسر ذلك الحكم فيسهل عليه السبيل وهو ان يري الكثرات بعين تجلي الذات لديه فاذا استقام احد علي ذلك الصراط لم يرتعاضا في الاخبار ولا حكم متشابه في القرآن ويرى الاستفهامات بمثل المحكمات والاشارات بمثل البيئات وان الان اشير بمعني استفهام واحد ليكون بابا لمعرفة كل الاستفهامات والمتشابهات وهو لا شك ان الله يعلم كل شيء وان قوله عز ذكره وما تلك بيمينك يا موسي هو في منتهي مقام الجواب لم يك الا لظهار قابليته لوجود تجليه له به مثل قوله الست بربكم وذلك منتهي سر الواقع واما الاشارة الي سبيل الظاهر فيكون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلايق ولكن يتضمنه سلسلة الكليات و هي ثمانية مراتب كما بينهما العالمان قدسهما الله في جميع مراتبهما فان كنت ناظرا في مقام البيان فلاتعرف من تلك الآية من القرآن الا قول الله في الفرقان ان يا موسي اني انا الله رب العالمين وان كنت تريد المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاء الله لموسي بان ينطقه بحقيقته ما جعل الله في عصاه ليعطي حقه بما قبلت نفسه و ان ذلك فضل الله لمن اسكن في ذلك المقام كما اشار اليه في الحديث القدسي و ان سكت ابتدئته و ان ذلك اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء و الصفات و ان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشاره الي قوله تعالى و نودي من شاطي الواد الايمن

في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى اني انا الله رب العالمين و ان اردت المعني في مقام  
ص ١٩٥

الامامة فهو سر معني الابواب و ان المراد في ذلك المقام هو امر الله لموسي بان يعلمه بما هو في  
يمينه في احكام ائمه الدين الذين يعملون بامر الله وهم من خشيته يشفقون ليقره بانه في مقام الذات  
كان اتكائه واعتماده بالعصي من الشجرة الاحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه  
ثم ما غربت شمس الولاية بالولاية و ان اردت المعني في مقام الاركان فهو الاشارة بمقام موسي  
عليه السلام بين النبيين بان يلهمه ما جعل الله في يديه من حكم عصاه و ما يظهر منه من سر تجلي  
انوار الاحديه و الشئون السرمديه حيث قد جعل الله في عصي موسي و اظهره بقوله و ما تلك  
بيمينك يا موسي و ان الاشارة في تلك المقامات لاتحصي و اني انا لما اكون في حالة الحمي  
لاختصر الكلام و اسئل من الله الالهام لمن له حكم تجرد و السلام و ان اردت المعني في مقام  
النقباء فهو سر ما فسرت لك في المقامات التي قد اشرت اليها و هو المراد من قوله عز ذكره بان  
الذي في يمينك هو ظهور من شيعة علي الذي ينطق اذا شاء الله عن يمين الطور و اذا التفت الي  
ذلك المقام ليظهر من عصي ما شاء الله و اراد و ان الخطاب في مقام الاستفهام ذكر للفضل بان  
ينطق كليمه موسي بكلام لانه كان اخشع الخاشعين في بين يديه جل شاناه و من تواضع علي منتهي  
مقام الخشوع فهو يحشر في ظل ذلك المقام مع كليم الله في الطور و ان في ذلك المقام اشارات  
قدسية و يكفيك الاشارة قول الله عز ذكره و اذ تجلي ربك للجبل جعله دكا و خر موسي صعقا و  
اشار الصادق عليه السلام في معناه بما انا اذا اذكره حيث قال عز ذكره و قوله الحق و لما تجلي ربه  
للجبل جعله دكا و خر موسي صعقا

ص ١٩٦

بانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي في البصائر ان الكرويين قوم من شيعتنا من  
الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لكفاهم ثم قال ان موسي

لما سئل ربه ما سئل امرؤاحد من الكرويين فتجلى للجبل وجعله دكا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان يجمع بيني وبين هؤلاء الكرويين في حظيرة القدس و ظلال مكفهرات الافريدوس فان ذلك غاية مناي في دنياى و آخرتي و ان اليه المتشكي في الحيوه الدنيا و ان اليه الرجعي في الآخرة و الاولي و ان اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب و السراقات و من اراد ان يطلع بحقيقته فقد مضاد الله في ملكه و نازعه في سلطان و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس مثوي للظالمين و ان في كل تلك المراتب معني بحسب اللغة الظاهرة حيث يعرف العبد اذا تفكر فيها و ان ما سوي تلك المراتب السبعه فيذكر بعدها سلسلة شبيهة عرضية التي توجد من عكوسات الرتبة السابعه و ان لها مقامات مختلفه فيتبدل المعني في كل مقام بحسب اختلاف الرتبة حتى اتصل معني الآيه في مقام الذره و ان الي هنا قد اخذت القلم من الجريان و اسئل الله العفو في كل شان فانه هو الولي في المبدء و الاياب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى



## توقيع معراج (جواب ميرزا حسن نوري)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٩٧

الحمد لله الذي تجلي للممكنات بظهور المشيه لها بها ليعرفن كل الممكنات ما جعل الله في حقايق ذاتيات كينونياتهم من مقامات الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم كل مقام نفسه و عرف حكم مبدئه فيما قدر الله له في كل شان به لانهاية له به اليه ليشهد في مقام الامكان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزيز المتعال . و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بيان الاشكال الذي هو معروف بين رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله عليه وآله كيف يمكن في زمان واحد و مكان واحد بان يحضر في جميع اصقاع الوجود من الغيب و الشهود و ان الحق لا سبيل لاحد الي عرفان تلك الرتبة السنيه الا بعلم الامر بين الامرين سر القدر لان للاشياء مراتب ثلاثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدايه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له نهاية في مقام الظهور لعدم نفاذ الفيض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم حيث لا يقدر احد ان ياخذ من حكم تلك الرتبة شيئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدء من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام ساير الممكنات من مراتب الجوهريات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه يتحقق بوجود سير الافلاك و اذا ثبت حكم المراتب فلا ريب ان الفواد في الرتبة الاولى يعرف

ص ١٩٨

بان الشيء له كان المراتب ثابتة و كل الظهورات حاكية لان الجسد الكلي الذي جعل الله حامله محال الفعل يحكى عن مقام ذاته الذي يدل على مقام السرمد لان جسد النبي في ليلة المعراج مع انه كان في بيت الحميراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه كان في السماء و مراتب الجنان و النيران لانه كما ان ذاته لا يحجبه شيء في عوالم الامكان فكذلك الحكم في جسده و ان العقول لما لم يقدر ان يشاهدوا الامر بين الامرين و حكم السرمد في حكم اليقين و لذا ما قلت

في المجلس ينصرف العقل عنه بحكم الحديه حتي اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد و لو شاء الله و اراد لابين حقيقة هذه المسئلة بسر الواقع و الحكم البالغ في مقامه ليعرف الحكم من عرف الامر في مقامات الظهور و لا يحتجب عن مطالعة نور الغيوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان و الي الله يرجع حكم البيان في المبدء و الاياب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## خطبة انشاها في بلد الصاد (خطبه نازله در اصفهان)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٩٨

الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته بانه لا اله الا هو الحق في ازل الازال وانه هو كائن بمثل ما كان فيما يحدث من الازمان ولا له تغيير في شان ولا انتقال انقطعت الاسماء عن ساحة قرب حضرته و امتنعت الصفات عن ذكر قدس احديته اذ انه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال لا يمكن

ص ١٩٩

ان يذكر احد في رتبته وانه كما هو عليه في شان العزة والجلال منفرد في مقام الوحدة والجبروت ومتعال عن ذكر الاسماء والامثال في مقامات الملك والملكوت اذ ذاتيته مفرقة الجوهريات عن مقام العرفان وان انيته مسددة الماديات عن مقام البيان فمن ادعى معرفته فقد جهله لان المعرفة فرع الاقتران وذكر الاثبات بعد الافتراق ومن ادعى توحيدهم فقد اقترن معه خلقه واحتمل الافك في نفسه لانه كما هو لن يوحد غيره ولا يعبد سواه لان ذكر التوحيد ممتنع في مقام ذكر الوصف وحكم التمجيد لا يظهر في مقام النعت وانه اجل من ان يوصف بخلق او ان يوحد بغيره فسبحانه وتعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو. فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته لذاته و اولوا العلم من خلقه في مقام ابداعه بانه اله حي قيوم عالم قادر مختار الذي لا يعزب عن علمه شيء في السموات ولا في الارض ولا يتعاضمه شيء في عوالم الامر والخلق ولا له صفة دون ذاته ولا نعت دون جنابه سبحانه وتعالى عما يصفون واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده الذي استخلصه من بحبوحة قدم الفعل على مقام ولايته واصطفاه من ذروة الفضل على مقام محبته واختاره لآيه نفسه على مقام معرفته منفرداً عن الشبه والمثل في عوالم الابداع واجتباها لعلو كبريائه لمقام نفسه في الاداء والقضاء وارتضاه لمقام سلطنته بعلم منه على جميع الممكنات اذ انه لم يزل لن يقترن بالعباد ولا يوصف بظهورات الفؤاد وانه هو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير واشهد لاوصياء محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله بما قد شهد الله لهم في عوالم الانشاء وقدّر الله لهم في علم الغيب باعلى مراتب ذروة الثناء والبهاء بانهم محال الامر

ص ٢٠٠

وظهورات الفضل و اركان التوحيد و غايات مظاهر التقديس فى عوالم الاختراع ما لايحيط علم احد فى حقهم الا الله سبحانه انه هو العزيز المتعال . و اشهد لكل حق بما شاء الله و اراد فى مقامات الامر و غايات الخلق فى المبدء و الماب هو الذى يصلى عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور و كان بالمؤمنين رحيماً . الحمد لله الذى ابدع كينونيات المجردات بظهور مظاهر نفسه فى آيات الاختراع ليعرف كل حد نفسه و عرف احكام مبدئه و يشاهد انوار الربوبية فى سره و علانيته لثلاً يحتجب فى شان عن مقام ظهورات حضرة الاحدية فى ملكوت الاسماء و الصفات و يراه ظاهراً قيوماً على كل الموجودات و لا يرى شيئاً فى شان الا بظهور نوره فى هياكل الجوهريات و العرضيات ليصل كل بعلم ذلك المقام الى منتهى المقامات التى قد قدر لله له فى آيات تجليات المبدء و ظهورات الختم الى رتبة المآب و الحمد لله الذى اشرق كل ما لاح على هياكل الاشرار و اظهر خفيات بواطن اهل الميثاق فى يوم المساق ليميز الكل حين الالتقاء عن ظهورات المبدء و تجليات آثاره فى مقام الاقتران عن التشابه و التماثل فى اشارت آيات الحد فى مقام الافتراق فسبحانه و تعالى قد ابدع مثل التجريد فى مقام الانيات و امثال التمجيد فى كينونية الآيات ليستدل كل الموجودات بظهور انوار قدوسيته الى بهاء ساحة قرب عزته و يراه كل شئ بعد كل شئ بمثل قبل كل شئ من دون تعطيل و لا زوال حتى شهد الكل فى مقامات ظهورات الذات بما شهد الله لنفسه فى ازل الآزال و سرمد الايام و لا يعرفه احد الا بسبيل ما وصف نفسه للعباد بانه جل ذكره لن يعرفه احد غيره و لا يذكر احد فى رتبته لان وجود الغير بنفسه دال بالعدم الصّرف فى

ص ٢٠١

تلقاء طلعة الذات البحت و ان وجود الازل بكينونيته دال على عدم وجود الغير معه فسبحانه و تعالى تقدس ذاته و تعالى كبريائته من ان يقدر احد ان يوجد ما لا يمكن فى الوجود عرفان وجوده او يفقد ما لا يفقد فى الوجود ذكره و ظهوره فسبحانه و تعالى فمن قال ذكراً من ساحة قدس قيموميته فقد احتمل الشرك فى نفسه و الذنب فى افعاله لان ذكر الوصف بذاته شان من ظهورات ملكه و نعت من شئونات قدرته و هو بذاته دال بالحدوث و حاك عن عرفان الثبوت للحى القيوم الذى لا يدركه الابصار و لا يصعد الى هواء ربوبيته طير الافئدة و الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير . و الحمد لله الذى اخترع كل الهندسيات بما قبلت نفسها فى مقام الدلالات و الذاتيات ثم الكينونيات و

الآيات ثم التفسانيات و الدلالات ثم الانبيات والعلامات و ما قدّر الله وراء تلك المقامات و الاشارات مما لا يحيط به علم احد من اهل الاسماء و الصفات و لا يجرى عليها حكم الاشارات و اللانهايات و ان الله هو المحيط بكلّ شئ في مقامات الامر و النهايات . و الحمد لله الذي عرف الكلّ سدّ السبيل عن عرفان ذاته و منع الدليل عن الصعود الى ساحة قرب جنابه و الوصول الى حضرة كبريائه ليوقن كلّ الموجودات في مقام عرفان ظهور الذات نفى الاسماء و الصفات و اثبات التوحيد بما تجلّى الله لهم بهم من مبادئ العلل الى رتبة التراب في مقام توحيد الذات و عرفان مظاهر آيات القدس في ملكوت العدل و الذوات و الايقان بظهورات شئونات معادن العلم في بحبوحة قدم الانفعال الى ان اتصل الانسان الى رتبة التراب . و الحمد لله الذي نزل في الكتاب كلّ ما احتاج

ص ٢٠٢

الناس من احكام المبدء و المآب لئلا يشك احد في حكمه و يشاهد حكم كلّ الاسماء في كلّ آيات الكتاب بمثل ما نزل الله في القرآن اذا لم ينس حكم البيان و كلّ شئ احصيناه في امام مبين و الحمد لله الذي يحكم ما يشاء كما يشاء بما شاء و اراد و قدّر و قضى في علمه لكلّ الممكنات ما امضى في مراتب ظهورات خلقه ليحمدوه كلّ على سبيل العجز و الذكر لقوله ان الحمد لله ربّ العالمين. انتهى

## رسالة غنا (حرمت يا حليت موسيقى)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢٠٢

الحمد لله الذى تقدّس بقُدس قيوميّته عن نعت الجوهريّات و ما يشابهها و الحمد لله الذى تفرّد بتفرّد ازلّيّته عن وصف الذاتيات و ما يعادلها و الحمد لله الذى تعظّم بعظم قدوسيّته عن ذكر الكينونيّات و ما يقارنها. تعالى شأنه من اقول انه هو هو اذ انه كما هو عليه فى عزّ الهويّه و جلال الاحديّه بذاته مقطّع الموجودات عن ذكر عرفان الذات فى طلعه ظهور حضرت الذات و مفرّق الممكنات عن ذكر مقامات الصّفات فى غياهب مستسرّات فلک الاسماء و الصّفات. فمن قال انه هو هو يحدّد نفسه و يجاوز عن سرّ مبدئه و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله فى رتبه الخلق فى كينونيّته مثاله و ان اقل ان الذات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا يقع عليه حكم الاسماء و الصّفات يكذبنى قولى بالذات بانّ الذى جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً من

ص ٢٠٣

ساحه قرب حضرته و جعل فى نفسه مثالا لآيه صمدانيه و تجليا لظهور قدوسيته فسبحانه و تعالى جل و علا ذاتيته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الافئده و الاوهام و يعظم انيته من ان يشير اليه احد فى ملكوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما يمكن فى الاشارات و كلّ من ادعى توحيد ذاته ففى الحين جعل نفسه شريكاً فى تلقاء مدين قدس وحدته و من ادعى عرفان كينونيّته فقد جهل من عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع فى عقله و غفل عن مقام سرّ الازليّه فى ذاته لانّ الموجودات كما هى عليها بحقيقتها لا تدلّ الا على القطع و لا تحكى الا عن المنع و لا تنطق الا عن اليأس و لا تشير الا على العجز. فسبحان الله موجد ربّ السموات و الارض عن وصف الاشياء كلّها. و الحمد لله الذى شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الا هو الحيّ القيوم فى ازل الآزال و انه هو كائن بمثل ما كان بلا تغيير و لا انتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتّخذ له شبيهاً فى نفسه و قرن نفسه بذاته لانه

كما هو عليه في كنه الذاتيه وعلانيه الصمدانيه اجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدل عليه شيء دون ذاته او يرفع الى هواء مجد رحمانيه اعلى وهم احد من عباده لانه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال انه هو كائن ولم يك معه سواه اذ ذاتيته كما هو عليها لهي الذاتيه الساذجيه القديمه التي هي بكيونيتها مقطعه الجوهريات عن الاشارات و ممتنعه الماديات عن الدلالات و ان انيته كما هو عليها لهي الانيه البحتة الازليه التي هي بكيونيتها مفرقه الكينونيات عن ذكر المقامات و منقطعه الذاتيات عن ذكر العلامات و ان كل ما وقع عليه اسم شيء من الاسماء والصفات فلا يقع الا على المقامات الامر و ظهورات الخلق و ان الذات الازل البحت لم يعادله

ص ٢٠٤

في مراتب الغيب والشهود وصف من خلقه. وكل ما وصفه الواصفون ويذكره الذاكرون فهو من حدود الشئيه والهندسه الخلقيه فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كل ما ذكر في ملكه و وجد باختراعه. فكل يدلون على انفسهم و يسئلون عن مقام ذاتيتهم و لاتحكي المثل في ذاتيات الممكنات الا على المنع و لاتدل الهندسه في كينونيات المجردات الا على القطع. فمن وحده فقد قرنه و من قرنه فقد ابطل ازله و من توجه اليه ما وصف به نفسه و حذر الناس عن حكمه فقد وحده بما يمكن في حق الامكان و ان دون ذلك لا يمكن في مقام الخلق ولذا تقبل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله و انه هو العزيز المنان. و الحمد لله الذي ابدع المشيه قبل خلق كل شيء بعليه نفسه لا من شيء ثم اخترع بها الاراده و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب ليعرفن كل ذرات الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق و ظهورات الامر حتى لا يرى شيئاً حياً قيوماً قائماً بذاته الا ما تجلى الله له به في كينونيته ذاته التي هي آيه لعرفان الذات و سبيل لتجلي الصفات و هي آيه لعرفان مقام محمد بانه المتعالى عن المثل و المنزه عن الشبه و المتعالى عن التحديد و المتقدس عن التفريد. جل و علا نفس محمد صلى الله عليه و آله من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم و بم اذ ذاتيته لهي الذاتيه القيوميه التي هي بانيتها مقطعه الجوهريات عن مقام العرفان و ممتنعه الماديات عن صور البيان و ان كل ما يظهر في الاكوان و يبرز في الامكان عكوسات تنزلات ذلك

النور المشرق المتعالى عن ذكر النور و المتقدّس عن نور الظهور فمن قال أنّه هو الذّكر الأوّل في الامكان فقد توجّه الى مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن

ص ٢٠٥

الظهور في تلقاء البطون و من قال أنّه هو نور الأوّل و المشيّه الاولي فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظاهر له به في رتبه امكانه. فتعالى الله الحيّ القيوم الدائم الفرد الصّمد الذي لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال أنّه هو كائن بلا ذكر شيء معه فقد جعل حبيبه محمّداً صلّى الله عليه و آله مقام نفسه في ذلك المقام ليوحّد الكلّ جناب حضرته بما وحد ذاته و عرف نفسه نفسه و تستحقّ كينونيته كينونيته بانّه المعنى الذي كنهه تفريق عن الكلّ و وصفه تقطيع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عمّا يصفون. و الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته في مقام الابداع لما علم بانّ الحسين عليه السّلام يشهد لنفسه بنفسه و يرضى بما قدر الله له في علمه و يسلم بكله لله ممّا قضى له في كتابه و يعمل بما كتب الله له في علمه من ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحّده به الاولياء الى مقام القرب و الجلال و يوحدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا يدع في حقائق الممكنات و يستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب و الجمال و يزورون الله بزيارته على التراب فانه لهو زياره الرحمن فوق العرش من دون تشبيه و لا مثال. فسبحان الله موجد الذي جعله على مقام نفسه في الاداء و القضاء و اختاره لسره في عوالم الانشاء و اجتباها لظهور ولايته في ملكوت الامر و الخلق للثناء و اصطنعه لظهور كبريائته في مراتب الصّفات و الاسماء لثلاثاً ينسى احدٌ حكم ظهوره في حقائق الانفس و الآفاق و يراه كلّ شيء بنور بارئه في كلّ آن و يبكي كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر التي اذا نزلت على العرش اهتزت و اذا رفعت الى السّماء انفطرت و اذا استقرّت على الارض انشقت و اذا قرئت على الافئده

ص ٢٠٦



خَرَّتْ لَجَلالِ وَجْهه وَاذا ذَكَرْتَ النَّفوسَ بِها تَغَيَّرَتْ لِمَا لا تَقْدِرانَ تَتَحَمَّلُ حَرْفاً مِنْ سِرِّها. فَسَبِّحانِ اللهُ مَوْجِدَه لَمْ يَحْتَمِلْ اَحَدٌ بِمِثْلِ ما اَحْتَمَلَ الحَسينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبيلِهِ وَلَقَدْ قَتَلَ بِقَتْلِهِ جَوْهَرِيَّاتِ الآيَاتِ فِي مَلَكُوتِ الاسماءِ وَالصِّفَاتِ وَلِذا حَدَّدْتَ الاشياءَ فِي جَميعِ مَقاماتِ الانشاءِ حَيْثُ لا يَمْكِنُ انْ يَذْكَرَ شَيْءٌ الاَّ بِذِكرِ هِنْدَسَةِ الحَدِيَّةِ وَلَوْ لَمْ يَقْبَلْ فِي الذَّرِّ الاوَّلِ شَهادَةَ نَفْسِهِ فِي سَبيلِ اللهِ لَمْ يَخْطُرْ بِقَلْبِ آدَمِ الاوَّلِ قَرَبُ شَجَرِهِ الاِزْلِيَّةِ وَلَمْ يَعِصْ رَبَّهُ اَبْداً وَلَمْ يَوْجِدْ شَيْءٌ فِي السَّمَوَاتِ وَالاَرْضِ لَأنَّ بِشَهادَتِهِ فِي سَبيلِ اللهِ وَجَدْتَ حَقائِقَ الافئدةِ لِلتَّوْحيدِ وَهاجَ اَرياحُ المَحَبَّةِ فِي اوراقِ اغْصانِ شَجَرِهِ التَّفْريدِ بِالْحانِ ما خَطَرَ بِقَلْبِ اَحَدٍ مِنَ العبادِ وَلا يَجْرى بِهِ الحِكمُ فِي قَلَمِ المَدادِ وَلا يَعْلَمُ كَيْفَ ذَلِكُ الاَّ مِنْ اِحْذِ اللهُ عَنهُ المِثاقِ فِي عِوالمِ الغَيْبِ وَالشَّهادَةِ وَرِزْقِنِي اللهُ وَكُلَّ مَنْ شَاءَ ذَكَرَ مِصائبِ الحَسينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ حِينٍ بِما دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالاَرْضينِ فَانْ ذَلِكُ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشاءُ وَاللهُ ذِوالْفَضْلِ العَظيمِ.

وَبَعْدَ ذِكْرِي نَمائِدَ عَبدِ مَفْتَقِرِ اليِ اللهُ وَمَعْتَصِمِ بِحَبْلِ آلِ اللهِ كَهِ دَرِ سَبيلِ سَفَرِ بِهِ سَويِ مَلِيكَ فَضْلٍ وَعَدْلِ اِدَامِ اللهُ ظِلَّهُ العالِيِ عَلِيِ كُلِّ مَنْ سَكَنَ فِي ظِلالِ مَكْفَهَراتِ رَحْمَةِ كَهِ دَرِ اَرْضِ اصْفَهانِ تَوَقَّفَ نَمودِهِ جَنابِ مَسْتَطابِ قَدْسِي القابِ ذاكِرِ ذَكَرَ نَقْطَهُ وَجودِ وَمَذْكَرَ ظَهْوَراتِ آيِهِ مَحْمودِ سُلطانِ الذَّاكِرِينَ اِدَامِ اللهُ ذَكَرَهُ فِي سَبيلِهِ وَيَبْلِغُهُ اليِ مَقامِ قَرَبِ نَفْسِهِ فِي حَظيرَةِ القَدْسِ بِمَنه سَؤالِ اِزْ حِكمِ غَنائِي كَهِ دَرِ اَحاديثِ شَموسِ عَظْمَتِ وَجَلالِ مَذْكَورِ اسْتِ فَرمودِهِ وَازِ اَيْنِ جَهِتِ دَرِ مَقامِ اِجابَتِ جَنابِ ايشانِ بَرِ آمَدِهِ وَبِهِ حَولِ اللهُ وَقوتِهِ اَنجَهَ بِهِ مَشيتِ الهِيِ جَلِ ذَكَرَهُ اِزْ قَلَمِ جاريِ كَرَدَدِ اِظْهارِ مِي شُودِ وَقَبْلِ اِزْ ذَكَرِ حَقِيقَتِ اِشارَتِي ذَكَرَ مِي شُودِ كَهِ عِلتِ كَشْفِ سَبِّحاتِ اِزْ

ص ۲۰۷

حَقِيقَتِ بَيانِ مَسْئَلِهِ كَرَدَدِ وَآنِ اَيْنِ اسْتِ كَهِ خِداوندِ عَالمِ هِيچِ شَيْءِ را خَلقِ نَفَرمودِهِ الاَّ بِهِ مَشيتِ وَظَهْوَراتِ رَتَبِهِ فَعَلِ خُودِ كَهِ شُؤناتِ ظَهْوَ مَشيتِ اسْتِ چنانچَه حَضْرَتِ صادِقِ فَرمودِ لا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الاَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ الاَّ بِهَذِهِ الخِصالِ السَّبْعِ بِمَشِيَّةِ وَارادَةِ وَقِضاِ وَقَدْرِ وَاذْنِ وَكِتابِ وَاجلِ

فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة فقد كفر و شكى نيست که حين وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختيار را نفس او قرار داده و غير از جهت اختيار که جهة تجلي امرالله است در رتبه خلق اول جهتي حکم نفرموده اگرچه در حقيقت ذکر اين مسئله فيما بين حکما احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسيرهء و رسايل ديگر استدلال ابطال قول بعضی از ايشان شده و چون اين مقام مقام بيان اين مسئله نيست الا به جهت ذکر مقدمه ما يراد ذکر از ادله آن نمی شود و بعد از اثبات مراتب مراتب فعل شبهه نيست که دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلي است و جهة ماهيتي که دال بر جهات عبوديت و قبول اين تجلي است و اين دو جهت که ثابت شد ربط قدر که مقام ربط بين جهتين است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلثه ممتنع است الا بظهور اربعه و اين جهت علت مراتب سبعة فعل که اين عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نيست و از اين جهت ظهور هياکل مقدسه اهل عصمت سلام الله عليهم که در مقام غيب اين سبعة و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که

ص ۲۰۸

در هر شيء اين دو جهت ثابت شد شكى نيست که آن چه اسم شئيت بر آن وارد می شود از سه مرتبه وجود در مقام بيان خارج نيست يا آيه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحاني جل ذكروه العالی که بکينونيته خلوا من ما سواي خود هست و يا آيه ظهور فعل او است که مقامات ظهور غيب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصبات اربعه عشر می باشد در مقامات امکان و يا مقام اثر فعل است که وجود ماسوي الفعل باشد و اين دو رتبه در حقيقت در رتبه خلق واقع اند چنانچه حضرت امام می فرمايند حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرها و اين رتبه مشارالیها در مقام ظهور به علت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علي بن الحسين عليهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حيث قال عز ذكروه في حديث طويل ثم تلا قوله تعالى فاليوم ننسبهم

کما نسوا لقاء يومهم هذا وكانوا بآياتنا يجحدون وهي والله آياتنا وهذه احدها وهي والله ولايتنا يا جابر الي ان قال يا جابرا وتدرى ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعاني ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الاركان خامساً ثم معرفه النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عزوجل قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا وتلا ايضا ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعد سبعة ابهر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم الحديث وبعد از آن كه مشاهده اين آثار را فرموده ظاهر می شود كه شيء در مقام سلوك از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم

ص ۲۰۹

ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می فرماید ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می کند یا حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هرگاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلی فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می شود از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر از جهت رتبه ربوبیت ملقاة در هویت او است طاعت و رضای پروردگار جل ذکر است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می شود اعمال علیین و سجدین اگر چه در صورت ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و رد همان

است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شیء را بیان فرموده‌اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از

ص ۲۱۰

ممکنات و متثلاً شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عزذکره العبودية جوهرة کنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالی سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتی يتبين لهم انه الحق اي موجود في غیبتک و حضرتک و هیچ عبدي در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت چنانچه در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده مازال العبد يتقرب الي بالنوافل حق احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده الذي يبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطيته و ان سكت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالا نهایته مقدر است چنانچه حضرت امیرالمومنین در مناجات یوم شعبان فرموده‌اند الهي هب لي کمال الانقطاع اليک و انر ابصار قلوبنا بیضاء نظرها اليک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الي معدن العظمة فتصير ارواحنا معلقة بعز قدسک الهي واجعلني ممن ناديته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک و ناجيته سرا فعمل لک جهرا و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کل ظهورات جهت ربوبیت فرموده‌اند در کلام خود حیث اشار علیه السلام بقوله و اذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجی و اذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل و اذا تمكن في روية الفضل رجا و اذا وجد

ص ۲۱۱

حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلي ضياء المعرفة في الفواد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبه استانس في المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهيہ و اختارهما علي كل شيء غيرهما فاذا استقام بساط الانس بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهيہ وصل الي روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلاثة كالحرم و المسجد و الكعبة فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعلمها في المعصية و من دخل الكعبة امن قلبه ان يشتغل بغير ذكر الله الحديث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقام و اسني درجات است فايز گردید سزوار است که حکم حديث حضرت اميرالمومنين عليه السلام بر او خوانده شود حيث قال عز ذكره في جواب اليهودي و ما تعني بالفلسفه اليس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفا مزاجه قوي اثر النفس فيه و من قوي اثر النفس فيه سما الي ما يرتقيه و من سما الي ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الملكي الصوري و ليس عن هذه الغاية و هر عبدي که به اين مقام که غاية فيض امکان است و اصل گردد تکلم نمی نماید در مقام ظهور ربوبية ملقاه در هويت او الا به نهج کلمات حق جل ذكره و نه در مقام عبوديت الا بلسان مناجات اهل بيت عصمت صلوات الله عليهم بشاني که احدي فرق نتواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤيد شده که در مقام ميزان در عرض شش ساعت هزار بيت مناجات از قلم او جاری می گردد در مقام ظهور کلمات حجیة بلا تفکر

ص ۲۱۲

و سکون قلم انشا می نماید به شانی که احدي سبقت نگرفته است از او به اين شرف در رتبه رعیت و نه اين است که به قلب ناظر خطور نماید که اين مناجات مثل مناجات اهل بيت عصمت صلوات الله عليهم و اين کلمات حجیة مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب اين کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احاديث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرات معتدل حکایت نماید از متجلي در مرات و از اين جهت است که احدي از اولي الالباب در مقام

قطع نظر از حد مراتب تمیز نمی‌تواند داد این صحف و مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شמוש عظمت و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کل شیء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین و احادیثی که در این باب از شמוש عظمت و جلال سلام علیهم صادر شده است روی عن ابي بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال الی یدخل علیها الرجال حرام و الی تدعی الی الاعراس لیس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن ابي عبدالله علیه السلام حین سئله رجل عن بیع الجوادی المغنیات فقال شراؤهن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق و عن ابي بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ص ۲۱۳

ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال الله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن سعده بن زیاد فقال کنت عند ابي عبدالله علیه السلام فقال له رجل بابي انت و امي اني انا ادخل کنیفا و لی جیران و عندهم جواز یتغنین و یضربن بالعود فریما اطلت الجلوس استماعا منی لهن فقال علیه السلام لاتفعل فقال الرجل والله ما اتیتهن و انما هو سماع اسمعه باذنی فقال (ع) بلله انت اما سمعت الله یقول ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسؤلا فقال بلی والله لکانی لم اسمع بهذه الآیه من کتاب الله من عربی و لا من عجمی لا جرم انی لاعود انشاء الله و انی استغفر الله فقال له قم و فاغتسل و صل ما بذلک فانک کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک احمد الله و اسئله التوبه من کل ما یکره فانه لایکره الا کل قبیح و القبیح وعد لاهله فان لكل اهلا و عن عبد الاعلی قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء و قلت انهم یزعمون ان رسول الله (ص) ما له رخص فی ان یقول جئناکم جئناکم حیونا حیونا بحکم

فقال كذبوا ان الله عزوجل يقول ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما لاعبين لو اردنا ان نتخذ  
لهوا لاتخذنا من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالباطل فيدمعه فاذا ذاهق و لكم الويل  
مما تصفون ثم قال ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر المسجد المجلسي و عن التمام قال قال  
ابو عبدالله بيت الغنا لا يؤمن فيه الفجيعة و لا يجاب فيه الدعوة و لا يدخله الملك و عنه عليه السلام  
انه سئل عن الغناء فقال لاتدخلوا بيوتا الله معرض من اهلها و عنه عليه السلام شر الاصوات الغناء و  
عنه عليه السلام الغناء يورث النفاق و يعقب الفقر و

ص ٢١٤

عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله يقول الغناء مجلس لا ينظر الله الي اهله و هو مما قال  
الله عزوجل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن ياسر عن ابي الحسن عليه  
السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان في الجنة شجرة يامر الله الرياح ان يحركها فيسمع لها صوتا  
لم يسمع بمثله و من لم ينزه عنه لم يسمعه و همچنين اهل بيت عصمت سلام الله عليهم در مقام  
بيان صوتي كه از جهة ربوبيت ملقاه در هويت عبد است به آن اشاره فرموده اند و احاديثي كه دلالت  
بر اين حكم نمايد اين است كه حال ذكر مي شود روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن سعيد  
عن واصل بن سليمان قال سئلت ابا عبدالله من قول الله عزوجل و رتل القرآن ترتيلا قال قال امير  
المؤمنين بينه تبيان و لاتهده هذا الشعر و لاتنثره نثر الرمل و لكن افزعوا به قلوبكم القاسيه و لا يكن  
هم احدكم آخر السوره و ايضا عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن  
و عنه عليه السلام قال قال رسول الله اقروا القرآن بالحن العرب و اصواتها و اياكم و لحن اهل الفسق  
و اهل الكباير فانه سيحئي من بعدي اقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية و لا يجوز  
تراقبهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شانهم و روي عن ابي الحسن عليه السلام قال ذكر الصوت  
عنده فقال ان علي بن الحسين كان يقرء فرما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من  
ذلك شيئا لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم يكن رسول الله يصلى بالناس و يرفع صوته بالقرآن  
فقال ان رسول الله كان يحمل الناس من خلقه ما يطيقون و عن ابي

عبدالله عليه السلام قال ان الله عزوجل اوحى الي موسى بن عمران اذا وقفت بين يدي فقف موقف  
 الدليل الفقير و اذا قرئت التورة و اسمعها بصوت حزين و عنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتي  
 اقل من ثلث الجمال و الصوت الحسن و الحفظ و عنه قال قال النبي ان من اجمل الجمال للمرء  
 الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و عنه النبي ان لكل شيء حلية و حلية القرآن الصوت الحسن  
 و عنه قال ما بعث الله عزوجل نبيا الا حسن الصوت و عنه (ع) قال كان علي بن الحسين عليهما السلام  
 احسن الصوت صوتا بالقرآن و كان السقاؤون يمرون فيقفون ببابه و يستمعون قرائته و عن ابي بصير قال  
 قلت لابي جعفر اذا قرئت القران فرفعت به صوتي اجاءني الشيطان قال انما تراني بهذا هلك الناس  
 قال يا ابا محمد اقرء قراءة ما بين القرائتين تسمع اهلك و رجع بالقران صوتك فان الله عزوجل  
 يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعا و في الفقيه سئل رجل عن علي بن الحسين عليه السلام عن  
 شراء جارية لها صوت فقال ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة يعني بقرائه القرآن و الزهد و الفضائل  
 التي ليست بغناء فاما الغناء الخطور و عن علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام قال سألته عن الغناء  
 هل يصلح في الفطر و الاضحى و الفرج قال لا بأس ما لم يعصي به و شبهه ليست كه اين نوع صوت  
 محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد كه در جميع مقامات قرائت كتاب  
 الله و مناجات و كلمات داله بر مصائب اهل بيت سلام الله عليهم مراعات اين لحن صوت حسن را  
 نموده ولى به شاني كه از حد اعتدال فطري خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حكم صلوة اشاره

فرموده و لا تجهر بصلوتك و لا تخاف بها و اتبع بين ذلك سبيلا و شكى ليست كه ذكر محض طلعت  
 حضرت محمود و مرات جمال آيه معبود جناب ابا عبدالله الحسين (ع) نفس صلوة است بل حقيقت  
 صلوة ليست الا ذكر عبد خداوند را بظهورات متجله از آثار فعل ايشان در ملكوت امر و خلق و مناط  
 ميزان صوتى است كه محبوب است عند الله و عند اوليائه و مذكر ارياح صبح ازل است صوتى كه  
 در مقام اعتدال بين ذلك واقع باشد كه به مجرد استماع آن محو كند از حول فواد عبد كل ذكر ما



سوي الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می فرموده اند و هر ذاکر ذکر حقی هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعده مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبری و بناء عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستکبرون مشحور و بنار بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکر ممنوع است و آن اجل و اعظم است از این که مذکور شود به ذکر خلق خود بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه

ص ۲۱۷

یتیمیه اشاره به سد سبیل ذکر او می فرماید حیث قال عز ذکره ان قلت مم هو فقد باین الاشياء کلها فهو هو و ان قلت هو هو فالحاء والواو من کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبة فالحواء من صنعہ يرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهی المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیاس و البلاغ علي القطع و السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکر در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر به حقی هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر ما سواي محمد و اوصیائه و فاطمه (ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند بر اقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولی از سبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر

عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علی هذا سزاوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می شود به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می کنند و الا هرگاه علت معاصی نگردد و از جهة شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطرو اضحی و ایام فرج ناطق بر این است هرگاه عصیانی بواسطه آن

ص ۲۱۸

نشود و تخصیص می دهد احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجور نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفی الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولی حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هرگاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر شد دال بر این حکم است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عظمت و جلال می نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نهی آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخر ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئون مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولی متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت فصیح و

لحن عجیب قرائت می نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جارست و ثانی واجب و آن صوتی است که بر آن لحن کتاب الله نازل

ص ۲۱۹

شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می نمایند و ذکر مصائب شمس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیائه و این صوتی است که در کلمات شمس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می وزد و عبد را جذب می نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیورد کما روی عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شيئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي يري ان احدهم لو قطعت يده او رجلاه لم يشعر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشيطان ما بهذا نعتوا انما هو اللين و الرقه و الدمعه و الوجل و غير از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه اشاره است که در غیاب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است مذکور است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخضع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می فرماید عن مهزم الاسدي قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا مهزم شيعتنا من لا يعدد صوته سمعه و لا شحناوه بدنه و لا يمتدح بنا معلنا و لا يجالس لنا عائبا و لا يخاصم لنا قاليا ان لقي مؤمنا اكرمه و ان لقي جاهلا هجره قلت جعلت

ص ۲۲۰

فداک فکیف اصنع بهؤلاء و المتشيعه قال فيهم التمييز وفيهم التبديل وفيهم التمحيص تاتي عليهم سنون تفيهم و طاعون يقتلهم و اختلاف يبددهم شيعتنا من لايهر هرير الكلب و لا يطمع طمع الغراب و لا يسال عدونا و ان مات جوعا قلت جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم المنتقله ديارهم ان شهدوا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفتقدوا و من الموت لا يجزعون و في القبور يتزاورون و ان لجا اليهم ذو جاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار ثم قال قال رسول الله انا مدنية و علي الباب و كذب من زعم انه يدخل المدنيه لا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحبني و يبغض عليا و ذكر شئون مطلب چون به نهايت نمی رسد اکتفا به ذکر این مختصر جواب نمود امیدوار به فضل حضرت و هاب چنان است که كما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحہ بعد از ذکر مصائب مظاهر توحید و آیات تقدیس منشی این کلمات را عند الله و اولیائہ ذکر فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان بالف ضعف چنانچه نص حدیث کاظم علیه السلام در لوح حفیظ از برای ایشان ثبت گردد و همین تجاره لن تبور علت گردد که در هیچ شان از خواطر جناب ایشان در مقام ذکر مصائب اهل بیت عصمت سلام الله علیه محو نگردد و کفی بفخره ذکره ذکر الله اکبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بكي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بيده لم يعدل جزاء ذلك الحكم شيء في السموات و الارض و ان ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## توقیع به اهل بیت مبارک

هوالبهی

ص ۲۲۱

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب نوشته سید مورخه ۶ ربیع ۲ رسید مخطوط قبل نرسیده که ظاهر شود علت حرکت چه بوده یقین عزم تجارت بوده عنقریب عود خواهند فرمود و بعد از سنه دین که صدق انا کنا نستنسخ ما کنتم یعملون ظاهر شد نشاء اخری و عوالم رجعة است به ملاحظه حفظ حکمی نشد هوا مطهر است و لبس حریر و استعمال ذهب و فضه جایز است صلوة جماعة جائز نیست قرائت آیه مکتوبه مسئول عنه ارض نفوس را طاهر کردن واجب به این معنی که غیر از کلمات علیین نشنوند و نبیند و نگویند و جعل نکنند و نویسند چنانچه ارض کتاب الله مملو از قسط عدل شد ارض نفوس هم كذلك و هر شیء که استعمال می شود باید به حروف اسم او اسم الله مذکور شود مثل قلم یا قدیر یا لطیف یا ملک گفته شود آنوقت استعمال شود کاری به مردم نداریم اگر چه العجل العجل ایشان عالم را پر کرده ولی صادق نیستند امتحان کردیم ایشان را حال هم هیچ احدی نزد ما اعظم از این نیست که واگذاریم ایشان را که دعای عهد نامه و ندبه بخوانند و از صاحبش محتجب آقا میرزا آقا ملا علی رضا که در ارض حی آید هرگاه سید بحول الله نارش را بنور مبدل کند سید ۱۲۸۰ و سید (۹۲) به صورت انسان حشر شد حتی گرگ زمان یعقوب گرگی بود که مبدء این سفر شد ابرار و غیر ابرار همگی در رجعت ممتازند دوست نمی دارم قلم بر غیر اهل حق گشته شود و الا نشان می دادم \* \* \* بفرمایند صاحبه والده تقوی به ماء را تبدیل به هوا کنند که قدری آسوده شوند اقرباء انشاء الله همه گی عاقبت ایشان نیکو خواهد شد

بسم الامن الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر (آیه شهد الله و الی قدیر) را روزی سیصد و شصت یک مرتبه همه گی بخوانند یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر انه کان علی کل شیء قدیر اذنکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العزيز المحبوب هو الذی یحیی و یمیت و ان الی الله کل ینقلبون هو الذی یدع ما یشاء بامر کن فیکون قل هو القاهر فوق خلقه و الظاهر فوق عباده و انه هو الفرد الممتنع المهیمن القیوم قل هو الخلق لا اله الا هو قل کل الیه لیبعثون و لله بها السموات و الارض و ما بینهما و کان الله ذابها حق عظیم و لله جلال السموات و الارض و ما بینهما و کان الله ذا جلال حق عظیم و لله

جمال السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا جمال حقّ عظيما والله عظمة السموات والارض  
وما بينهما وكان الله ذا عظمة حقّ عظيما والله نور السموات الأرض وما بينهما وكان الله ذا نور حقّ  
عظيما والله ملك السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا ملك حقّ عظيما والله ما فى السموات  
والارض وما بينهما لن يعزب من علمه من شيء لا فى السموات ولا فى الارض ولا ما بينهما و  
لا يعجزه من شئ لا فى ملكوت الامر ولا الخلق ولا ما بينهما انه كان عليما قديرا آيه شهد الله را  
الى قدیر روزی سیصد شصت یک مرتبه همگی بخوانند. انتهى